



فصلنامه تاریخ اسلام و ایران (علوم انسانی سابق) از انتشارات معاونت پژوهشی دانشگاه الزهراء (س) درجه این مجله به موجب نامه شماره ۲۲/۵۰ مورخ ۱۳۶۹/۲/۲۶ وزارت فرهنگ و آموزش عالی «علمی-پژوهشی» است. به استناد نامه شماره ۱/۲۲۱۴۰ پ مورخ ۸۸/۱۰/۳۰ این مجله در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام (ISC) نمایه شده و دارای ضریب تأثیر (IF) می باشد.

صاحب امتیاز: دانشگاه الزهراء (س)

مدیر مسئول: دکتر سوسن قهرمانی قاجار

سر دبیر: دکتر علیمحمد ولوی

مدیر داخلی: دکتر اسماعیل حسن زاده

ویراستار فارسی: مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی، حمیده عباسی

ویراستار انگلیسی: دل آرا مردوخی

دبیر اجرایی: مهتاب جعفری

اعضای هیئت تحریریه

دکتر جمشید آزادگان، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر ابوالقاسم اجتهادی، استاد، بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر احسان اشراقی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه تهران

دکتر محمد تقی امامی خویی، دانشیار، عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد شهر ری

دکتر اسماعیل حسن زاده، دانشیار، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر اللهیار خلعتبری، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه شهید بهشتی

دکتر محمد تقی راشد محصل، استاد، عضو هیئت علمی گروه زبان های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

دکتر محمد سرور مولایی، استاد دانشگاه الزهراء (س)

دکتر علیمحمد ولوی، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه الزهراء (س)

دکتر شهرام یوسفی فر، استاد، عضو هیئت علمی گروه تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

صفحه آرایی، چاپ و صحافی: انتشارات فرگاهی / ۱۵۵۷۴-۲۶-۲۱

ترتیب انتشار: فصلنامه

برای دسترسی به عناوین و مقالات به نشانی سایت مجله (<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>) مراجعه فرمایید.



کلیه حقوق برای دانشگاه الزهراء (س) محفوظ است.

آدرس: تهران، ونک، دانشگاه الزهراء (س)، دانشکده ادبیات، طبقه سوم، اتاق نشریات علمی پژوهشی

کد پستی ۸۵۶۹۲۲۴۱ / تلفن: ۱۹۹۳۸۹۱۱۷۶



نحوه پذیرش مقاله

- هر مقاله‌ای که از ارزش علمی برخوردار باشد، برای بررسی و احتمالاً چاپ در مجله پذیرفته خواهد شد.
- هیئت تحریریه در رد یا قبول و نیز حکم و اصلاح مقالات آزاد است.
- تقدم و تأخر چاپ مقالات بر اساس تأیید مقاله توسط داوران و هیئت تحریریه است.
- در انتخاب مقالات اولویت به ترتیب با مقالات پژوهشی، تألیفی و ترجمه‌ای است.
- مسئولیت مطالب مندرج در هر مقاله برعهده نویسنده است.
- ارسال تعهدنامه کتبی همراه مقاله مبنی بر اینکه مقاله مزبور تا اعلام نتیجه (حداکثر شش ماه از زمان تحویل به مجله) به نشریه دیگر فرستاده نخواهد شد.

ضوابط مربوط به مقالات

از نویسندگان محترم تقاضا می‌شود ضوابط زیر را در تنظیم رعایت کنند:

۱. مقاله از طریق سامانه الکترونیک مجله (<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>) ارسال شود.
۲. مقاله باید مشتمل بر بخش‌های زیر باشد:
 - چکیده فارسی و انگلیسی (چکیده بیش از ۲۰۰ کلمه نباشد)
 - واژگان و مفاهیم اصلی و کلیدی تحقیق (حداکثر ۵ واژه)
 - مقدمه، شامل: طرح مسئله پژوهش و پیشینه آن، شیوه تحقیق و بیان هدف
 - بحث و بررسی فرضیه (فرضیات) تحقیق و ارائه تحلیل‌های مناسب با موضوع
 - نتیجه‌گیری
 - فهرست منابع و مآخذ
۳. فهرست منابع و مآخذ به تفکیک زبان منابع (در دو بخش فارسی/عربی و لاتین) در پایان مقاله به ترتیب حروف الفبا و به صورت زیر تنظیم شود:
نام خانوادگی نویسنده، نام، سال انتشار، عنوان اثر، مصحح (مترجم...)، محل انتشار، ناشر.
۴. ارجاعات در داخل متن با ذکر نام نویسنده، تاریخ انتشار، نشانی مطلب در داخل پرانتز مانند (حسینی، ۱۳۸۵: ۱/۱۳۳) قید شود.
۵. مقاله حداکثر در ۲۰ صفحه در محیط word باشد.
۶. معادل لاتین اصطلاحات و مفاهیم خاص در پاورقی نوشته شود.
۷. مشخصات نویسنده یا نویسندگان (نام و نام خانوادگی، مرتبه علمی، شماره تلفن نویسنده و دانشگاه یا مؤسسه مربوط و نشانی پست الکترونیکی)
۸. چاپ مقالات به زبان‌های خارجی (انگلیسی، عربی، فرانسه و...) منوط به شرایط زیر است:
 - الف. مقاله در مجله تخصصی مربوط به زبان‌های خارجی چاپ شود.
 - ب. نویسنده غیرفارسی‌زبان باشد.
 - ج. در مورد نویسندگان فارسی‌زبان، ضرورت ویژه‌ای چاپ مقاله به زبانی غیر از زبان فارسی را توجیه کند.(تشخیص این امر به‌عهده هیئت تحریریه است.)

فهرست مطالب

- ۵-۲۳ نخستین پزشک اساطیری ایران چه کسی است؟
علیرضا باژدان، محسن ابوالقاسمی، مهشید میرفخرایی
- ۲۵-۴۰ ملکم و نقش آفرینی در تنظیمات عثمانی
غلامعلی پاشازاده
- ۴۱-۷۸ جایگاه و کارکرد منصب داروغه در دوره‌ی تیموریان
صالح پرگاری، حسین مفتخری، اکبر صبوری
- ۷۹-۹۶ بلدیة و بهداشت عمومی در دوره‌ی پهلوی اول
سهیلا ترابی فارسانی، مرتضی ابراهیمی
- ۹۷-۱۲۰ اوضاع سیاسی کردستان از مرگ نادر تا اواخر زندیه
(سال‌های ۱۱۶۰-۱۲۰۰ ه.ق)
جهانبخش ثواقب، پرستو مظفری
- ۱۲۱-۱۳۸ تحلیلی بر گسترش بیماری طاعون در ایران دوران فترت و تیموری (۷۳۶ - ۵۹۱۱ ه.ق / ۱۳۳۶ - ۱۵۰۶ م)
مسعود کثیری، راضیه افشاری‌فر
- ۱۳۹-۱۵۷ محکمه‌ی یارغو؛ پژوهشی در باب محکمه‌ی قضایی ایلیخانان مغول
جعفر نوری، علی‌اکبر کجباف، فریدون الهیاری
- ۱۵۹-۱۷۸ بررسی روابط تجاری ایران و کمپانی هند شرقی انگلستان در دوره‌ی زندیه، براساس تئوری سیستمی
محمد کریم یوسف‌جمالی، سهیلا ترابی فارسانی، هدایت بهنام‌پور

چکیده‌ی مقالات به انگلیسی



فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۱۴، زمستان ۱۳۹۳

نخستین پزشک اساطیری ایران چه کسی است؟

علی رضا باژدان^۱
محسن ابوالقاسمی^۲
مهشید میرفخرایی^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۴

تاریخ تصویب: ۱۳۹۲/۱۲/۲۵

چکیده

در این مقاله، نام «ثریته» در اوستا و بسامد آن در نوشته‌های دوره‌ی میانه را بررسی و سپس نخستین پزشک را در کتاب‌های تاریخ ایران اسلامی معرفی می‌کنیم که برخی او را فریدون و برخی جمشید می‌دانند. سه شخصیت اسطوره‌ای ایران (ثریته، فریدون و جمشید) به نحوی با پزشکی ارتباط دارند و برای شناختن نخستین پزشک از میان آنان، باید هر سه نام را بررسی کنیم تا تفاوت منابع در ذکر

۱. دانشجوی دکتری فرهنگ و زبان‌های باستان دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

Alireza.bazhdan2010@gmail.com

۲. استاد گروه زبان‌های باستانی دانشگاه علوم و تحقیقات تهران

۳. استاد گروه زبان‌های باستانی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ویژگی‌های این شخصیت را دریابیم. به نظر می‌رسد که فردوسی در چهار بیت ابتدایی توصیف جمشید، صفات ثریته را برای وی معرفی می‌کند. این سه شخصیت را در دوره‌های مختلف بررسی می‌کنیم تا دلیل این تغییر نام یا صفت را دریابیم.

واژگان کلیدی: اوستا، وندیداد، ثریته، جمشید، فریدون، شاهنامه.

۱. مقدمه

در تمامی تمدن‌ها، افراد معروفی هستند که در زمینه‌های مختلف، به‌عنوان اولین‌ها شناخته می‌شوند. ممکن است این شخصیت‌ها با تغییر مذهب، فرهنگ، سیاست و ...، رنگ ببازند و جای خود را به شخصیت‌های جدید بدهند؛ برای نمونه، گرشاسپ در اوستا یل نامدار و توانایی است؛ ولی در نوشته‌های دوره‌ی میانه، مثل شاهنامه، توانایی و عظمت وی در وجود رستم دیده می‌شود.

در وندیداد، آشکارا نام نخستین پزشک «ثریته» ذکر شده است؛ ولی در نوشته‌های پهلوی دوره‌ی میانه، با اینکه از نام سریت زیاد استفاده می‌شود، هیچ‌یک از شخصیت‌های مختلفی که سریت نامیده می‌شوند (سریت هفتم، سریت ویسروپان و سریت ارتشتار)، پزشک نیستند.

در بند اول از فرگرد بیستم وندیداد، گرشاسپ به‌عنوان پسر ثریته معرفی می‌شود که در برخی متون مثل بندهشن (از نوشته‌های پهلوی) و شاهنامه (ملحقات) نیز آمده است. این نام که به «اترت» یا «اترط» تبدیل شده است، تنها در حد یک نام است و فاقد توانایی‌ها یا صفاتی است که در فرگرد بدو نسبت داده شده‌اند.

در نوشته‌های ایران دوره‌ی اسلامی که شاهان پیشدادی را معرفی و توصیف می‌کنند، بیشتر فریدون به‌عنوان نخستین پزشک معرفی می‌شود؛ اگرچه برخی نیز جمشید را با این صفت معرفی می‌کنند.

در این میان، به نظر می‌رسد که فردوسی، جمشید را نخستین پزشک می‌داند و صفاتی را که در فرگرد بیستم در وصف ثریته آمده است، برای جمشید بیان می‌کند. باید سه شخصیت ثریته، فریدون و جمشید را به‌طور جداگانه بررسی کنیم و با نخستین پزشک اساطیری ایران آشنا شویم تا شاید دلیل انتخاب افراد مختلف به‌عنوان نخستین پزشک را دریابیم.

این پژوهش نشان می‌دهد که در هزاره‌های گذشته‌ی این سرزمین، پزشکی به‌صورت یک تخصص وجود داشته است و حتی تقسیم‌بندی این تخصص‌ها در اردیبهشت‌یشت اوستا و کتاب دینکرد (دوره‌ی میانه) آمده است.

وجود پزشکان بزرگی چون بوعلی سینا، رازی و ... در دوره‌ی میانه، نشان‌دهنده‌ی گذشته‌ای غنی در این زمینه است که ما را وادار می‌کند با بررسی نام‌های اساطیری که با پزشکی ارتباط دارند، وجود پزشک، پزشکی و نخستین پزشک را نشان دهیم. پرسش اصلی این پژوهش این است که نخستین پزشک در اساطیر ایران چه کسی است.

پرسش‌های فرعی این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. نوشته‌های اوستایی چه کسی را به‌عنوان نخستین پزشک معرفی می‌کنند؟

۲. نوشته‌های دوره‌ی میانه عنوان نخستین پزشک را به چه کسی می‌دهند؟

۳. آیا دلیلی برای این تغییر نام‌ها وجود دارد؟

در متون مختلف، از سه شخصیت اسطوره‌ای فریدون، جمشید و ثریته نام برده شده است. در اوستا، ثریته و در نوشته‌های دوره‌ی میانه، جمشید و فریدون به‌عنوان نخستین پزشک مطرح هستند. به نظر می‌رسد که شاهنامه دلیل این تغییر نام را بیان می‌کند.

در این پژوهش، سه شخصیت اسطوره‌ای جمشید، فریدون و ثریته را در نوشته‌های اوستایی، فارسی میانه‌ی پهلوی و فارسی دوره‌ی ایرانی-اسلامی بررسی می‌کنیم.

۲. پیشینه‌ی پژوهش

در زمینه‌ی پزشکی در ایران باستان، مقاله‌های زیادی نوشته شده است که بیشتر به موضوعات وجود پزشکی، تقسیم‌بندی، دستمزد، نقش دعا و جادو و ... پرداخته‌اند. سیریل

الگود در کتاب *تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی*، به پزشکی در دوران‌های مختلف پرداخته است. این موضوع در کتاب هفتم ایرانیکا (۱۰۲-۱۰۴) نیز بررسی شده است.

۳. مفاهیم

وندیداد: یکی از پنج کتاب زرتشتیان است.

فرگرد: به بخش‌بندی‌های وندیداد فرگرد می‌گویند. وندیداد ۲۲ فرگرد است. نوشته‌های دوره‌ی باستان: شامل نوشته‌های اوستایی زرتشتیان و خط میخی‌های هخامنشیان می‌شود. دوره‌ی میانه: از زمان حمله‌ی اسکندر به ایران تا قرن سوم هجری قمری را دربر می‌گیرد.

معرفی نخستین پزشک در متون دوره‌ی باستان و میانه‌ی ایران یکسان نیست و در متون مختلف، سه شخصیت ثریته، فریدون و جمشید معرفی شده‌اند؛ بنابراین، باید هر سه شخصیت را جداگانه بررسی کنیم و با نخستین پزشک اساطیری ایران آشنا شویم تا دلیل انتخاب افراد مختلف به‌عنوان نخستین پزشک را دریابیم.

۱-۳. ثریته

اگر فشردن هوم را که گیاهی دارویی به‌شمار می‌آید، نشانه‌ای از گیاه‌پزشکی بدانیم، نخستین کسانی که در بین مردمان آریایی به گیاه‌درمانی پرداخته‌اند، به ترتیب و یونگهان پدر جمشید، آثویه یا آبتین پدر فریدون، ثریته یا اترت پدر گرشاسپ و پوروشسپ پدر زرتشت بوده‌اند.

در بند اول تا سوم از فرگرد بیستم وندیداد آمده است:

۱. پرسید زرتشت اهوره‌مزدا را:

ای اهوره‌مزدا! ای سپندترین مینو! ای دادار جهان استومند (مادی)! ای پاک!

چه کسی بود نخستین از مردمان، مراقبان، ورجاوندان، درخشان‌ها، ثروتمندان، رایومندان، نیرومندان و پیشدادیان
که بیماری را از بدون بیماری (تندرست) دور داشت.
که مرگ را از بدون مرگ (سالم) بازداشت.
که نیزه‌های پران را (از حرکت) بازداشت و آتش تب را از تن مردمان بازداشت.
۲. آنگاه گفت اهوره مزدا:

ثریت ای سپیتمان زرتشت نخستین از مردمان، مراقبان، ورجاوندان، درخشان‌ها، ثروتمندان، رایومندان، نیرومندان و پیشدادیان که بیماری را از تندرست دور داشت.
که مرگ را از بدون مرگ (سالم) بازداشت.
که نیزه‌های پران را (از حرکت) بازداشت و آتش تب را از تن مردمان بازداشت.
۳. او بود که به جست‌وجوی داروها و شیوه‌های درمان برآمد [...].

نام ثریته تنها در یک مورد دیگر در کتاب‌های اوستایی آمده است و آن یسن نهم است. در بند دهم آن آمده است: «سومین کسی که مرا (هوم) مهیا ساخت ثریت از خاندان سام است که از نیکخواه‌ترین‌ها است، در عوض خداوند به او دو پسر داد [...]».
در این بند، ثریته نخستین کسی است که هوم را فشرده و این کار به‌عنوان مهارت پزشکی او به‌شمار آمد. از آنجا که هوم منشأ زندگی و سلامتی است، نخستین نثارکننده‌ی آن باید نخستین درمان‌بخش باشد.

در ریگ‌ودا، کشنده‌ی هیولای سه‌سر معمولاً ایندیره است؛ اما گاهی شخصیتی به‌نام تریته او را در کشتن هیولا یاری می‌دهد و در بعضی موارد تریته به فرمان ایندیره خود کشنده‌ی ازدها است. تریته گاه ابرمرد و گاه دیو پنداشته می‌شود (دومزیل، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۵).

در ریگ‌ودا، Trita - Āptya را می‌بینیم که روحانی است، هوم را در باران می‌ریزد و مارها را در طوفان می‌کشد. به‌نظر می‌رسد که Trita در ودا، ایزد درمانگری بوده است (Max Muller, 1962: 219)؛ ولی در کنار معرفی ایزدان ودایی نشانی از نقش درمانگری وی دیده نمی‌شود (Jayne, 1962: 160).

ثریته به معنی سوم است. او سومین کسی است که هوم را می‌فشارد و دو پسر پاداش می‌گیرد. ثریته همانم Trita-Āptya هندی است؛ اما Āptya در اوستا، شخص دیگری به نام آثویه است. در دوره‌های نخستین، شکل هم‌خانواده‌ی ثریته، θraetaona، جایگزینش می‌شود (Jayne, 1962: 195). θraetaona پسر آثویه است و نویسندگان فارسی و عربی او را فریدون می‌نامند که با Traitana هندی یکی دانسته شده است. تصویر او به همراه ثریته در فریدون، قهرمان ملی دیده می‌شود (Jayne, 1962: 194). در متون ایرانی از ثریته و θraetaona به‌عنوان دو شخصیت جداگانه یاد می‌شود و به هر دو درمان‌بخشی نسبت داده می‌شود (دومزیل، ۱۳۸۴: ۱۴-۱۵).

Āθβya برابر Āptya ودایی است که از آب مشتق شده‌اند. این واژه در شاهنامه به صورت آبتین آمده است و در پهلوی آسپیان است. θraetaona پسر اوست که در نوشته‌های ودایی، به‌صورت Traitāna قابل تشخیص است. Trita و Traitāna دراصل از یکدیگر جدا بوده‌اند؛ ولی در نوشته‌های ودایی با هم یکی شده‌اند. Trita-θrita از خاندان سام است (Reichelt, 1911: 96).

Trita در سانسکریت، به معنای سوم و از ایزدان ودایی است که همراه ماروت‌ها، وایو و ایندرا با تواشتر و وریتر و اهریمنان دیگر می‌جنگد. او هنگامی که در چاهی می‌افتد، از ایزدان تقاضای کمک می‌کند و نیایشی برای آن‌ها اضافه می‌کند. او به‌طور معجزه‌آسایی به آماده کردن سومه هدایت می‌شود که ممکن است خود بنوشد و یا به ایزدان دیگر ارائه دهد (Williams, 1899: 461). ثریته، دیو ناپیدا، به شیوه‌های رازآمیز قواعد اخلاقی و آیینی را ازین می‌برد؛ اما ثریته درمان‌بخش است (دومزیل، ۱۳۸۴: ۱۶).

اوستا منشأ هنر درمانگری را ثریته و ایزدان یا قهرمانان دیگری می‌داند که مهارت‌های شگفت داشتند و برای نسل انسان سودمند بودند؛ اما آن‌ها مداوا را برای انسان تنها به شیوه‌ی نظری آوردند. آن‌ها به‌جز هوم و مهر، تفکر و مکتبی را گسترش ندادند (Jayne, 1962: 187).

نام $\theta rita$ از θri -به معنای سه آمده است و در اوستا هم به معنای سوم است (Macdonell, 1917: 234). از آنجا که تمامی نام‌های باستانی معنا و مفهوم دارند، باید برای عدد سه نیز مفهومی را متصور شویم. در بندهای دو و سه از فرگرد بیستم و نود و یک در بالا آورده‌ایم، سه توانایی ذکر می‌شود:

۱. نیزه‌های پران را (از حرکت) بازداشت؛ ۲. آتش تب را از تن مردمان بازداشت و ۳. وسیله‌ی درمان را از او خواست (در بند بعدی اهوره مزدا از گیاه گوگرد نام می‌برد). به نظر می‌رسد که این سه توانایی معرف سه گروه از پزشکان هستند که در بند ۴۴ از فرگرد هفتم و نود و یک نیز آمده است. این سه گروه عبارت‌اند از: کارد پزشکی، افسون پزشکی و گیاه پزشکی. شاید ثریته این سه تخصص را داشته است. گروه اول کسانی هستند که با کارد درمان می‌کنند که کارد درمانگر یا کارد پزشکی^۱ نامیده می‌شوند. وجود ترکیب نیزه‌ی پران و امشاسپند شهریور که موکل بر فلزات است، گواهی بر کارد پزشکی است.

گروه دوم کسانی هستند که با کلام مقدس (مانتر) درمان می‌کنند^۲. در روایت پهلوی، قطعه‌ای به نام افسون تب وجود دارد که با گره زدن به ریسمانی و بستن آن به بازو و خواندن باژ اردیبهشت انجام می‌شود (میرفخرایی، ۱۳۹۰: ۳۵۶). در اینجا، برای درمان تب، به جای صحبت از کارد یا گیاه، از نیایش سخن می‌رود که همان مانتر پزشکی است.

گروه سوم کسانی هستند که با گیاه درمان می‌کنند و گیاه درمانگر یا گیاه پزشکی نامیده می‌شوند^۳. ثریته گیاه درمانگر نیز بوده است؛ چنانکه در بند چهارم همین فرگرد آمده است که اهوره مزدا گیاهان دارویی را برای او فرستاده است.

1. karetōbaēšaza
2. maθrō.baēšaza
3. urvarō.baēšaza

در قسمت‌های دیگر اوستا و نوشته‌های پهلوی (دینکرد)، در کنار سه گروه ذکر شده، گروه‌های دیگری اضافه می‌شوند که نشان‌دهنده‌ی رشد و تخصصی‌تر شدن پزشکی ایران باستان هستند.

به نظر می‌رسد که استفاده از مانتر (کلام مقدس)، دعا، ورد، جادو و افسون که به گروه روحانیان مربوط می‌شود، یکی از دلایلی است که موجب تفکیک گروه‌های پزشکی شده است؛ گروه‌هایی مثل مانترپزشک، اهلابی‌پزشک، دادپزشک و اشه‌پزشک.

ثریته که شفابخش و فراهم‌کننده‌ی هوم است، سومین انسانی است که هوم را برای جهان مادی فراهم کرد و از آفریدگار خواست به او دارویی دهد که با آن در برابر درد، بیماری، فساد، عفونت و مرگی که اهریمن با جادوی خود پدید می‌آورد، مقاومت کند. آفریدگار در پاسخ به تمنای ثریته، هزاران گیاه شفابخش را که پیرامون گیاه گوکرن در اقیانوس کیهانی می‌رویند، فروفرستاد و به همین دلیل، از ثریته به‌عنوان کسی یاد می‌کنند که بیماری، تب و مرگ را از مردمان دور می‌کند.

در آبان‌یشت و فروردین‌یشت، از ثریت و برادرش اشاوردنگه که از پسران سایوژدزی هستند، نام رفته است. نباید او را با ثریت، از خاندان سام، یکی بدانیم.

در توضیحات پهلوی و نندیداد در توصیف ثریت، آمده است: «سریت پسر سام است نه پسر سیرز و می‌توانست هر بیماری را درمان کند. یکی می‌گوید که جم بود؛ سوم بودنش برای این بود که او سومین پیشداد بود» (Anklesaria, 1949: 391).

در وندیداد ساده، ثریته نام فریدون دانسته شده است (Herman, 1850: 64).

با اینکه در نوشته‌های پهلوی، سریت نام پرکاربردی است، هرگز به معنی پزشک به کار نرفته است. در ویزیدگیهای زادسپرم و دینکرد هفتم، سریت ارتشتار کی کاووس است که مأمور کشتن گاوی می‌شود که مرز ایران و توران را نشان می‌دهد: «هفت برادر بود و آن هفتمین سریت - یعنی هفتم - خوانده می‌شد [...]» (راشد محصل، ۱۳۸۵: ۵۳-۵۴). «[...] با جادویی و پریگری اندیشه‌ی کاووس را بر آن گاو بگردانید و به ارتشتاری که سریت نام بود، فرمود که آن گاو باید اوژدن (کشتن) و آن مرد برای زنش (کشتن) آن گاو بیامد» (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۱۶).



در دینکرد پنجم و هفتم، با سریت ویسریان نیز مواجه می‌شویم: «درباره‌ی ویراستن (ساختن) سریت ویسریان (سریت پسر ویسرپ) آن گردونه‌ی نامی به شگفتی و آمدن آوازه‌ی شگفتی آن گردونه به گشتاسپ و خواستن گشتاسپ آن گردونه را از سریت [...]» (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۵۱؛ آموزگار و تفضلی، ۱۳۸۶: ۳۴).

در نوشته‌های دوران ایران اسلامی، از ثریت به‌عنوان پزشک یاد نمی‌شود؛ ولی در ذکر نسب‌نامه‌ی گرشاسپ، نام وی اترت یا اترط ذکر می‌شود. در این نسب‌نامه، وی تنها به‌عنوان پدر گرشاسپ معرفی می‌شود و هیچ توانایی درمورد وی ذکر نمی‌شود. در بندهای ۲۶ و ۲۷ از فصل ۳۱ بندهشن، آمده است: «گرشاسپ و اوروخش دو برادر بوده‌اند از پسران اترت پسر سام پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دورشاسپ پسر توگک پسر فریدون».

نسب‌نامه‌ی گرشاسپ در ملحقات شاهنامه‌ی فردوسی، چنین آمده است:

یکی پورش آمد ز تخم بزرگ	به‌رسم نیا نام کردش طورگ
یکی پورش آمد به‌خوبی چو جم	نهاد آن دلاور ورا نام شم
ز شم زان سپس اترط آمد پدید	همی فرشاهی ازو می‌دمید
چو بختش به هر کار منشور داد	سپهرش یکی نامور پور داد
بر آن پور آرام بفرزود و کام	گرانمایه را کرد گرشاسپ نام

به‌نظر می‌رسد که از ثریت‌های اوستایی، تنها نامی به دوره‌های بعدی رسیده است؛ به طوری که صفت پزشکی از وی سلب و در وجود شخصیت اساطیری دیگری نمایان شده است.

۲-۳. فریدون

فریدون پسر آبتین (اثفیان) و ملقب به اژدهاکش است. آبتین دومین کسی است که هوم را مطابق آیین می‌فشارد و موهبت داشتن پسری چون فریدون بدو می‌رسد. فریدون در ادبیات ایران با نوعی جادوگری و پزشکی ارتباط دارد (آموزگار، ۱۳۷۴: ۵۳).



مردم در دعا‌های خود از ثریتونه (فریدون) می‌خواهند که آنان را در برابر خارش، تب و ضعف یاری کند و از آنان در برابر دهاک حمایت نماید (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۰۹).
تعویذها با نام *θraetaona* در برابر بیماری‌ها قرار داده می‌شوند و در اوستا می‌بینیم که فروهراو در برابر تب سرد، تب گرم، واورش و ... خوانده می‌شود. از این متن درمی‌یابیم که بیماری از اهریمن به وجود می‌آید و این دلیلی است که کشنده‌ی اهریمن (اژدها) در مقابل آن خوانده می‌شود؛ بنابراین، *θrita* و *θraetaona* حق دوگانه‌ای برای لقب نخستین درمانگر را داشتند؛ یکی به‌عنوان فشارنده‌ی هوم و دیگری به‌عنوان اژدهاکش (Darmesteter, 1960: 219).

۱-۲-۳. فریدون در اوستا

در بندهای شش تا هشت از یسن نهم آمده است: «زرتشت از هوم پرسید دومین کسی که تو را در جهان مادی بیفشرد کیست و چه پاداشی به او بخشیده شد. هوم در پاسخ گفت: دومین کسی که مرا در این جهان مادی بیفشرد آثویه می‌باشد، در پاداش پسری مثل فریدون از خاندان نجیب و توانا با او داده شد؛ کسی که اژی‌دهاک سه‌پوزه و ... را شکست داد».

در بند هفده از فرگرد اول وندیداد آمده است: «(وَرَنَه) [...] در آنجایی که فریدون کشنده‌ی اژی‌دهاک تولد یافت [...]».

در بند ۳۳ از آبان‌یشت آمده است: «از برای او (اردویسور اناهید)، فریدون پسر آثویه، از خاندان توانا در مملکت چهارگوشه (وَرَنَه)، صد اسب، هزار گاو، ده هزار گوسفند قربانی کرد».

در بند سیزده از درواسپ‌یشت، بند بالا تکرار می‌شود؛ ولی در ستایش درواسپ است.
در بند ۱۳۱ از فروردین‌یشت، آمده است که برای از میان بردن گری، تب، آبگونه‌های چرکین گوناگون و آسیب‌هایی که از مار پدید آمده، فره‌وشی فریدون ستوده می‌شود و به این مناسبت، او مؤسس طب و سازنده‌ی تریاک است.



در بند ۶۱ آبان‌یشت، از فریدون چنین یاد شده است که وی پاورو، کشتیران ماهر را به هیأت کرکسی درآورد و در هوا به پرواز واداشت. «او را کشتیران ماهر ستایش نمود وقتی که یل پیروزمند فریدون وی را در هوا به هیأت کرکسی به پرواز نمودن واداشت و بدین سان، فریدون در ادبیات فارسی با نوعی جادوگری و پزشکی پیوند می‌یابد» (هینلز، ۱۳۸۳: ۱۱۱).

در اوستا، نام فریدون به صورت θraetaona و نام پدرش به صورت Āθwya آمده است که در سانسکریت، Āptya تلفظ می‌شود. معمولاً در اوستا، Āθwyāna آمده است و این صفتی به معنای از خاندان آثویه است. همین کلمه در پهلوی، آسپیان شده است (پوردادوود، ۱۳۷۴: ۱۹۱).

در اوستا، از وی به‌عنوان پزشک یاد نمی‌شود؛ ولی ارتباط وی با هوم و جادو نشان داده می‌شود که با پزشکی بی‌ارتباط نیستند.

۲-۲-۳. فریدون در متون پهلوی

در بندهای ۲۶ و ۲۷ از فصل ۳۱ بندهشن، آمده است: «گرشاسپ و اوروخش دو برادر بوده اند از پسران اترت پسر سام پسر تورک پسر سپانیاسپ پسر دورشاسپ پسر توگ پسر فریدون.»

در دینکرد هفتم آمده است: «در دیگر زمان آمد - آن فره - به فرمان دادار به‌سوی فریدون اسفیان [...] و از پیشه‌های دین بهره‌ی او واستریوشی بود [...] به‌وسیله‌ی آن فره، فریدون پیروز شد و پاسخ گوینده بود دهاک را و ناکار کرد آن دروج پر نیرو را [...] و از طریق واستریوشی، سومین پیشه‌ی دین، ناپدید کرد تنگی را و راند درد را با پزشکی [...]» (راشد محصل، ۱۳۸۹: ۲۰۲).

در این دوره، از فریدون به‌عنوان پزشک یاد می‌شود.



۳-۲-۳. فریدون در ایران دوره‌ی اسلامی

«به پندار بعضی از نسب‌شناسان پارسی، نوح همان افریدون بود که ازدهاق را مغلوب کرد و پادشاهی را از او گرفت و پارسیان درباره‌ی نسب افریدون گویند که وی از اعقاب جم‌شاد شاه بود که چنانکه از پیش گفتیم، ازدهاق او را بکشت و میان فریدون و جم ده پدر فاصله بود» (طبری، ۱۳۷۵: ۱/۱۵۲).

«گویند وی نخستین کس بود که به طب و نجوم پرداخت و سه پسر داشت که بزرگ‌تر سرم نام داشت و دومی طوج و سومی ایرج» (همان: ۱۵۲).

«نخستین ملکی که به نجوم اندر نگریست، افریدون بود و به علم طب نیز او رنج برد و تریاق او آمیخت. و نخستین کسی که بر پیل نشست از ملکان، افریدون بود و پیل را حرب فرمود» (بلعمی، ۱۳۸۳: ۱۰۷).

«فریدون به خانه‌ی ضحاک آمد و آنهمه جادوها را به افسون‌های حق باطل کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۷).

«افریدون علم عزیمت (افسون و ادعیه برای احضار اجنه) به مردمان آموخت و علم طب او آورد و مهر روز بود از مهر ماه که ضحاک را بگرفت و بیست [...] و آن جشن را مهرگان نام کرد» (گردیزی، ۱۳۶۳: ۳۹).

«فریدون دانش پزشکی را بنیاد نهاد و از گیاهان داروهای برای دفع بیماری‌های جانداران ساخت. او اولین کسی بود که در علم طب غور کرد، طب او طلب کرد و خود علم طب و نجوم نیک دانستی و علم طب او آورد. او نخستین ملکی بود که به علم طب رنج برد. از آثار او آن است که از نباتات دشتی و گیاهان کوهی، داروها استخراج کرد که مردم و حیوانات را به کار آید. فریدون افسون به وجود آورد. افسون‌ها که مردمان کنند بر دردها و بیماری‌ها و غیر آن، او نهاد» (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۲۰۱-۲۰۲).

«فریدون پسر آبتین در پزشکی، ستاره‌شناسی و فلسفه دست داشت» (ابن مسکویه، ۱۳۷۶: ۶۰).

«فریدون افسون‌های نیکو دانستی. تریاک مار افعی از بهر دفع زهر او ساخت» (مستوفی، ۱۳۶۴: ۸۴).

۴-۲-۳. فریدون در شاهنامه

داستان‌هایی از افسونگری فریدون در شاهنامه آمده است. «فریدون دانش و افسونگری داشت» (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۲۰۰). در ملحقات شاهنامه آمده است که روزی در جایگاه یزدان پرستان، نیکخواهی چون پری نزد او آمد و به او افسونگری آموخت تا به افسون، پلیدی‌ها را نابود کند (همان: ۲۰۲).

از اوستا تا ایران دوره‌ی اسلامی به فریدون آنقدر پروبال داده‌اند که برخی وی را نخستین پزشک می‌دانند.

۳-۳. جمشید

۱-۳-۳. جمشید در متون اوستا و سانسکریت

کلمه‌ی جمشید در اوستا Yima، در سانسکریت Yama و در پهلوی به صورت جم آمده است. جمشید از کهن‌ترین چهره‌های اساطیری هند و ایرانی است. در اساطیر ودایی، جم سرور جهان مردگانی است که به سعادت ابدی رسیده‌اند؛ یعنی فرمانروای بهشت برین است. او با خدایان جهان ودایی، به ویژه ورونه و اگنی، به دوستی و خوشگذرانی سرگرم است. پدرش Vivasvant و مادرش Saranyū است. او خواهری به نام Yami دارد. به باور اقوام هندوایرانی، این برادر و خواهر نخستین، پدر و مادر جهانیان هستند. در وداها، گناه یمه این است که به تحریک خواهرش، با وی هم‌بستر می‌شود و از این طریق مردمان پدید می‌آیند (بهار، ۱۳۶۲: ۱۷۵).

بنابر اساطیر ریگ و ودایی، ویوسونت (پدر یمه) بعد از یمه، دو پسر دیگر به نام‌های Manu و trita داشته است که در اوستا به نام‌های Āθwya و θrita ذکر شده‌اند. ویوسونت همان ویوهونت اوستایی و ویونگهان ادبیات پهلوی است (همان: ۱۷۵).

در ادبیات هندی، برای جم دوران آرمانی وجود دارد که در آن مرگ، بیماری و پیری وجود ندارد. در روایات ایرانی نیز برای جمشید فرمانروایی آرمانی توصیف می‌شود که در آن مرگ، پیری، گرسنگی، تشنگی، سرما، گرما و به‌طور کلی، هیچ آفتی وجود ندارد (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۲۴).

در فرگرد دوم وندیداد آمده است: «در شهریاری جم نه باد سرد است، نه باد گرم، نه بیماری و نه مرگ [...]».

در یسن ۹ بند ۴، زرتشت از هوم می پرسد درمیان مردمان خاکی جهان، اول بار چه کسی تو را آماده کرد؟ هوم پاسخ داد ویونگهان و سپس می افزاید به پاداش آن، او را پسری آمد جمشید، دارنده‌ی رمه‌ی خوب و فرهمندترین درمیان مردمان، کسی که در شهریاری خود جانور و مردم را نمردنی، آب و گیاه را نخشکیدنی و خوردنی و خورش را نکاستنی ساخت. هنگام شهریاری جم، نه سرما، نه گرما، نه پیری و نه مرگ بود.

در بندهای ۳-۵ از یسن نهم (هوم یسن) آمده است: «ویونگهان نخستین انسانی بود که مرا (هوم) برای جهان مادی فشرده، این نیکبختی بدو رسید که او را پسری زاده شد، جمشید دارنده‌ی رمه‌ی خوب، فرهمندترین درمیان مردمانی که به دنیا آمده‌اند. در شهریاری جم دلیر، نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ، نه رشک دیو آفریده [...]».

جمله‌ی آخر بند بالا در وندیداد ۲/۵ و یشت‌های ۱۶/۱۵ و ۳۳/۱۹ نیز تکرار شده است. در یشت ۱۷ بندهای ۲۸-۳۰ آمده است: «برای او (اشی ونگوهی) قربانی کرد [...] این نیکبختی را به من بده [...] از آفریدگان مزدا گرسنگی و تشنگی را دور بدارم و از آفریدگان مزدا پیری و مرگ را دور بدارم و باد گرم و باد سرد را دور بدارم». در هیچ‌یک از موارد بالا که توصیف جمشید در اوستا را نشان می‌دهند، اشاره‌ای به پزشک بودن وی نشده است.

۲-۳-۳. جمشید در دوره‌ی میانه

در توضیحات پهلوی وندیداد، در توصیف ثریت چنین آمده است: «یکی می گوید که او جم بود و سوم بودنش برای این بود که او سومین پیشداد بود» (Anklesaria, 1949: 392). در نوشته‌های پهلوی و شاهنامه آمده است: «جم از شاهان پیشدادی و دارای فره‌ی ایزدی بود. او بود که خوراک پختن، [...] و درمان دردها را به مردم آموخت و دادگری پیشه کرد» (عقیقی، ۱۳۷۴: ۱۵).



روایت *حدیث* / *ینامه* و منابع قدیمی عربی و فارسی نشان می‌دهند که جمشید پزشکی را در جهان معمول ساخت و دستور داد که داروها را برای مداوای همه‌ی بیماری‌ها تهیه کنند (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۴۳۵). ظاهراً تنها در دوره‌ی اسلامی، چنین برداشتی وجود دارد.

۳-۳-۳. جمشید در ایران دوره‌ی اسلامی

فردوسی در ابیات زیر، بیان می‌کند که جمشید پزشکی و درمان بیماری‌ها را آورد و همه‌ی رازها را آشکار کرد:

دگر بوی‌های خوش آورد باز	که دارند مردم به بویش نیاز
چو بان و چو کافور و چون مشک ناب	چو عود و چو عنبر چو روشن گلاب
پزشکی و درمان هر دردمند	در تندرستی و راه گزند
همان رازها کرد نیز آشکار	جهان را نیامد چنو خواستار

«به روز ششم که مرداد روز بود، ضمن مکتوبی به مردم خبر داد که چون خداوند روش وی را در پادشاهی پسندیده، پاداش وی این شده که مردم از گرما و سرما و بیماری و پیری و حسد برکنار شده‌اند و مردم از پس سیصد و شانزده سال که از پادشاهی وی گذشته بود، سیصد سال به سر کردند که از این بلیات به دور بودند» (طبری، ۱۳۷۵: ۱ / ۱۱۸).

طبری، ثعالبی، گردیزی، بلعمی، خیام، قزوینی و ابن مسکویه یافتن گیاهان طبی، مواد خوشبو و ادویه و نیشکر را به جمشید نسبت می‌دهند.

بلعمی: اندرین هزارسال یک ساعت دردسر یا بیماری نبودش (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۴۰۱).

مقدسی: گویند که او به علم ستاره‌شناسی و پزشکی می‌پرداخت (همان).

ثعالبی: به کار بردن داروها و دواها و گیاهان خوشبو و گردآوردن آن‌ها را از جای‌های دوردست و اختلاط و درهم آمیختن و استعمال آن‌ها را بنابر دستورهای پزشکی آموخت (همان: ۴۱۱).

حمدالله مستوفی: علم طب در زمان او آغاز کردند (همان: ۴۴۶).

میرخواند: وی خواص طبی و غذایی گیاهان را به تجربه و امتحان شناخت (همان:

۴۴۹).



۲۰ / نخستین پزشک اساطیری ایران چه کسی است؟

در سنت ایرانی متأخرتر، جم سومین یا چهارمین شاه (پس از هوشنگ و تهمورث یا پس از کیومرث، هوشنگ و تهمورث) است (همان: ۴۰۱). شاید معرفی جمشید به‌عنوان سومین شاه پیشدادی، باعث نسبت پزشکی به وی شده است. افسانه‌های تاریخی ایران معرفی طب را به جمشید، چهارمین پادشاه از پادشاهان قهرمانی، نسبت می‌دهند (الگود، ۱۳۵۶: ۱۹).

در فرگرد بیستم و نداد، شش صفت برای ثریت آمده است: «چه کسی بود نخستین پزشک خردمند (۱)، فرخنده (۲)، توانگر (۳)، فره‌مند (۴)، رویین تن (۵) و پیشداد (۶)؟» (دوست‌خواه، ۱۳۷۷: ۸۷۵). «چه کس نخست از مردمان و درمان‌دهندگان و ورجاوندان (۱) و کامروایان (۲) و توانگران (۳) و شکوهمندان (۴) و نیرومندان (۵) و پیشدادان (۶) بیماری را از بیمار بازداشت؟» (رضی، ۱۳۸۶: ۱۸۳۹).

اگر توصیف فردوسی از جمشید را دقیق‌تر بررسی کنیم، همان شش صفت ثریت را مشاهده می‌کنیم که برای جمشید آمده است:

گرانمایه جمشید فرزند او	کمر بست یکدل پر از پند او
برآمد بر آن تخت فرخ پدر	به رسم کیان بر سرش تاج زر
کمر بست با فر شاهنشهی	جهان گشت سرتاسر او را رهی
زمانه بر آسود از داوری	به فرمان او دیو و مرغ و پری

در مصراع دوم از بیت اول، پند نشانه‌ی خردمند بودن شخص است. در بسیاری از موارد، فردوسی پند و خرد را با هم به کار می‌برد:

همه برگ وی پند و بارش خرد	کسی کو خرد پرورد کی مرد
بگویم که بنیاد سوگند چیست	خرد را و جان ترا پند چیست
ز پند و خرد گر بگردد سرش	پشیمانی آید ز گیتی برش

در مصراع اول از بیت دوم، صفت فرخ آمده که همان فرخنده و کامروا است.

در مصراع دوم از بیت دوم، تاج زر نشانه‌ی توانگری است.

در مصراع اول از بیت سوم، فر شاهنشهی نشان‌دهنده‌ی فره‌مندی و شکوه است.

در بیت سوم، شخص قدرتمندی معرفی می‌شود که می‌تواند جهان را مقهور و پیرو خود سازد.

در بیت چهارم، «زمانه بر آسود از داوری» تعریفی از کلمه‌ی پیشداد است. «کسی که نخستین بار قانون گذارد» (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۲۰ و ۱۶۸).

۴-۳. پیشداد

پَرَدَاته اوستایی به معنی کسی که پیش [از دیگران] آفریده شده (نخست آفریده شده) است و ترجمه‌ی پهلوی آن پیشداد است. بعدها که فعل «دادن» معنی آفریدن را ازدست داد، نام پیشداد معنی «کسی که نخستین بار قانون شاهی را معمول کرد» یا فقط «کسی که نخستین بار قانون گذارد» به خود گرفت (کریستن سن، ۱۳۸۹: ۲۰ و ۱۶۸).

۴. نتیجه گیری

در نوشته‌های اوستایی، بی‌شک ثریته نخستین پزشک است که نامش می‌تواند نماینده‌ی سه طبقه‌ی اجتماعی باشد. ثریته با صفات خردمند، فرخنده، فرهمند، توانگر، قدرتمند و پیشداد توصیف شده است. در این میان، فریدون به‌عنوان اژدهاکش معرفی می‌شود و جمشید به عنوان شاهی که در زمان وی مرگ و بیماری و پیری وجود ندارد.

در دوره‌ی میانه، صفات ثریته حذف می‌شوند و بیشتر فریدون به‌عنوان پزشک، اژدهاکش و افسونگر معرفی می‌شود؛ البته برخی نیز جمشید را نخستین پزشک می‌دانند. شاید معرفی شخصیتی که دارای شش صفت بالا باشد، موجب چنین تغییر نامی شده است. این صفات، به‌ویژه پیشدادی بودن، ذهن هر کسی را به این موضوع رهنمون می‌کند که ثریته باید یکی از شاهان پیشدادی باشد و این صفات تنها درخور یک شاه پیشدادی هستند.

فردوسی نیز نام ثریته را تنها به‌عنوان پدر گرشاسپ، پهلوان ایرانی، به کار می‌برد و از صفات وی، از جمله پزشک بودن وی، سخنی به‌میان نمی‌آورد. او دانش و افسونگری را به فریدون نسبت می‌دهد که با افسون‌های خویش می‌تواند بر پلیدی‌ها غلبه کند و جمشید را

به گونه‌ای متفاوت توصیف می‌کند؛ به طوری که وی را نخستین پزشک می‌داند و شش صفت خردمند، کامروا (فرخنده)، توانگر، شکوهمند (فره‌مند)، نیرومند و پیشداد را که در اوستا برای توصیف ثریته آمده‌اند، در وصف جمشید می‌سراید.

از شاهان پیشدادی (کیومرث، طهمورث، جمشید و فریدون) بنا بر نوشته‌های اوستایی بسیاری موارد، همچون اژدهاکشی، افسونگری، نبود بیماری و مرگ و ...، به فریدون و جمشید نسبت داده می‌شود و به همین دلیل، برخی فریدون و برخی نیز جمشید را ثریته می‌دانند. برای بسیاری، از جمله فردوسی، جمشید مناسب‌ترین گزینه است؛ زیرا سومین شاه پیشدادی است و سوم بودن وی با نام ثریته، به معنای سه، انطباق می‌یابد.

منابع

- آموزگار، ژاله. (۱۳۷۴). *تاریخ اساطیر ایران*. تهران: سمت.
- آموزگار، ژاله و احمد تفضلی. (۱۳۸۶). *کتاب پنجم دینکرد*. تهران: معین.
- ابن مسکویه، احمد بن علی. (۱۳۷۶). *تجارب الامم*. ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی و علی نقی منزوی. تهران: سروش.
- الگود، سیریل لوید. (۱۳۵۶). *تاریخ پزشکی ایران و سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه‌ی باهر فرقانی. تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد. (۱۳۸۳). *تاریخنامه‌ی طبری*. تهران: سروش.
- بهار، مهرداد. (۱۳۶۲). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: توس.
- پورداوود، ابراهیم. (۱۳۷۴). *یشت‌ها*. تهران: طهوری.
- دوست‌خواه، جلیل. (۱۳۷۷). *اوستا: کهن‌ترین سرودها و متن‌های ایران*. تهران: مروارید.
- راشد محصل، محمد تقی. (۱۳۸۹). *دینکرد هفتم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۵). *ویزیدگیهای زادسپرم*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رضی، هاشم. (۱۳۷۶). *وندیداد*. تهران: فکر روز.

- صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۷۵). **فرهنگ اساطیری - حماسی ایران به روایت منابع بعد از اسلام**. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- عیفی، رحیم. (۱۳۷۴). **اساطیر و فرهنگ ایران**. تهران: چاپخانه ی حیدری.
- طبری، محمد بن جریر. (۱۳۷۵). **تاریخ طبری**. تهران: اساطیر.
- کرامتی، یونس. (۱۳۸۳). **پزشکی در اسلام، دایره المعارف بزرگ اسلامی**. ج ۱۳. تهران: مرکز دایره المعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن سن، آرتور. (۱۳۸۹). **نمونه های نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه ای ایران**. ترجمه ی ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: نشر چشمه.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک. (۱۳۶۳). **زین الاخبار (تاریخ گردیزی)**. تهران: دنیای کتاب.
- مستوفی قزوینی، حمدالله. (۱۳۶۴). **تاریخ گزیده**. تهران: امیرکبیر.
- هینلز، جان راسل. (۱۳۸۳). **شناخت اساطیر ایران**. ترجمه ی باجلان فرخی. تهران: اساطیر.

- Anklesaria, M.A. Behramgore. (1949). *Pahlavi vendidad*. Bombay: Shahname Press.
- Herman, Brockaus. (1950). *Vendidad Sade*. Leipzig: F.A. Brockaus.
- Macdonell, Arthur Anthony. (1917). *A Vedic Reader for Students*. England: Oxford University Press.
- Max Muller, F. (1962). *The Sacred books Of The East. Translated by James Darmesteter*. India: Banarsidass.
- Reichelt, Hans. (1911). *Avesta Reader Texts*; Strassburg.
- Williams, Moiner. (1899). *A Sanskrit- English Dictionary*. Oxford: Oxford University Press.



فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۱۴، زمستان ۱۳۹۳

ملکم و نقش آفرینی در تنظیمات عثمانی

غلامعلی پاشازاده^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۲

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۴/۴

چکیده

میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، اندیشمند و سیاستمدار مشهور ایران در قرن نوزدهم، حدود ده سال در عثمانی دوره‌ی تنظیمات، اقامت کرد و با مردان مهم تنظیمات و مشروطه‌ی اول عثمانی، مانند فؤاد پاشا، عالی پاشا و مدحت پاشا ارتباط داشت. او بعدها مدعی شد که وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا را او تدوین کرده و طرحی به دربار عثمانی ارائه کرده که قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی از روی آن نوشته شده است. تدوین وصیت‌نامه‌ی عالی پاشا نیز به او نسبت داده شده است. در پژوهش حاضر، به روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از نوشته‌ها و اسناد ملکم و منابع معتبر تاریخی، میزان انطباق ادعاهای ملکم با واقعیت را بررسی می‌کنیم.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز. gh_pashazadeh@yahoo.com

واژگان کلیدی: ملکم، تنظیمات عثمانی، قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی، فؤاد پاشا، عالی پاشا، مدحت پاشا.

۱. مقدمه

میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله (۱۳۲۶-۱۲۴۹) از سال ۱۲۷۸ تا ۱۲۸۸ ه.ق در عثمانی زندگی می‌کرد. سال‌های اقامت او در عثمانی با «دوره‌ی تنظیمات» این حکومت مقارن است. عثمانی در این دوره که از فرمان تنظیمات در سال ۱۸۳۹ م (۱۲۵۵ ه.ق) تا مشروطه‌ی اول عثمانی در سال ۱۸۷۶ م (۱۲۹۳ ه.ق) را دربر می‌گیرد، مشغول انجام اصلاحات بود. ملکم در طول این سال‌ها از نزدیک با تنظیمات عثمانی آشنا شد و با مردان مهم تنظیمات، مانند فؤاد پاشا و عالی پاشا و مدحت پاشا (بنیان‌گذار مشروطیت در عثمانی) ارتباط داشت. او در طول سال‌های بعد، به دلیل همین مراودات مدعی ایفای نقش در تنظیمات عثمانی شد. او ادعا کرد که وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا را تدوین کرده و قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی از روی طرح ارائه‌شده‌ی او به دربار عثمانی نوشته شده است. در این پژوهش، میزان انطباق این ادعاها با واقعیت را با روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از نوشته‌ها و اسناد مربوط به ملکم و منابع معتبر تاریخی بررسی می‌کنیم.

به نقش احتمالی ملکم در تدوین وصیت‌نامه‌های فؤاد پاشا و عالی پاشا، در پژوهش‌هایی به زبان‌های ترکی و انگلیسی (آثار محمد غالب، داویسون و حامد الگار) توجه شده است. برخی از این تحقیقات، مانند اثر حامد الگار در مورد ملکم، به فارسی ترجمه شده‌اند؛ اما ادعای ملکم در مورد نگارش قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی از روی طرح او، با بی‌توجهی محققان مواجه شده است و فقط هما ناطق، در مقاله‌ی «ما و میرزا ملکم خان‌های ما» ادعای او را به‌عنوان ادعایی باورنکردنی نقل کرده است. در مقاله‌ی حاضر، کوشیده‌ایم با تحقیق در تاریخ تدوین متن فارسی وصیت‌نامه‌ی فؤاد، تحقیقات قبلی در این زمینه را تکمیل کنیم و به بررسی دقیق‌تر احتمال ایفای نقش ملکم در تدوین قانون اساسی اول مشروطه‌ی عثمانی پردازیم.

۲. ملکم و وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا

نام کامل فؤاد پاشا کیچه‌جی زاده محمد فؤاد است. او در صفر سال ۱۲۳۰ ه.ق (۱۸۱۵ م)، در استانبول به دنیا آمد. پدرش، کیچه‌جی زاده عزت ملا (۱۸۷۵-۱۸۲۹ م)، از علما و شعرای مشهور عثمانی بود (رفعت، [بی‌تا]: ۱۸۳؛ توفیق، ۱۳۳۰: ۱۸۳؛ سلیمان، ۱۳۲۸: ۲۹۷؛ Süreyya, 1996: 1/539). فؤاد به رسم معمول کودکان علمای آن زمان، زبان فارسی و عربی را فراگرفت و سپس وارد مکتب طیبه شد و بعد از پایان تحصیلات، به تشویق مصطفی رشید پاشا^۱، به انجام خدمات دولتی مشغول شد. سلطان عثمانی او را در سال ۱۲۶۶ ه.ق (۱۸۴۹ م) برای حل مشکلات پیش‌آمده در بالکان، به روسیه فرستاد و در بازگشت، به سمت مستشاری صدارت گماشت (توفیق، ۱۳۳۰: ۱۸۴؛ سالنامه‌ی نظارت خارجی، [بی‌تا]: ۱۰۲؛ رفعت، [بی‌تا]: ۶۸؛ Islam Ansiklopedisi, 2005: 13/ Fuad Paşa). از این تاریخ، فؤاد بارها به مقام وزارت امور خارجه و صدارت گماشته شد (سالنامه‌ی نظارت خارجی، [بی‌تا]: ۷۱؛ رفعت، [بی‌تا]: ۷۰-۷۱؛ Islam Ansiklopedisi, 2005: 13/ Fuad Paşa) و در سمت وزیر امور خارجه، سلطان عبدالعزیز را در سفر سیاحتی به فرانسه و انگلستان همراهی کرد. در بازگشت به استانبول، قائم‌مقامی صدر اعظم نیز به او سپرده شد و به دلیل مسئولیت‌های مضاعف، بیماری قلبی او شدت گرفت. او به توصیه‌ی پزشکان، برای استراحت و معالجه به شهر نیس در فرانسه رفت و در ۳۰ شوال ۱۲۸۵ (۱۲ فوریه ۱۸۶۹)، در آن شهر درگذشت (توفیق، ۱۳۳۰: ۱۸۶؛ Süreyya, 1996: 1/ 539; Islam Ansiklopedisi, 2005: 13/ Fuad Paşa).

بعد از مرگ فؤاد پاشا، وصیت‌نامه‌ای از او منتشر شد که بحث‌های زیادی را برانگیخت. این وصیت‌نامه را روزنامه‌ی *دیوانت هرولد* که به دو زبان انگلیسی و فرانسه در استانبول منتشر می‌شد، چند ماه بعد از مرگ فؤاد پاشا چاپ کرد و مدعی شد که فؤاد پاشا وصیت‌نامه را خطاب به سلطان عبدالعزیز نوشته و آن را به یکی از نزدیکان خود سپرده بود

۱. مصطفی رشید پاشا (۱۸۰۰-۱۸۵۸ م) معمار تنظیمات عثمانی است. فرمان تنظیمات که در سال ۱۸۳۹ م اعلام شد، به‌وسیله‌ی او تدوین شد و رجال مهم تنظیمات، مانند فؤاد پاشا و عالی پاشا، دست‌پرورده‌ی او بودند. او شش بار به مقام صدارت رسید و نقش بسیار مهمی در اصلاحات عثمانی در قرن نوزدهم و عصر تنظیمات ایفا کرد.

تا به سلطان تحویل دهد؛ اما قبل از رسیدن به دست پادشاه به دست جراید افتاده و منتشر شده است (Islam Ansiklopedisi, 2005: 13/ Fuad Paşa). در این وصیت‌نامه، ضمن تجویز اصلاحات مورد نظر به سلطان عبدالعزیز، از عالی پاشا به‌عنوان شخصی وفادار به سلطان و گزینه‌ای مناسب برای انجام اصلاحات و از ایران به‌عنوان مملکتی عقب‌مانده و خالی از هرگونه خطر یاد شده است.

وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا در سال ۱۳۱۴ ه. ق (۱۸۹۶ م)، یعنی حدود ۲۷ سال بعد از مرگش، در روزنامه‌ی فرانسوی‌زبان *Da La Revue De Parisue* و روزنامه‌ی مشورت منتشر شد (Islam Ansiklopedisi, 2005: 13/ Fuad Paşa) و سپس روزنامه‌ی *میزان* آن را با عنوان «وصیت‌نامه‌ی سیاسی» اهداشده از طرف حکمت بیگ چاپ کرد (میزان، ۹ رجب ۱۳۱۴: ۴). در این زمان، میرزا ملکم خان در نامه‌ای به احمدرضا، سردبیر روزنامه‌ی مشورت، ادعا کرد که متن وصیت‌نامه را او نوشته و عارفی پاشا آن را به ترکی ترجمه کرده است (الگار، ۱۳۵۶: ۷۶-۷۷؛ رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم الدوله، ۱۳۸۸: ۴۳۵-۴۳۶). هرچند رابطه‌ی نزدیک و دوستانه‌ی ملکم با فؤاد درستی ادعای او را تقویت می‌کرد، عزت بیگ و مصطفی حکمت بیگ، از نوادگان فؤاد پاشا، ادعای او را رد کردند و فقط رشاد، نواده‌ی دیگر او، ادعایش را پذیرفت (Islam Ansiklopedisi, 2005: 13/ Fuad Paşa). البته، هیچ‌یک از اعضای خانواده‌ی او به‌عنوان موافق و مخالف ملکم، سندی برای حقانیت خود ارائه ندادند و به همین دلیل، تردید در مورد نقش ملکم به میان محققان نیز کشیده شد. داویسون نگارش وصیت‌نامه توسط فؤاد را احتمالی قابل پذیرش می‌داند (Davison, 1980: 220) و در مقابل، محمد غالب با استناد به نگارش اصل وصیت‌نامه به زبان انگلیسی و فرانسه و در دسترس نبودن اصل ترکی آن، احتمال می‌دهد که ملکم در نوشتن آن نقش داشته باشد. به‌باور غالب، چون عالی پاشا از ملکم متنفر بود، ملکم برای نزدیکی به او، بعد از مرگ فؤاد وصیت‌نامه را از زبان او جعل کرد تا با تعریف و تمجید از عالی پاشا در وصیت‌نامه، مورد توجه او قرار بگیرد (غالب، ۱۳۲۶: ۷۲).

برخی از محققان هم کوشیده‌اند با مطابقت محتوای وصیت‌نامه با افکار و عقاید ملکم، راهی به حقیقت پیدا کنند. حامد الگار، یکی از این محققان، پس از بررسی وصیت‌نامه، آن را با عقاید ملکم و فؤاد متضاد نمی‌یابد و معتقد است ملکم به دلیل ارتباط نزدیک با فؤاد پاشا، در موقعیتی قرار داشت که بتواند نظرات او را در قالب یک وصیت‌نامه تنظیم کند. او که هم‌زمان با مرگ فؤاد، از خدمت دولت ایران کنار گذاشته شده بود، در قالب تنظیم وصیت‌نامه، محملی پیدا کرد که با آزادی عمل از دولت ایران انتقاد کند. الگار با وجود طرح دلایل بالا، در نتیجه‌گیری نهایی خود از احتمال دخالت ملکم در نگارش وصیت‌نامه چنین می‌نویسد:

هیچ‌یک از این دلایل نمی‌تواند تنظیم وصیت‌نامه را از جانب ملکم ثابت کند و چیزی بیش از انعکاس نظرات مشترکی که با فؤاد پاشا در آن‌ها سهیم بوده، نمی‌باشد. تنها نتیجه‌ی ممکن آن است که شاید ملکم وصیت‌نامه را نوشته باشد (الگار، ۱۳۶۹: ۷۸-۷۹).

حجت‌الله اصیل پس از مقایسه‌ی محتوای وصیت‌نامه با اندیشه‌های ملکم نتیجه گرفته است که احتمال نگارش وصیت‌نامه به وسیله‌ی ملکم وجود دارد (رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۸: ۴۳۵-۴۳۶).

در آثار ملکم، نسخه‌ای فارسی از وصیت‌نامه نیز وجود دارد که تاریخ دقیق تدوین آن روشن نیست. محیط طباطبایی در کتاب مجموعه آثار میرزا ملکم، به آن اشاره کرده است؛ ولی آن را جزو آثار ملکم نیاورده است (طباطبایی، ۱۳۲۷: مد). آدمیت از نسخه‌ی خطی آن، تحت عنوان «ترجمه‌ی وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا» (آدمیت، ۱۳۵۱: ۸۹-۹۲)، استفاده کرده و حجت‌الله اصیل متن آن را در مجموعه آثار ملکم چاپ نموده است (رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۸: ۴۹۹-۵۰۷). مشخص شدن تاریخ دقیق تدوین نسخه‌ی فارسی وصیت‌نامه برای بررسی ادعای ملکم به کار می‌رود. شواهد نشان می‌دهند که ملکم حداقل متن وصیت‌نامه را در زمان طرح ادعا، تدوین نکرده است. این نکته از استفاده‌ی

میرزا یوسف خان مستشارالدوله از نسخه‌ی فارسی ملکم، حدود هفت سال پیش از طرح ادعای وی، مشخص می‌شود.

مستشارالدوله در سال ۱۳۰۶ه.ق (۱۸۸۸م)، مکتوبی به مظفرالدین میرزا، ولیعهد ناصرالدین شاه قاجار فرستاد (کرمانی، ۱۳۶۲: ۱۷۲-۱۷۷) که در واقع وصیت‌نامه‌ی سیاسی او بود. این وصیت‌نامه همان‌طور که در جایی دیگر به تفصیل به آن پرداخته‌ایم (پاشازاده، ۱۳۹۰: ۷۹-۹۲)، با الگوبرداری از وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا نوشته شده که در آن متن فارسی ملکم مورد استفاده قرار گرفته است، نه متن ترکی آن. مقایسه‌ی متن مکتوب مستشارالدوله با متن ترکی و فارسی وصیت‌نامه، تردیدی در این زمینه باقی نمی‌گذارد؛ بنابراین، متن فارسی ملکم حداقل حدود هفت سال پیش از طرح ادعای او در دسترس بوده است. وجود متن فارسی وصیت‌نامه، سال‌ها قبل از طرح ادعای ملکم، بیانگر اصالت نسخه‌ی فارسی است و نشان می‌دهد که وصیت‌نامه همان‌طور که ملکم می‌گوید، در اصل هم‌زمان با مرگ فؤاد به فارسی نوشته و توسط عارفی پاشا به ترکی ترجمه شده است و شاید مستشارالدوله هم به‌عنوان دوست ملکم، از همان زمان به متن فارسی دسترسی داشته و در سال ۱۳۰۶ه.ق، از آن الگوبرداری کرده است. اگر ملکم در زمان ادعای خود وصیت‌نامه را به فارسی ترجمه می‌کرد، شکی در دروغگویی او باقی نمی‌ماند؛ ولی وجود وصیت‌نامه به زبان فارسی، سال‌ها قبل از ادعایش، اگر درستی ادعای او را ثابت نکند، تقویت می‌کند.

۳. ملکم و وصیت‌نامه‌ی عالی پاشا

ادعای ملکم در تدوین وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا موجب شد محققان تاریخ عثمانی ردپای او را در وصیت‌نامه‌ی عالی پاشا، صدر اعظم دیگر عثمانی هم جست‌وجو کنند. عالی پاشا نیز مانند فؤاد پاشا، از مردان مهم تنظیمات بود. او در سال ۱۲۲۹ه.ق (۱۸۱۴م)، در استانبول به دنیا آمد. بعد از تحصیلات سنتی و آموزش زبان عربی، زبان فرانسه را نیز فراگرفت و مترجم دیوان همایون شد. او پله‌های ترقی را در دولت عثمانی طی کرد و هفت‌بار در مسند وزارت امور خارجه و پنج‌بار در مسند صدارت قرار گرفت تا اینکه در سال ۱۲۸۷ه.ق (۱۸۷۱م)، درگذشت (شاو، ۱۳۷۱: ۱۱۹؛ Islam Ansiklopeisdi, 2005:2/ Ali Paşa).

بعد از درگذشت عالی پاشا، وصیت‌نامه‌ی او نیز در روزنامه‌های وقت منتشر شد که مانند وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا مورد تردید قرار گرفت. هرچند ملکم در مورد ایفای نقش در تدوین این وصیت‌نامه ادعایی نکرد، محققانی مانند محمد غالب اعتقاد دارند که احتمال دخالت ملکم در تدوین این وصیت‌نامه را نباید نادیده بگیریم؛ زیرا او از نظر اخلاقی، برای جعل وصیت‌نامه فرد مستعدی بود و می‌توانیم تصور کنیم که چون نتوانسته است با جعل وصیت‌نامه به نام فؤاد پاشا، توجه عالی پاشا را جلب کند، بعد از مرگ او خواسته است دشمنی‌اش با خود را تلافی کند (غالب، ۱۳۲۶: ۷۰، ۷۴، ۷۸). حامد الگار با تحقیق در متن وصیت‌نامه و تأمل در مطالب زیان‌آور آن برای عالی پاشا، نظر غالب را قابل انتقاد دانست؛ زیرا به‌باور او، تنها مطالب زیان‌آور در متن وصیت‌نامه‌ی عالی پاشا، چند جمله‌ای است که در آن‌ها عالی اعتراف می‌کند که در مورد روابط با ممالک تابعه، از قبیل صربستان، قره‌داغ، افلاق و تونس غفلت کرده است. الگار با اذعان به همانندی‌هایی میان چند اصل از اصول وصیت‌نامه و اندیشه‌های ملکم، آن همسانی‌ها را برای قبول تدوین وصیت‌نامه توسط ملکم ناکافی دانست (الگار، ۱۳۶۹: ۸۰). داویسون با تحقیق در متن وصیت‌نامه‌ی عالی پاشا، احتمال دخالت ملکم در تدوین وصیت‌نامه را رد نمی‌کند؛ ولی پیدا کردن دلیل برای این کار ملکم را دشوار می‌داند (Davison, 1980: 220). البته افراد دیگری مانند شارل میسمر، مشاور فرانسوی دولت عثمانی، به‌عنوان نویسندگان احتمالی وصیت‌نامه مطرح شده‌اند (Davison, 1980: 219) که در اینجا مجال پرداختن به نظرات آن‌ها را نداریم. به هر روی، مسلم است که ادعای نقش ملکم در وصیت‌نامه‌ی عالی پاشا، فقط از ادعای او در مورد وصیت‌نامه‌ی فؤاد نشئت گرفته است.

۴. ملکم و قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی

علاوه‌بر وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا، ملکم مدعی است که در مشروطه‌ی اول عثمانی نیز ایفای نقش کرده است و به تعبیر خود او، قانون اساسی مشروطه‌ی اول از روی طرحی که وی پنج، شش سال پیش از آن تاریخ به بابعالی داده، تنظیم شده است. او این نکته را از زبان ادیان افندی چنین بیان می‌کند:

در ابتدای ملاقات اول حرفی که به من گفت که شما باید خیلی خوشوقت می‌شدید که ما در اسلامبول همان تنظیماتی که پنج، شش سال پیش به باعالی تکلیف کردید، الان از روی همان طرح شما معجز می‌داریم. راست می‌گفت؛ ولیکن حیف که همه جا طرح‌های مرا یا نفهمیده رد می‌کنند یا چنان ناقص و به طرزهای معیوب به کار می‌برند که نتایج آن خارج از مقصود و اصلاح و توقع می‌شود (ناطق، ۱۳۵۳: ۵۶).

منظور ملکم از «پنج، شش سال پیش»، سال‌های آخر مأموریت او در استانبول است و طرح تنظیماتی که از آن یاد می‌کند، به احتمال زیاد همان چیزی است که در رساله‌ی تنظیمات او مورد توجه قرار گرفته است؛ اما میان محتوای رساله‌ی تنظیمات ملکم و قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی، شباهت قابل‌ذکری وجود ندارد. در رساله‌ی تنظیمات، ملکم خان بر سلطنت مطلقه‌ی منظم تأکید می‌کند. در الگوی مورد نظر او، بین قدرت وضع قانون و اجرای آن تفکیک به عمل می‌آمد، مجلسی تحت عنوان مجلس تنظیمات، قوانینی برای اداره‌ی مملکت وضع می‌کرد و مجلس دیگری با عنوان مجلس وزرا، قوانین را اجرا می‌کرد. اعضای هر دو مجلس از طرف پادشاه انتخاب می‌شدند و او در رأس این دو مجلس قرار داشت. شاهنشاه قاجار، به عنوان رئیس مطلق مجالس دو گانه، خواست‌های خود را به عنوان قانون به مجلس تنظیمات تکلیف می‌کرد و مجلس آن را به صورت قانون درمی‌آورد (رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۳۸)؛ هرچند در قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی نیز پادشاه از هر گونه مسئولیتی مصون شناخته می‌شد و اختیارات گسترده‌ای داشت و برخلاف اصول تنظیمات ملکم، نمایندگان مجلس منتخب مردم بودند و پادشاه به شرط بازگشایی مجدد می‌توانست آن را منحل کند. موارد متعدد دیگری، مانند وجود مجلس اعیان در کنار مجلس مبعوثان، مسئولیت پاسخگویی وزرا به مجلس مبعوثان، توجه به جایگاه شیخ‌الاسلام و ... نیز باعث تمایز قانون اساسی مشروطه‌ی اول از طرح ملکم خان در رساله‌ی تنظیمات می‌شود (مدحت، ۱۲۹۵: ۲/۳۵۳-۳۸۳؛ Gözübüyük & kili, 1957: 25-39). شاید ملکم به دلیل وجود همین تمایزها به ناروا ادعا می‌کرد که طرح او ناقص و نارسا اجرا شده است. البته او پیش از این نیز در موارد

متعدد از قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی انتقاد کرده بود. او در نامه‌ی ۴ ذی‌الحجه‌ی ۱۲۹۳ و حدود یک هفته پیش از اعلام مشروطه در عثمانی، قانون اساسی را که مدحت تهیه کرده بود، دارای سهوهای بزرگ و اجرای آن را مایه‌ی خرابی عثمانی دانسته بود (نامه‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۹: ۶۳) و چند ماه بعد، با تکرار اعتقاد خود در مورد معایب و مضرات قانون اساسی مشروطه‌ی اول، آن را برای دفع دخالت‌های اروپایی‌ها «تدبیر ملوکانه» خوانده بود (همان: ۸۰).

قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی با الگوی سلطنت مطلقه‌ی منظم مورد نظر ملکم قابل مقایسه نیست؛ ولی می‌توانیم ادعای او از زبان ادیان افندی را در طرحی بیابیم که مدحت پاشا تحت عنوان قانون جدید برای تدوین قانون اساسی مشروطه‌ی اول فراهم آورد. میان طرح ملکم و قانون جدید نکات مشترک قابل توجهی وجود دارد و شاید هم‌راستا با ادعای ملکم، مدحت پاشا در تنظیم آن قوانین از الگوی سلطنت مطلقه‌ی منظم ملکم تأثیر پذیرفته باشد. متأسفانه از ارتباط ملکم با مدحت پاشا در طول سال‌های اقامتش در آنجا اطلاع چندانی نداریم؛ ولی می‌دانیم که ملکم شناخت خوبی از مدحت و اندیشه‌ی او داشته است. هم‌زمان با انتصاب میرزا حسین خان سپهسالار به مقام صدارت، مدحت پاشا هم در عثمانی برای مدت کوتاهی به مقام صدارت رسید و ملکم در مورد هم‌زمانی این دو انتصاب چنین نوشت:

خبر بزرگ این است که مدحت پاشا صدر اعظم شده است. به دو ملاحظه از برای جنابعالی میدان تازه‌ای پیدا شده [است]. می‌دانید که مدحت پاشا برای ایران عالی پاشا نخواهد بود و از جانب ما متحمل بعضی حالت‌ها نخواهد شد؛ بلکه دست به بسی کارها خواهد زد که از برای ما خیلی تازگی داشته باشد. یکی از خوشبختی‌های ما این است که شما صدر اعظم هستید. او حریف خود را می‌شناسد و هر قدر بتواند خود را جمع خواهد کرد. با وصف این نباید مطمئن و آسوده نشست [...] اما بزرگ‌تر از این ملاحظه این است که مدحت پاشا در تنظیم دولت عثمانی کارهای بزرگ خواهد کرد و در این عالم هم حریف شما خواهد بود. چشم فرنگستان حال مصروف تطبیق اعمال این دو صدر اعظم خواهد بود. مدحت پاشا کمال سعی را خواهد کرد که از سرکار عالی پیش بیفتد، بلکه جمیع

اعمال اینجا را بی معنی جلوه بدهد و خلاصه میدان رقابت خوبی پیدا شده است. اگر باقی بماند کارهای عمده خواهد کرد [...] (آدمیت، ۱۳۵۱: ۱۵۳-۱۵۴).

گزارش ملکم در مورد مدحت پاشا مربوط به صدارت سه ماهه‌ی او در سال ۱۸۷۲م و نشان‌دهنده‌ی شناخت روشن او از مدحت پاشا است. ملکم از برنامه‌های مدحت پاشا و تلاش او برای انجام اصلاحات در عثمانی آگاه بود و می‌دانست اقدامات اصلاحی زیادی را به سرانجام می‌رساند. شاید او به دلیل همین پیش‌بینی‌هایش از آینده‌ی مدحت، طرح خود در مورد نظام سیاسی مورد نظرش را به او ارائه کرده باشد. هرچند صدارت مدحت در این زمان ادامه نیافت، توانست در سال ۱۸۷۵م، به مقام وزارت عدلیه و بعد مأمور مجلس عالیہ برسد و در وقایع عزل سلطان عبدالعزیز، پادشاهی کوتاه‌مدت مراد پنجم و جلوس سلطان عبدالحمید، نقش مؤثری ایفا کند. وی از عبدالحمید، قبل از روی کار آمدنش، برای اعلام مشروطه قول مساعد گرفت و بعد از جلوس او در ۱۹ دسامبر ۱۸۷۶ به مقام صدارت رسید و با تلاش‌های مدحت پاشا در ۲۳ دسامبر ۱۸۷۶ قانون اساسی اعلام شد (حضرتی، ۱۳۸۹: ۲۰۴-۲۰۶؛ مدحت، ۱۳۲۳: ۱۷۰-۱۷۶).

در جریان تلاش برای برقراری نظام مشروطه، مدحت پاشا و دو نفر دیگر از دولت‌مردان عثمانی (سعید پاشا و سلیمان پاشا) لویحی به‌عنوان پیش‌نویس قانون اساسی نوشتند (Kılıç, 2010: 25). مدحت پاشا در لایحه‌ی خود با عنوان قانون جدید، در هشت قسمت و ۵۹ ماده، مسائل مربوط به جغرافیای سیاسی، اختیارات پادشاه، مأمورین دولت، وظایف و مسئولیت‌های شورای دولت، وظایف و اختیارات مجلس مبعوثان، تابعیت عثمانی، قوه‌ی اجرائیه و نحوه‌ی تعدیل قانون اساسی را مورد توجه قرار داده است (مدحت، ۱۲۹۴: ۲/۳۳۱-۳۲۲) که با طرح ملکم در رساله‌ی تنظیمات قابل مقایسه است.

یکی از شباهت‌های قانون جدید با رساله‌ی تنظیمات، در مورد اختیارات مقام سلطنت است. هر دو تداوم سلطنت را در خاندان‌های مستقر به رسمیت می‌شناسند؛ به طوری که مدحت سلطنت عثمانی و خلافت اسلامی را حق اولاد ارشد از سلاله‌ی آل عثمان و ملکم منصب شاهنشاهی را حق اولاد ذکور ناصرالدین شاه می‌داند. در «قانون جدید»، پادشاه در



مقام خلیفه، حامی دین اسلام و فرماندهی نیروی زمینی و دریایی بود و عزل و نصب وزیران، عقد معاهدات با دول خارجی، اعلام جنگ و صلح، ارسال سپاه، هر گونه تدابیر ملکی و اجرای آن، عفو مجرمان و تشکیل و انحلال مجلس نمایندگان، از امتیازات «مخصوص و مقدس» او به شمار می آمدند و در رساله‌ی تنظیمات، «عزل و نصب جمیع عمال حکومت جزو اختیار اجرا» و «حق مخصوص شاهنشاهی» تلقی شده بود (مدحت، ۱۲۹۴: ۲/۳۲۲؛ رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۳۸).

هم ملکم و هم مدحت، پادشاه را در رأس قوه‌ی مجریه و مقننه قرار داده بودند. پادشاه می‌توانست در هر زمان مجلس قانون‌گذاری را منحل کند و وزیران را در رأس دستگاه اجرایی عزل و نصب کند. در قانون جدید و رساله‌ی تنظیمات، پادشاه از هر گونه مسئولیت مصون بود، قوه‌های مجریه و مقننه در مقابل او پاسخگو بودند و او در مقابل هیچ‌یک مسئولیت نداشت (مدحت، ۱۲۹۴: ۲/۳۲۲؛ رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۳۸).

قوه‌ی مجریه یا همان دستگاه اجرا، در رساله‌ی تنظیمات هم بی‌شبهت به قوه‌ی مجریه در قانون جدید نبود. از نظر ملکم، دستگاه اجرا یا همان مجلس وزرا، مسئول اجرای اراده‌ی پادشاه بود. او اختیار اجرا را در هشت وزارتخانه تقسیم می‌کرد، هر وزارتخانه را به یک وزیر می‌سپرد و خود در مقام ریاست مجلس وزرا قرار می‌گرفت. وزرا در صورت ناتوانی در اجرای قانون، از وزارت استعفا می‌دادند (رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۴۰-۴۱). به همین صورت، مطابق با قانون جدید مدحت پاشا، فردی از طرف پادشاه به‌عنوان «باش و کیل» (صدر اعظم) در مصدر دستگاه اجرا قرار می‌گرفت. هر یک از وزرا در مسند خود علاوه بر وظایف، پاسخگوی کارهای اجرایی مخالف قانون جدید و مخل امنیت دولت بودند. وزرای ناتوان از انجام مسئولیت و کل هیئت وزیران می‌توانستند استعفا دهند و پادشاه در قبول یا عدم قبول استعفای آنان اختیار کامل داشت. محاکمه‌ی وزرای جدید یا وزرای معزول با درخواست مجلس نمایندگان و در صورت اراده‌ی پادشاه امکان‌پذیر بود و پادشاه هر وقت اراده می‌کرد، می‌توانست بر مجلس وزرا ریاست کند



(مدحت، ۱۲۹۴: ۲/۳۲۲-۳۲۴). هم در قانون جدید و هم در رساله‌ی تنظیمات، هیئت وزرا قوانین موردنظر خود را به قوه‌ی مقننه تکلیف می‌کرد.

قوه‌ی مقننه در رساله‌ی تنظیمات با قوه‌ی مقننه در قانون جدید شباهت‌هایی دارند. در هردو، رئیس مجلس از طرف پادشاه انتخاب و قوانین مطرح‌شده در مجلس با تأیید پادشاه قابل اجرا می‌شود. قوانین مطرح‌شده در مجلس تنظیمات ملکم در صورت موافقت و امضای پادشاه حکم قانون می‌یافت و پادشاه می‌توانست آن‌ها را رد کند یا موافق با مصلحت، تغییر دهد. شاه آنچه را اراده می‌کرد از طریق مجلس تنظیمات به صورت قانون درمی‌آورد و در همه‌ی موارد حق وتوی مطلق داشت (رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۴۰). مصوبات مجلس در قانون جدید نیز در صورت تأیید نکردن پادشاه، دیگر در مجلس مذکور تا انقضای آن قابل مذاکره نبود؛ مگر آنکه حکومت خود به تکرار مذاکرات در مورد آن رضایت می‌داد و پادشاه هر وقت اراده می‌کرد می‌توانست مجلس را منحل کند (مدحت، ۱۲۹۴: ۲/۳۲۶-۳۲۹). هم در رساله‌ی تنظیمات و هم در قانون جدید، وزرای قوه‌ی اجراییه عضو مجلس قانون‌گذاری هم بودند (مدحت، ۱۲۹۴: ۲/۳۳۲؛ رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، ۱۳۸۱: ۳۳ و ۳۸).

اختیارات پادشاه، مجلس قانون‌گذاری و قوه‌ی مجریه در قانون جدید، به نظام سلطنت مطلقه‌ی منظم در رساله‌ی تنظیمات و نوشته‌های دیگر ملکم شباهت زیادی دارد و این شباهت‌ها نشان‌دهنده‌ی تأثیرپذیری مدحت از طرح ملکم است. اگر ادعاهای ملکم در مورد روابط دوستانه‌اش با مدحت نیز قابل قبول باشند، دلیل دیگری برای تأثیرپذیری مدحت خواهند بود. بنابر گفته‌ی ملکم، مدحت در زمان تبعید به اروپا، در لندن پیش او رفت که نشان‌دهنده‌ی دوستی آن‌ها از گذشته است. ملکم در مورد حضور مدحت در لندن پس از تبعید به اروپا، می‌نویسد: «مدحت پاشا به محض ورود خواست بیاید مرا ببیند. بنده سبقت کردم. او هم آمد به سفارت، خیلی حرف‌ها زدیم» (ناطق، ۱۳۵۳: ۳۶). او در موردی دیگر، می‌نویسد:

در مدت توقف او در اروپا، اغلب باهم بودیم. صحبت ما بالطبع راجع به اوضاع عثمانی و خط‌های گذشته و مذاکره‌ی تدابیر آینده بود [...] به قدری که ممکن

بود، در شرایط انسانیت و تسهیل مراودات او اهمات مفید نمود چون همه [...]'^۱
را از جانب دولت علیه می دانست ممکن نیست در ظهور موقع حقوق انسانیت
اولیای دولت ایران را رعایت نکند (ناطق، ۱۳۵۳: ۳۶).

دلایل ذکر شده در بهترین حالت می توانند برای اثبات تأثیر پذیری مدحت از ملکم در
تدوین قانون جدید به کار روند؛ ولی نمی توانند نشان دهنده الگوبردای کامل قانون جدید
از طرح او باشند؛ زیرا قانون جدید در برخی مسائل تفاوت های آشکاری با نظام سلطنت
مطلقه ی منظم ملکم دارد. یکی از تفاوت ها به مجلس قانون گذاری مربوط است. با اینکه
مجلس قانون گذاری هردو تحت ریاست پادشاه بودند، در تعداد اعضا و نحوه ی عملکرد، با
یکدیگر تفاوت هایی داشتند. مجلس قانون گذاری مدحت پاشا از ۱۲۰ نماینده تشکیل
می شد که دوسوم اعضای آن را ایالات و یک سوم باقی مانده را پادشاه انتخاب می کرد.
وزرا و مستشاران آن ها نمایندگان حکومت در مجلس قانون گذاری بودند و پادشاه در
هر زمان می توانست مجلس را منحل کند؛ اما باید در شش ماه مجلس دیگری را افتتاح
می کرد (مدحت، ۱۲۹۴: ۲/۳۲۶-۳۲۹). در مقابل، مجلس تنظیمات ملکم از شاهنشاه، سه
شاهزاده، پانزده مشیر و هشت وزیر تشکیل می شد و همه ی اعضا از طرف شاه انتخاب
می شدند (رساله های میرزا ملکم خان ناظم الدوله، ۱۳۸۱: ۳۹-۴۰).

تفاوت دیگر مدحت پاشا با ملکم، به شورای دولت مربوط بود. مدحت پاشا در سیستم
سیاسی خود وجود شورای دولت را ضروری تشخیص می داد. اعضای این شورا از طرف
پادشاه عزل و نصب می شدند و ریاست آن نیز با پادشاه بود. این مجلس پنج وظیفه برعهده
داشت که عبارت بودند از: بررسی و تصویب لوایح قوانین و نظامات، اظهار نظر در مورد
مصالح ملکی ارائه شده از طرف حکومت، تعیین وظایف و حل و فصل اختلافات میان
مأمورین اجرایی و قضایی، حل و تفسیر شبهات قوانین و نظامات و اجرای محاکمات

۱. هما ناطق در اینجا «پیشرفت های خود» را به متن سند اضافه کرده است که جنبه ی اغراق آمیزی به ادعاهای ملکم
می دهد. این چند واژه هر چند اهداف ایشان را برای ارائه ی چهره ی مورد نظرش از ملکم برآورده می کند، واقعیت
تاریخی را دیگر گونه نشان می دهد.

مربوط به مأموریت‌های مأمورین دولت (مدحت، ۱۲۹۴: ۲/۳۲۵-۳۲۶). این شورا در نظام سیاسی مورد نظر ملکم معادلی نداشت.

۵. نتیجه‌گیری

ادعای میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله، مبنی بر نگارش وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا و الگوبرداری از نظام سلطنت مطلقه‌ی منظم او در عثمانی در جریان تنظیمات را نمی‌توانیم براساس مدارک موجود به‌طور قطعی رد یا قبول کنیم. یافته‌ی این تحقیق در مورد وصیت‌نامه‌ی فؤاد پاشا نشان می‌دهد که او مدت‌ها قبل از علنی کردن ایفای نقش در تدوین وصیت‌نامه، نسخه‌ای فارسی از وصیت‌نامه داشته است که احتمال درستی ادعای ملکم در مورد تدوین وصیت‌نامه به زبان فارسی و ترجمه‌ی آن به ترکی را تقویت می‌کند.

ادعای دیگر ملکم، یعنی تدوین قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی از روی طرح او، تأیید نمی‌شود؛ اما شباهت‌های اساسی میان طرح او تحت عنوان سلطنت مطلقه‌ی منظم و قانون جدید مدحت پاشا وجود دارد که برای تدوین قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی به کار رفته است. در نظام سیاسی پیشنهادی در قانون جدید مدحت، مانند رساله‌ی تنظیمات، قوه‌ی مقننه و قوه‌ی مجریه از هم جدا می‌شدند و تحت ریاست پادشاه و مستقل از هم به فعالیت می‌پرداختند. جایگاه پادشاه در قانون جدید و سلطنت مطلقه‌ی منظم ملکم، تقریباً همسان بود. در هر دو، پادشاه در رأس قوه‌ی مجریه و مقننه قرار داشت و می‌توانست در هر زمان مجلس قانون‌گذاری را منحل کند و وزیران را در رأس دستگاه اجرایی، عزل و نصب کند. هر دو قوه در مقابل او پاسخگو بودند و او در مقابل هیچ‌یک مسئولیت نداشت.

روابط دوستانه‌ی ملکم و مدحت نیز نشان‌دهنده‌ی تأثیرپذیری مدحت از او است و احتمال آگاهی مدحت از الگوی سلطنت مطلقه‌ی منظم، طی مراودات دوستانه با ملکم را تقویت می‌کند. در هر حال، شباهت‌های متن قانون جدید و الگوی سلطنت مطلقه‌ی منظم در کنار شواهد دیگر و تفاوت‌های موجود، چیزی بیشتر از تأثیرپذیری احتمالی مدحت از الگوی سلطنت مطلقه‌ی منظم را تأیید نمی‌کند و به نظر می‌رسد که ادعای نگارش قانون اساسی مشروطه‌ی اول عثمانی و یا حتی قانون جدید از روی طرح ملکم، اساس درست و استواری ندارد.



منابع

- آدمیت، فریدون. (۱۳۵۱). *اندیشه‌ی ترقی و حکومت قانون، عصر سپهسالار*. تهران: خوارزمی.
- پاشازاده، غلامعلی. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی وصیت‌نامه‌های اصلاحی اندیشمندان ایران و عثمانی: مستشارالدوله و فؤاد پاشا». *تاریخ ایران*. ش ۶۸/۵. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- حضرتی، حسن. (۱۳۸۹). *مشروطه‌ی عثمانی*. تهران: پژوهشکده‌ی تاریخ اسلام.
- *رساله‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله*. (۱۳۸۱). گردآوری و مقدمه‌ی حجت‌الله اصیل. تهران: نشر نی.
- شاو، استانفورد جی و ازل کورال شاو. (۱۳۷۱). *تاریخ امپراتوری عثمانی و ترکیه‌ی جدید*. ترجمه‌ی محمود رمضان‌زاده. ج ۲. مشهد: آستان قدس رضوی.
- طباطبایی، محمد محیط. (۱۳۲۷). *مجموعه آثار میرزا ملکم خان*. تهران: نشر دانش.
- کرمانی، ناظم‌الاسلام. (۱۳۶۲). *تاریخ بیداری ایرانیان*. به کوشش علی‌اکبر سعیدی سیرجانی. ج ۱. تهران: آگاه.
- الگار، حامد. (۱۳۵۶). *نقش روحانیت پیشرو در جنبش مشروطیت - دین و دولت در ایران: نقش علما در دوره‌ی قاجاریه*. ترجمه‌ی ابوالقاسم سری. تهران: توس.
- ناطق، هما. (۱۳۵۳). «ما و میرزا ملکم خان‌های ما». *نگین*. ش ۱۱۵.
- *نامه‌های میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله*. (۱۳۸۹). به کوشش علی‌اصغر حقدار. تهران: نشر چشمه.
- توفیق، ابوالضیا. (۱۳۳۰). *نمونه‌ی ادبیات عثمانیه*. قسطنطنیه: مطبعه ابوالضیا.
- رفعت، احمد. [بی تا]. *ورد الحدائق*. [بی جا]: [بی نا].
- *سالنامه‌ی نظارت خارجی*. [بی تا]. [بی جا]: [بی نا].
- سلیمان، شهاب‌الدین. (۱۳۲۸). *تاریخ ادبیات عثمانیه*. استانبول: سنجاقچیان مطبعه سی.
- غالب، محمد. (۱۳۲۶). «تاریخدن بر صحیفه». *تاریخ عثمانی انجمنی مجموعه سی*. ج ۲. صص ۷۰-۸۴.
- مدحت، علی‌حیدر. (۱۳۲۳). *حیات سیاسی، خدمات و شهادت مدحت پاشا*. قاهره: مطبعه‌ی اجتهاد.
- *میزان*. س ۱. ش ۹. رجب ۱۳۱۴.



- Gözübüyük, A & Şeref, Sunakili .(1957). *Türk Anayasa Metinleri-Tenzımattan Bugüne Kadar-*. Ankara: Ajans- Türk Matbaası.
- *İslam Ansiklopedisi*. (2005). Cilt 13. İstanbul: Türkiye Diyanet Vakfı.
- *İslam Ansiklopedisi*. (2005). cilt 2. İstanbul: Türkiye Diyanet Vakfı.
- Süreyya, Mehmed. (1996). *Sicill-i Osmani*. İstanbul: Numune Matbaacılık.
- Davison, Roderic H. (1980). “The Question of Ali Pasa's Political Testament”. *International Journal of Middle East Studies*. Vol. 11. No. 2. PP 209-225.
- Kılıç, Selda Kaya. (2010). *İlk Anayasanın Hazırlanması (Osmanlı Devletinde Meşrutiyet'e Geçiş)*. Ankara: Berikan Yayınevi.

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۱۴، زمستان ۱۳۹۳

جایگاه و کارکرد منصب داروغه در دوره تیموریان

صالح پרגاری^۱
حسین مفتخری^۲
اکبر صبوری^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۱۳

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۶/۲۵

چکیده

یکی از پیامدهای تهاجم مغول، رواج تعبیر و اصطلاحات مغولی در سرزمین‌های مفتوحه بود. «داروغه» یکی از واژگان و منصب‌های واردشده از فرهنگ مغول به ایران است. این منصب که در تمامی حکومت‌های جانشین مغولان دیده می‌شود، در عصر تیموریان هم به موجودیت خود ادامه داد. در این پژوهش، برآنیم با استفاده از اطلاعات موجود در منابع، جایگاه و کارکرد این منصب را در

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی تهران. pargarisaleh@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه خوارزمی تهران. moftakhari@khu.ac.ir

۳. دانشجوی دکتری تاریخ ایران دوره اسلامی دانشگاه خوارزمی تهران. Akbar_sabouri_tarih@yahoo.com

ساختار دیوانی امپراتوری تیموریان، به ویژه با تأکید بر دوره‌ی حکمرانی تیمور، شاهرخ، ابوسعید و سلطان حسین بایقرا، بررسی کنیم. مسئله‌ی اصلی در این پژوهش این است که داروغه چه جایگاه و کارکردی در سلسله‌مراتب دیوانی دوره‌ی تیموریان داشته است؟ پژوهش حاضر را با بهره‌گیری از روش تحقیق تاریخی و مبتنی بر اسناد و مدارک اصلی انجام داده‌ایم. نتیجه‌ی تحقیق نشان می‌دهد که منصب داروغه که معمولاً با حاکم به صورت مترادف استفاده می‌شد، در سلسله‌مراتب دیوانی دوره‌ی تیموری، جزو مناصب ایالتی بود و پشت سر امرای دیوان مال قرار می‌گرفت. داروغه‌ها با توجه به شناور بودن مسئولیت‌ها در این دوره که از خاستگاه قبیله‌ای این حکومت ناشی می‌شد، کارکردهای مختلف اداری و نظامی، از جمله حفظ نظم در داخل منطقه‌ی تحت اختیار خویش، تأمین رفاه و امنیت، عزیمت به لشکرکشی‌ها، مشارکت در فعالیت‌های عمرانی و زراعی و ... را برعهده داشتند.

واژگان کلیدی: داروغه، تیموریان، تیمور، شاهرخ، ابوسعید، بایقرا.

۱. مقدمه

تهاجم مغولان تغییرات عمیقی در تاریخ سرزمین‌های فتح‌شده ایجاد کرد. این تغییرات بر تمامی زمینه‌های تاریخ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن سرزمین‌ها تأثیر گذاشت. پس از این تهاجم، اصطلاحات مغولی در سرزمین‌های مفتوحه رواج یافت. یکی از این اصطلاحات، داروغه است. داروغه‌ها تقریباً در همه‌ی حکومت‌های پس از امپراتوری مغول از چین تا کریمه، وجود داشتند. منصب داروغه و وجه اشتقاق آن موضوع چند مقاله شده است. فؤاد کوپرلو، دورفر و لمبتون کسانی بودند که نخستین گام را برای شناساندن مراحل

تکوین و تثبیت این منصب برداشتند (Lambton, 1991: 162- 163; Koprulu, 1977: 319- 320; Doerfer, 1963: 486- 489). گتفرید هرمان در بخشی از تز دکتری خویش باعنوان «متون تاریخی نامه نامی خواندمیر» (Herrmann, 1968: 192- 196) و شیرو آندو در بخشی از کتاب *امرای تیموری بر اساس معزالانساب* (Ibid, 1992: 239- 244)، به طور کوتاه به این موضوع مهم اشاره کرده‌اند و استفان واساری هم مقاله‌ای باعنوان «منصب داروغه در اردوی زرین و بقایای آن در روسیه» تألیف کرده است (Vasary, 1976: 187- 197). تنها تحقیق مستقل در این مورد را منز در مقاله‌ی «منصب داروغه در دوره‌ی تیمور» (Manz, 1985: 59- 69) انجام داده است. او جایگاه و کارکرد این منصب را در زمان تیمور مشخص و الگوی مناسبی را برای بررسی این منصب در کل دوره‌ی تیموری ارائه کرده است. از آنجا که تاکنون تحقیق مستقلی درباره‌ی این منصب در کل دوره‌ی مذکور صورت نگرفته و با توجه به ضرورت و اهمیت چنین کاری، تصمیم گرفتیم که جایگاه و کارکرد این منصب را در کل دوره‌ی تیموری، با بهره‌گیری از منابع تاریخی و ادبی و تحقیقات اخیر بررسی کنیم. پرسش‌های این پژوهش عبارت‌اند از:

۱. داروغه با حاکم چه تفاوت و شباهتی دارد؟
۲. نحوه‌ی انتصاب کارکنان این منصب چگونه بود و چه افراد و گروه‌هایی نامزد این منصب می‌شدند؟
۳. داروغه چه جایگاه و کارکردی در سلسله‌مراتب دیوانی دوره‌ی تیموریان داشته است؟

پژوهش حاضر را با بهره‌گیری از روش تحقیق تاریخی و مبتنی بر اسناد و مدارک اصلی انجام داده‌ایم.

در مورد این کلمه که در زمان حاکمیت مغولان در ماوراءالنهر و ایران، به صورت ترکی و فارسی به کار می‌رفت، در لغت‌نامه‌های فارسی و چغتایی توضیحاتی وجود دارد. این لغت نامه‌ها معانی مختلف این کلمه در زمان‌ها و مکان‌های مختلف را با هم آمیخته‌اند؛ ولی نتوانسته‌اند معنی واحدی از آن ارائه کنند (Koprulu, 1977: 478). از نظر زبان‌شناسی،

کلمه‌ی داروغه از کلمه‌ی مغولی «دارو» به معنی «فشار دادن، مهر کردن» گرفته شده است. این کلمه در ترکستان شرقی به صورت «دورغه» و در آذری «دارغا» تلفظ می‌شود. کلمه‌ی داروغه به عنوان اصطلاح با «یارقان و باسقاق» در ترکی و «حاکم و شحنه» در عربی و فارسی به یک معنی است (Yuvali, 1977: 478; Lambton, 1991: 162; Vasary, 1976: 188; Doerfer, 1963: 1/ 319). نخستین بار، با کلمه‌ی داروغه و داروغه‌چی به عنوان یک اصطلاح اداری، بعد از استیلای مغولان مواجه می‌شویم (تسلف، ۱۳۶۵: ۲۲۷، ۲۶۱). داروغه‌ها در دستگاه اداری مغولان از جایگاه بسیار مهمی برخوردار بودند. در آغاز، داروغه‌هایی که برای اداره‌ی شهرهای تازه فتح شده منصوب می‌شدند، مسئول امور نظامی و غیرنظامی بودند. منصب داروغه در تشکیلات اداری مغولان و تمامی حکومت‌های جانشین آن‌ها وجود دارد. در سال ۶۱۷-۶۱۸ در آلمالیغ، در کنار حکام محلی ترک یک مأمور بلندپایه‌ی مغولی به نام «سقناق تکین»، عنوان داروغه‌چی داشت (Koprulu, 1977: 478; Lambton, 1991: 162). در لشکرکشی‌های چنگیز خان به چین و ممالک غربی در شهرهای مفتوحه و یا شهرهایی که به میل خود به تبعیت خان مغول درآمدند، فوراً داروغه‌هایی که در حکم نایب خان بودند، تعیین شدند (Koprulu, 1977: 478). اینکه داروغه‌ها (باسقاق‌ها) در زمان ایلخانان بزرگ‌ترین مأمورانی بودند که به مسائل اداری و تأمین امنیت مردم رسیدگی می‌کردند، از لابه‌لای متون تاریخی این دوره، به ویژه به واسطه‌ی یرلیغ‌های مختلفی که از سوی غازان خان منتشر شده بود، مشخص است (همدانی، ۱۳۵۸: ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۲۹، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۷۱، ۲۹۸، ۳۴۳، ۳۵۷، ۳۶۰). از دستورالکاتب نیز استنباط می‌شود که در دوره‌ی جلایریان، به کسانی که این وظیفه را برعهده داشتند، شحنه، باساق و حاکم گفته می‌شد (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۱/ ۴۷، ۲/ ۳۶-۳۹، ۷۷، ۳۲۳-۳۲۴).

در ممالک غربی نیز که تحت حاکمیت مغولان بودند، از زمان چنگیز خان مأمورانی با نام باسقاق (داروغه) وجود داشتند؛ برای مثال، هنگام تصرف بخارا برای اداره‌ی آنجا چنین

۱. برای تشابه و تفاوت جزئی باسقاق با داروغه رک: Vasary, 2007: 201-206.

مأموری تعیین شد (جوینی، ۱۳۸۵: ۱/۸۳، ۲۱۸؛ بارتولد، ۱۳۵۲: ۲/۹۴۶). در سال ۶۵۵ه.ق، برای اداره‌ی روس‌ها و آلان‌ها، مأمور مغولی به نام لاجین (به مغولی ناچین) به عنوان «داروغه‌چی» فرستاده شدند. تا اوایل سده‌ی هشتم هجری، در شاهزاده‌نشین‌های مسکو، درین مأموران عالی‌رتبه‌ی روس، داروغه وجود داشت که در آنجا بیشتر باسقاق خوانده می‌شد (Koprulu, 1977: 478). جوینی و همدانی از همان عنوان عمومی «باسقاق» استفاده می‌کنند (جوینی، ۱۳۸۵: ۱/۸۲، ۸۳، ۸۷، ۱۰۶؛ همان: ۲/۸۳، ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۷، ۲۴۳، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰؛ همدانی، ۱۳۸۷: ۱۸۴؛ همان، ۱۳۸۱: ۱۵۱) که نشان می‌دهد که این عنوان ابتدا تحت تأثیر ایغورها و سپس ترکان ایران به سرعت ترکی شده است (Koprulu, 1977: 478).

تا پیش از تیموریان، بیشتر از اصطلاح باسقاق و شحنه استفاده می‌شد و از دوره‌ی تیموریان به بعد، واژه‌ی داروغه به کار رفت. داروغه از نظر معنایی با اصطلاح ترکی باسقاق و اصطلاح عربی شحنه، تفاوت چندانی نداشت. هنگام مقایسه‌ی داروغه‌های دوره‌ی تیموری با دوره‌ی مغول، از نظر کارکردی نیز بیشتر شباهت می‌بینیم تا تفاوت. تفاوت کارکردی آنان بیشتر به دلیل نیازهای محلی و با توجه به شرایط زمانی و مکانی بود، نه تغییر در روش و سنت استفاده از آن‌ها؛ زیرا وظیفه‌ی مهم داروغه‌ها در هر دو دوره، حفظ و پشتیبانی از منافع ولی نعمتشان بود.

۲. داروغه / حاکم در اداره‌ی ولایات تیموری

در تاریخ‌های دوره‌ی تیموری، بارها به انتصاب داروغه‌ها یا حاکمان در سرزمین‌های فتح شده به دست تیمور، اشاره شده است. درباره‌ی انتصاب یکی از حکام و داروغگان برای ولایتی، دو سند در نامه‌ی نامی (خواندمیر، ۳۸۸۸: ۱۲۶-۱۲۹)؛ (Herrmann, 1968: 20-25)، دو سند در همایون‌نامه (منشی یزدی، ۱۳۵۷: ۱۹۲-۲۰۰)، دو سند در ترسل (منشآت) (اسفزاری، ۱۳۷۱۸: ۷۷-۸۴)، سه سند در منشاء/الانشاء (نظامی باخرزی، ۱۳۵۷: ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۳۲-۲۳۱) و یک سند در مجموعه‌ای بی‌نام از مکاتبات تاریخی گورکانیان (همان، ۹۴۶۸: ۹۲-۹۶) در دست داریم. همین اصطلاح در منابع

تاریخی دیگر نیز به کار رفته است؛ برای مثال فصیح خوافی، شیخ محمد سارق را حاکم و داروغه‌ی شیراز (همان، ۱۳۳۹: ۲۱۷/۳) و حافظ ابرو، امیرزاده رستم طغای بوقا را حاکم و داروغه‌ی بخارا می‌نامد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۱/۳؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۶۰۲-۶۰۳؛ روملو، ۱۳۸۹: ۷۱۴/۲). ژان اوین هم با توجه به اسناد موجود، معتقد است که به حاکم محل، حاکم یا داروغه می‌گفتند (Aubin, 1965: 23, 39, 48). به گفته‌ی هرمان، در همه‌ی این موارد از منصب حاکم و داروغه صحبت می‌شود، نه از «مناصب»؛ بنابراین، در اینجا یک نهاد داریم، نه دو نهاد متفاوت. کلمه‌ی «داروغه» با «حاکم» به یک معنی است (Herrmann, 1968: 192).

هرمان معتقد است که در دوره‌ی تیموری، دو تعبیر «داروغه» و «حاکم» تا حدود زیادی به صورت مترادف به کار می‌رفتند (Ibid). شامی از این عنوان بسیار مبهم استفاده کرده و در یک مورد برای فردی به کار برده که مسئول ساخت و ساز بوده است (شامی، ۱۹۵۶: ۱۹۷/۲؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۴/۱). روزبهان خنجی یکی از حکام شیراز را داروغه می‌نامد که جانشین بلافصل والی و حاکم است (خنجی، ۱۳۸۲: ۲۲۱؛ Herrmann, 1968: 192; Miniorsky, 1957: 54). به گزارش ابوبکر طهرانی، شاهرخ داروغه‌هایی برای شهرهای همدان، سلطانیه، قزوین، قم، ری، کاشان و یزد تعیین کرد و حکام سابق را نزد خویش فراخواند (طهرانی اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۸۶-۲۸۷). از نظر کارکردی، بررسی‌ها نشان می‌دهند که مأمورانی که داروغه و حاکم نامیده می‌شدند، کارکرد و اختیارات یکسانی داشتند. آن‌ها با اختیارات قانونی خود، حاکم منافع سلطان خویش بودند و مراقب بودند که رعیت مورد سوءاستفاده قرار نگیرند و شکوفایی و رفاه سرزمین‌هایی را که به آنان واگذار شده بود، تضمین کنند (نوایی، ۲۵۳۶: ۹۴؛ منشی یزدی، ۱۳۵۷: ۱۹۴؛ Roemer, 1952: 91). آن‌ها در زمان صلح و جنگ، فرماندهی یک نیروی نظامی را برعهده داشتند (طهرانی اصفهانی، ۱۳۵۶: ۳۵۶، ۵۴۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۱۲۵، ۱۶۵؛ Miniorsky, 1957: 5) و بعضی از آن‌ها در قیام برای به‌دست گرفتن کنترل اداره‌ی حکومت شرکت می‌کردند (طهرانی اصفهانی، ۱۳۵۶: ۳۵۷، ۵۴۶؛ Miniorsky, 1957: 29; Aubin, 1965: 25, 52).



هرچند حاکم و داروغه، به‌ویژه در دوره‌ی تیموری، بیشتر به صورت مترادف به کار می‌روند، تفاوت‌هایی بین این دو نام وجود دارد. نکته‌ی جالب این است که شاهزاده در غیاب حکمران حاکم می‌شد؛ اما هرگز بر مسند داروغه‌ی پایتخت نمی‌نشست (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۸۳/۴). همچنین، حکمران ولایت همواره «والی» یا «حاکم» بود و هرگز «داروغه» خوانده نمی‌شد. در برخی موارد، حکام از نظر رتبه‌بندی بالاتر از داروغگان قرار می‌گرفتند (Herrmann, 1968: 195; Ando, 1992: 239). در هرات در اوایل سال ۵۸۶۵ق، یکی از داروغه‌های شهر و یکی از حکام شهر با قوای مهاجم جنگیدند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۸۹۷). حاکم یا کل درآمد مالیاتی ولایت خود (نوایی، ۲۵۳۶: ۳۲۲؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۲۲۳/۳، ۲۷۹) یا بخش خاصی از آن را از دیوان بزرگ می‌گرفت (خواندمیر، ۳۸۸۸: ۱۱۲۸؛ Herrmann, 1968: 22)؛ با این حال، در نشان داروغگی و حکومت سید شاه اسکندر دیده می‌شود که درآمدهای داروغه از داروغه‌خانه و وجوهاتی بود که به ایشان به دلیل انجام وظیفه و اختیارات قانونی‌شان داده می‌شد (خواندمیر، ۳۸۸۸: ۱۱۲۸؛ Herrmann, 1968: 22, 194).

به گفته‌ی هرمان و آندو، هرچند کلمه‌ی داروغه در زمان تیموریان تا حدودی مترادف با کلمه‌ی حاکم بود و مواقعی مانند حاکم توصیف می‌شد، در برخی مواقع چنین نبود. آنان با هم تفاوت‌هایی داشتند و این تفاوت‌ها بیشتر در عایدی‌ها و سیستم رتبه‌بندی دیده می‌شود. در سیستم رتبه‌بندی مناصب دوره‌ی تیموری، «داروغه» همیشه بلافاصله پس از «حکام» قرار داشت. به موجب یاسای چنگیزی و توره تیمور، امرای دیوان تواجی بر تمامی امرا از نظر رتبه تقدم داشتند و بعد از آنان، امرای دیوان مال، حکام و داروغگان ولایات قرار داشتند (Herrmann, 1968: 195; Ando, 1992: 239).

داروغه علاوه بر حاکم، با یک سری وظایف نیز شناخته می‌شود. مولانا فصیح‌الدین استرآبادی و مولانا شمس‌الدین محمد خزانی از سوی سلطان حسین بایقرا «داروغه‌ی کتابخانه‌ی همایونی» (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/۳۵۰؛ همان، ۳۸۸۸: ۱۱۸۱-آ-ب) شدند و خواجه جلال‌الدین فضل‌الله به «حکومت و داروغگی اوقاف همایونی» (اسفزاری، ۱۳۷۱: ۷۷) و خواجه رشیدالدین عمیدالملک به «داروغگی جیپاخانه‌ی همایون» (نظامی باخرزی، ۱۳۵۷:



(۲۳۱) گماشته شدند. فصیح خوافی از «داروغه‌ی شتربانان شاهرخ» (همان، ۱۳۳۹: ۳/۱۱۶)، ابن شهاب از «داروغه‌ی خانمان» و «داروغه‌ی اردو بازار» (همان، ۱۳۵۶: ۱۰، ۱۵، ۱۲۸؛ Aubin, 1965: 18, 68; Herrmann, 1968: 196)، خواندمیر از «داروغگی نهر شاهی» (خواندمیر، ۳۸۸۸: ۱۲۸ب-۱۲۹ب) و عبدالرزاق سمرقندی از «داروغگان ضابط» (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۸۹۸) سخن می‌گویند.

از مطالب بالا درمی‌یابیم که گاه حکومت و داروغگی ایالتی به صورت توأمان در اختیار یک فرد قرار می‌گرفت. این امر نه تنها در ایالات کوچک، بلکه در شهرهای بزرگی چون اصفهان، کرمان، بخارا و هرات (تختگاه تیموریان) نیز دیده می‌شدند. در دو فرمانی که در سال ۸۱۷ و ۸۲۰ از سوی شاهرخ صادر شد، سلطان اویس گیرنده‌ی هردو سند به‌عنوان والی، حاکم و داروغه ذکر شده است (منشی یزدی، ۱۳۵۷: ۱۹۲-۲۰۰) و در فرمانی دیگر، حکومت و داروغگی اصفهان و مضافات آن به عبدالصمد نکوز تفویض شده است (مکاتبات تاریخی گورکانیان، ۹۴۶۸: ۹۲-۹۶)؛ یعنی یک شهر حاکمی داشت که داروغه‌ی آن نیز محسوب می‌شد. به‌طور کلی، برای هر شهر داروغه‌ای انتخاب می‌شد تا در کنار حاکم به وظایفش که مکمل وظایف حاکم شهر بود، عمل کند. اصلی‌ترین وظیفه‌ی داروغه و حاکم حفظ نظم و امنیت و حفاظت و پشتیبانی از منافع سلطان زمان بود. داروغه‌ها از نظر مسئولیت و اختیارات، همواره در مرتبه‌ای پایین‌تر از حاکم و زیر نظر وی انجام وظیفه می‌کردند. در مواقعی که حاکم شهر را ترک می‌کرد، داروغه جانشینش می‌شد. گاهی خود حاکم به محل مأموریت جدید خود نمی‌رفت و فردی را به‌عنوان داروغه از طرف خود به آنجا می‌فرستاد.

۳. نحوه‌ی انتخاب داروغه‌ها در زمان حکمرانان تیموری

در زمان تیمور، بیشتر داروغه‌ها یا حکام از بین الوس برلاس، قوچین، ایلچیگدای، قبچاق، بیلکوت، دوغلات، اپردی و فرماندهان بومی خراسان و مازندران انتخاب می‌شدند (Manz, 1989: 121; Ando, 1992: 240). به‌گفته‌ی آندو، در زمان تیمور، برلاس‌ها هم در دیوان و هم در اداره‌ی ولایات به‌طور محسوسی بر دیگران برتری داشتند



(Ando, 1992: 243). در میان حاکمان برلاس، چند فرماندهی نیرومند بودند که گروه کوچکی به شمار می‌رفتند. بعد از برلاس‌ها، بیشتر داروغه‌ها از بین قوچین‌ها انتخاب می‌شدند. شهرهایی چون یزد، تبریز، ری، ابرقوه، خوارزم، هرات، اسفرز و آونیک به‌طور هم‌زمان یا جداگانه توسط امرای قوچین اداره می‌شدند (Manz, 1985: 67; Ibid, 1989: 121).

از سوی دیگر، تعدادی از ملازمان تیمور، حداقل تا زمان مرگ وی، کمتر به‌عنوان داروغه گماشته می‌شدند. این رویداد به دلیل بی‌علاقگی یا بی‌اعتمادی تیمور به این ملازمان نبود؛ بلکه تیمور آن‌ها را بالاتر از همه‌ی نیروهای نظامی قرار می‌داد. بسیاری از آنان مناصب بالایی در سپاه تیمور داشتند و معمولاً فرماندهی تعداد زیادی از نیروهای نظامی بودند (Manz, 1985: 67)؛ بنابراین، تنها تعداد اندکی از ملازمان تیمور داروغه بودند که آن‌ها هم معمولاً برای مدت کوتاهی به این منصب گماشته می‌شدند (Manz, 1989: 121) و در صورت انتصاب به داروغگی، هنگام لشکرکشی، شهر را به نایب منتخب خویش می‌سپردند و تیمور را همراهی می‌کردند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۷۲۰، ۸۳۵؛ جعفری، ۲۹۵a؛ Caferi, 2011: 52). امیر داود دوغلات و شیخ علی بهادر چکنه برلاس که از ملازمان تیمور بودند، برای مدت کوتاهی (۷۸۱ه.ق) داروغه شدند (نطنزی، ۱۳۸۳: ۲۳۶؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲/ ۵۵۱).

به گفته‌ی آندو، در زمان شاهرخ، داروغه‌ها و حکام بیشتر از بین برلاس‌ها، ترخان‌ها، ترکمانان سنجری و خانواده‌ی علیکه کوکلتاش برگزیده می‌شدند (Ando, 1992: 244)؛ بنابراین، در زمان شاهرخ نیز بیشتر انتصابات در بین برلاس‌ها و ملازمان بود. انجام این وظیفه از سوی ملازمان شخصی تیمور برای مدت کوتاهی بود؛ اما برای مدت طولانی به برلاس‌ها سپرده می‌شد (Manz, 1989: 121). در زمان شاهرخ، برخلاف زمان تیمور، وظایف و مناصب حکومتی موروثی برای مدت طولانی به برلاس‌ها سپرده نمی‌شد و به ملازمان شخصی واگذار می‌شد؛ برای مثال، شاه ملک حدود ۱۳ سال حاکم خوارزم بود و مقام او بعد از مرگ وی به پسرش ابراهیم سپرده شد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۶۱۳). فرمانروایی ترکمانان سنجری در اصفهان حدود ۲۱ سال طول کشید. حکومت نواحی غربی حدود ۲۷



سال به چکنه برلاس واگذار شد. علیکه کوکلتاش و پسرش شیخ ابوالفضل احتمالاً در کل دوره‌ی حکمرانی شاهرخ، حکومت مرو و سرخس را در اختیار داشتند (Togan, 1949: 524- 525; Ando, 1992: 243). به نظر آندو، استفاده‌ی متفاوت از ملازمان، تاحدودی به دلیل سیاست متفاوت تیمور و شاهرخ بود؛ زیرا تیمور به این اشخاص برای انجام فتوحات بسیار نیاز داشت و شاهرخ بیشتر برای حفظ میراث تیمور از آنان استفاده می کرد (Ando, 1992: 244).

در زمان حکومت ابوسعید تیموری، بیشتر داروغه‌ها و حکام ازبین قبیله‌ی دولای دای بودند که با برلاس‌ها و نایمان‌ها حکمرانی سه شهر مهم هرات، سمرقند و اندیجان را برعهده داشتند. از ارغون‌ها، ترخان‌ها و قبیله‌ی بیلکوت نیز افرادی به این مقام رسیدند. برتری برلاس‌ها و ملازمان شخصی کم‌وبیش در زمان ابوسعید نیز دیده می شود (Ibid).

در زمان سلطان حسین بایقرا، امرایی که حاکم هرات یا سمرقند بودند (دو تن از امرای نوکوز، دو تن از امرای ارغون و علیشیر، از قبیله‌ی اویغور که از ملازمان بایقرا بودند و منصب مهاداری داشتند)، به عنوان حاکم و داروغه انتخاب شدند (Ibid)؛ برای نمونه، محمدبن ولی بیگ نوکوز حاکم و داروغه‌ی هرات شده بود و علیشیر نوایی که مهادار و ملازم بایقرا بود، پس از رنجش بایقرا از او، به حکومت ناحیه‌ی استرآباد گماشته شد (۸۹۲.ق). (Subtelny, 1980: 804). انتصاب مهاداران به مقام حکمرانی به این معنی است که در زمان بایقرا، بیشتر ملازمان شخصی به عنوان داروغه یا حاکم تعیین می شدند.

در زمان تیمور، داروغه‌ها بیشتر ازبین الوس برلاس، دوغلات، اپردی، ایلچیگدای و گاهی فرماندهان محلی برگزیده می شدند و تیمور به ندرت ملازمان شخصی خود را که به قدرت و حمایتشان در لشکرکشی‌ها نیاز داشت، به عنوان داروغه یا حاکم انتخاب می کرد؛ اما شاهرخ سیاست متفاوتی درپیش گرفت و برای حفظ میراث تیمور به حضور ملازمان شخصی در مقام داروغه و حاکم در ولایات نیاز پیدا کرد؛ ازاین‌رو، در زمان او این منصب علاوه بر برلاس‌ها، بیشتر در دست افرادی چون شاه ملک بیلکوت، خانواده‌ی فیروزشاه از ترکمانان سنحری و علیکه کوکلتاش بود. در زمان ابوسعید و بایقرا، علاوه بر برلاس‌ها

افرادی از قبایل اویغور، دولای دای، نوکوز، امرای نایمان، ارغون و بیلکوت که بیشتر از ملازمان سلاطین یادشده بودند، صاحب منصب داروغه یا حاکم می شدند.

جدول ۱: داروغه‌ها/ حکام زمان تیمور

ردیف	نام مقام مسئول	نام قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۱	حاکم	برلاس	حاکم	قندوز-بغلان و کابل	۷۷۳-۷۸۶	یزدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۲۶
۲	جهانشاهین حاکم	برلاس	حاکم	قندوز-بغلان	۷۸۶-۸۰۶ [۹]	معزالانساب: ۹۶b؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۴۳۶
۳	ایدکو	برلاس	حاکم/ داروغه	کرمان	۷۹۵-۸۰۹	ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۷۴؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۷۲۰، ۱۲۱۱/ ۲؛ کتبی، ۱۳۶۴: ۱۳۶؛ معزالانساب: ۹۲a؛ منشی یزدی، ۱۳۵۷: ۱۹۶.
۴	حمزه ایچل	برلاس	حاکم	بخارا	۸۰۷- [۹]	یزدی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۳۲۱؛ تاج‌السمانی، ۳۰۴: ۵۷a
۵	رستم طغای بوکا	برلاس	داروغه/ حاکم	بخارا	[۹]-۸۰۷	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۲۱
۶	مراد	برلاس	حاکم	بلخ	۷۷۱- [۹]	یزدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۰۶

ردیف	نام مقام مسئول	نام قبیله	داروغه/ حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۷	یادگار	برلاس	داروغه	بلخ	۷۹۰-۸۰۱	یزدی، ۱۳۸۷: ۹۹۸ / ۲
۸	هندوکه	برلاس	داروغه	سمرقند	[۹]-[۹]	نطنزی، ۱۳۸۳: ۱۸۸
۹	جهاگیر	برلاس	حاکم	باختر	[۹]-[۹]	معزالانساب: ۹۶b
۱۰	سیفل قندهاری	برلاس	حاکم	قندهار	[۹]-۷۸۶	یزدی، ۱۳۸۷: ۱ / ۵۴۵؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۲۳ / ۳
۱۱	سلطان محمود بن کیخسرو	برلاس	حاکم	ختلان	[۹]-۸۱۰	شامی، ۱۹۵۶: ۲ / ۱۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱ / ۷۴
۱۲	مزید	برلاس	داروغه	نهادند	[۹]-۷۹۹	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱ / ۷۲۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴۶۷ / ۳
۱۲	شیخ علی بهادر	برلاس	داروغه	خوارزم	[۹]-۷۸۱ / ۷۹۵	شامی، ۱۹۳۷: ۱ / ۸۲؛ شامی، ۱۹۶۵: ۲ / ۴۴، نطنزی، ۱۳۸۳: ۲۳۶؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۳۵ / ۳
۱۴	امبرکه	دوربات	داروغه	هرات	۷۸۳-۷۸۵	شامی، ۱۹۵۶: ۲ / ۴۹؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲ / ۴۳؛ اسفرزای، ۱۳۳۸: ۲ / ۴۳

ردیف	نام مقام مسئول	نام قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۱۴	ملکت	دوریات	داروغه/تواجی	هرات	۸۰۷-۸۰۲	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۱۴۳، ۱۵۳
۱۵	تیموکه	دوریات	داروغه	یزد	۷۹۵-۸۰۵	Ando, 1992: 241
۱۶	موسیک‌بن جنگی قوچین	نوکرز	حاکم	خوارزم	۷۹۳-۸۰۸	شامی، ۱۹۵۶: ۲/۱۷۰؛ ابن عربشاه، ۱۳۸۶: ۲۰۸
۱۷	آق بوقا	نایمان	حاکم	سمرقند	۷۷۸- [؟]	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۸۰۳
۱۸	تمور تاش	نایمان	داروغه/حاکم	ترمذ	۷۸۲-۷۸۹	یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۶۰۲-۶۰۳
۱۹	بیان تیمور	نایمان	حاکم	شیبورغان	۷۷۲-۷۸۹	یزدی، ۱۳۷۸: ۱/۴۲۱، ۵۸۷؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۱۰۴
۲۰	یوسف جلیل	قبچاق	داروغه	یزد	۸۰۵-۸۰۸	معزالانساب: ۱۳۶۸؛ جعفری، ۱۳۸۹: ۱۵۲؛ کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۱۷۵
۲۱	پردی بیگ	جلایر	داروغه	اصفهان	۷۹۸-۸۰۰	یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۷۲۸

ردیف	نام مقام مسئول	نام قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۲۲	تابان بهادر	بیلکورت	داروغه/شحنه	سبزوار- اسفراز	۷۸۳-۷۸۵	همان: ۱/ ۵۳۲
۲۳	داود	دوغلات	داروغه	سمرقند	۷۷۱- [۹]	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۴۷، ۱۷۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۴
۲۴	سلیمان‌شاهین امیر داود	دوغلات	حاکم	ری، فیروزکوه	۸۰۶-۸۰۷	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۲۳؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۲/ ۱۰۱۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۱۰۱۴
۲۵	خواججه علی	اپردی	حاکم	سالی سرای	[۹]-۸۰۸	حافظ ابرو، ۱۳۸۳: ۳/ ۱۸۹؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۷۴
۲۶	بیان	قوچین	حاکم/داروغه	ری، تبریز	۸۰۴-۸۰۶ داروغه‌ی ری؛ ۸۰۶-۸۰۸ حاکم تبریز	یزدی، ۱۳۸۷: ۲/ ۹۹۴، ۹۹۹، ۱۲۰۳، ۱۲۴۹؛ جعفری، ۲۰۱: ۲۷۹a؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۹۷۳؛ فصیح‌خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۱۶۳
۲۷	لام	قوچین	داروغه	ابرقوه	۷۹۵- [۹]	یزدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۷۲۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱/ ۶۶۹
۲۸	تموک یا تبرک [۹]	قوچین - دوربات	داروغه	یزد	۷۹۷	یزدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۷۲۰، ۸۳۵؛ جعفری، ۲۰۱: ۲۹۵a؛ مستوفی بافقی، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۶۱-۱۶۲

ردیف	نام مقام مسئول	نام قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۲۹	اتلمش / اطلاعات	قوچین - بیلکورت	داروغه	آویک	۷۹۶ - ۸۰۳	یزدی، ۱۳۸۷: ۱ / ۵۹۴، ۷۷۸؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱ / ۸۴۱
۳۰	شیخ تمور	قوچین	داروغه	هرات	۸۰۷	یزدی، ۱۳۸۷: ۲ / ۱۲۹۸
۳۱	عبدالرحمن ایلیچگادای	قوچین	داروغه	یزد	۸۰۷	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳ / ۱۷۷؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳ / ۱۷۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲ / ۲۴
۳۲	جمشیدبن قارن	امرای خراسان	داروغه	ساری	۷۹۴ - ۸۰۵	شامی، ۱۳۵۶: ۲ / ۶۶؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳ / ۱۳۴؛ مرعشی، ۱۳۴۵: ۲۴؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۶ / ۴۷۸۵
۳۳	شمس‌الدین قارن	امرای خراسان	داروغه	ساری	۸۰۴ - ۸۰۷	مرعشی، ۱۳۴۵: ۲۴۶ - ۲۴۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳ / ۳۴۶
۳۴	مسعود سبزواری	امرای خراسان	حاکم	شوشتر، بغداد	۷۹۵ - ۷۹۶ شوشتر؛ ۷۹۶ بغداد؛ ۷۹۶ - ۷۹۷ شوشتر؛ ۷۹۷ بغداد	شامی، ۱۹۳۷: ۱ / ۱۳۱، ۱۴۵؛ شامی، ۱۹۵۶: ۲ / ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۴۹؛ میرخواند، ۱۳۸۰: ۶ / ۴۷۸۹، ۴۸۰۸
۳۵	محمد سلطان	امرای خراسان	حاکم	تبریز	۷۸۸	یزدی، ۱۳۸۷: ۱ / ۵۶۳؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳ / ۱۲۶

ردیف	نام مقام مسئول	نام قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۳۶	محمد عجب‌شیر	نامعلوم	داروغه	دزفول	۸۰۴	یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۱۱۱۶
۳۷	سلیمان‌شاه دوکم	نامعلوم	داروغه	شوشتر	۸۰۴	یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۱۱۱۶
۳۸	تمور خواجه	نامعلوم	داروغه	هویزه	۸۰۴	یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۱۱۱۶

جدول ۲: داروغه‌ها/ حکام شاهرخ

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۱	مضراب‌بن جاکو	برلاس	حاکم	قندوز، بغلان، فارس	[۹]-[۹] قندوز و بغلان؛ ۸۱۷ فارس	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۵۵۸-۵۵۹؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۲۱۸؛ معزالانساب: ۹۲b؛ ابن شهاب، ۱۳۵۶: ۴۱
۲	ابراهیم سلطان بهادر	برلاس	حاکم	فارس، اصفهان	۸۱۷ فارس؛ ۸۳۰-۸۳۳ اصفهان	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۵۵۹-۵۶۰؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۲۱۸؛ معزالانساب: ۹۲b؛ جعفری، ۲۰۱: ۳۱۰b
۳	سلطان محمدبن جهان‌شاه جاکو	برلاس	حاکم	قندوز، بغلان	[۹]-[۹]	معزالانساب: ۹۲b

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۴	یحیی بن جهانشاه	برلاس	حاکم	قندوز، بغلان	۸۳۰	معزالانساب: ۹۱۵
۵	پیر محمد بن ابراهیم سلطان	برلاس	حاکم	قندوز، بغلان	۸۳۰- [۹]	معزالانساب: ۹۱۵
۶	سلطان محمد بن جهانشاه	برلاس	حاکم	قندوز، بغلان	[۹]- [۹]	معزالانساب: ۹۲۵
۷	شیخ لقمان بن جهانگیر	برلاس	حاکم	باخرز	۸۴۰- ۸۴۱	معزالانساب: ۱۳۳ب؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۸۳؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۴۶۸
۸	پیر لقمان بن جهانگیر	برلاس	حاکم	باخرز	۸۴۱- [۹]	معزالانساب: ۱۳۳ب؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۴۶۹؛ Ando, 1989: 378- 379
۹	سعید سلطان (صاحب سلطان) بن ایدکو	ترکمان سنجری	حاکم	کرمان	۸۰۹	حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۳/ ۱۹۸؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۲۵۴؛ معزالانساب: ۹۲۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۸۸
۱۰	سلطان اویس بن ایدکو	ترکمان سنجری	حاکم/ داروغه	کرمان	۸۰۹- ۸۲۰	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۹۸- ۲۰۱، ۲۱۰، ۲۵۵: ۴/ ۶۱۷، ۶۶۴؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۱۸۵- ۲۲۴؛ منشی یزدی، ۱۳۵۷: ۱۹۳- ۱۹۴، ۱۹۹- ۲۰۰

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۱۱	نورملک	برلاس	حاکم	ختلان	[۹]-[۹]	معزالانساب: ۹۱b
۱۲	سلطان بایزید بن نورملک	برلاس	حاکم	ختلان	[۹]-[۹]	معزالانساب: ۹۱b
۱۳	توکل	برلاس	حاکم	رستم‌دار	[۹]-[۹]	Ando, 1992: 241
۱۴	محمد درویش	برلاس	حاکم/ داروغه	یزد، هرات	۸۲۹ حاکم یزد؛ [۹]-۸۳۷ داروغه‌ی هرات	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۷۳؛ جعفری، ۱۳۸۹: ۶۳؛ جعفری، ۲۰۱: ۳۰۵b؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۴۲۹
۱۵	سلطان ابوسعید بن محمد درویش	برلاس	داروغه	هرات	[۹]-۸۳۷	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۷۲؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۴۲۹
۱۶	الیاس خواجه	چکنه برلاس	حاکم	ری، قم، سلطانیه، کاشان	۸۱۸-۸۲۳ حاکم ری، قم، کاشان؛ ۸۲۳- ۸۲۴ سلطانیه	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲/ ۶۶۵، ۵۸۸ / ۳، ۶۰۹، ۸۶۵ ۷۲۰؛ معزالانساب: ۱۳۳a؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۲۳، ۲۴۹، ۲۷۹؛ قوم‌امتسویی، ۱۳۵۷: ۴۳
۱۷	یوسف خواجه بن شیخ علی بهادر	چکنه برلاس	حاکم	ری، قم، لرستان	۸۲۳-۸۲۵	معزالانساب: ۱۳۳a؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۴۲

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۱۸	سید خواجه بن شیخ علی بهادر	چکنه برلاس	حاکم	خراسان	۸۰۸	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۱۶۵؛ تاج‌السلمانی، ۱۱۳۵
۱۹	خواجه یوسف	چکنه برلاس	حاکم	سلطانیه، ابهر، قزوین زنجان	۸۲۳-۸۳۶	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۶۳، ۲۷۱؛ جعفری، ۲۰۱: ۳۰۱b؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۳۹۰، ۴۲۵
۲۰	محمد میرم	چکنه برلاس	حاکم	سلطانیه	۸۳۶- [۴]	جعفری، ۲۰۱: ۳۱۲a؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۳۹۰، ۴۲۵
۲۱	امیر علی	قوچین	حاکم	اندکان	۸۱۷	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۱۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳/ ۵۹۲؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۸۶
۲۲	موسی کا	نوکوز	حاکم	اندکان	۸۱۷	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۳۹-۱۴۰، ۳۰۱؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۱۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۸۶
۲۴	عبدالصمد	نوکوز	حاکم/ داروغه	گرمسیر- اصفهان	۸۲۰- [۴] حاکم گرمسیر؛ ۸۳۰-۸۳۵ حاکم/ داروغه‌ی اصفهان	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/ ۵۴۶، ۶۷۱؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۲۳۲، ۲۷۰؛ جعفری، ۲۰۱: ۳۱۲a
۲۴	یوسف جلیل	فبجاق	داروغه	طیس	۸۰۸	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۱۱۰؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۱۶۸

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۲۵	شاه ملک	یلکوت	حاکم	فوشنج / خوارزم	۱۸۱۵- [۴]	معزالانساب: ۱۳۳۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲ / ۱۷۰
۲۶	سید احمد پسر غیاث‌الدین ترخان	ترخان	حاکم	اندخود	۸۱۰-۸۲۴	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳ / ۲۸۷-۲۸۸، ۲۹۳؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳ / ۱۷۷، ۱۹۰، ۲۵۱
۲۷	اسماعیل صوفی‌بن سید احمد	ترخان	حاکم	اندخود	۸۲۵-۸۵۳ [۴]	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳ / ۲۵۱؛ معزالانساب: ۱۴۰b؛ طهرانی اصفهانی، ۱۳۵۶: ۳۰۲
۲۸	فیروزشاه	سنجری ترکمان	حاکم	ابرقوه	۸۱۸-۸۴۸ [۴]	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳ / ۵۹۷؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳ / ۲۲۲؛ معزالانساب: ۱۳۳۵a؛ ابن‌شهاب، ۱۳۵۶: Ando, 1989: 389؛ ۴۱
۲۹	خاوندشاه بن ارغونشاه	سنجری ترکمان	حاکم	اصفهان	۸۲۸-۸۳۸	جعفری، ۲۰۱: ۳۱۰a، ۳۳۶a؛ کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۲۰۹
۳۰	محمد شاه	سنجری ترکمان	حاکم	اصفهان	۸۴۵-۸۳۸	جعفری، ۲۰۱: ۳۳۶a؛ طهرانی اصفهانی، ۱۳۵۶: ۲۸۵

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۲۱	سعادت خاوند شاه	سنجری ترکمان	داروغه/حاکم	اصفهان	۸۴۵-۸۴۹	جعفری، ۲۰۱: ۳۳۶a؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳/۵۸۳؛ کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۲۰۹؛ دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۵: ۷۲۹
۲۲	علیکه کولکناش	خانواده‌ی علیکه	حاکم	مرو، سرخس	۸۰۸-۸۴۴	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۱۳۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۴۷۷، ۴۷۹، ۴۷۰؛ جعفری، ۲۰۱: ۳۲۹a؛ معزالانساب: ۱۳۳a
۲۴	شیخ ابوالفضل	خانواده‌ی علیکه	حاکم	مرو، سرخس	۸۴۳-۸۶۵	معزالانساب: ۱۳۳a؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۸۹۴
۲۴	امیر محمد تابان	نامعلوم	حاکم	اندکان	۸۱۷- [۹]	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۲۱۵؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۸۶/۲
۲۵	عبدالله پروانچی	نامعلوم	حاکم	قم	۸۱۷- [۹]	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۵۲۸
۲۶	حاجی محمد قنابشرین	نامعلوم	داروغه	کرمان	۸۲۰-۸۵۰	حافظ ابرو، ۱۳۷۸: ۳/۲۱۱-۲۱۲؛ ابن شهاب، ۱۳۵۶: ۴۴؛ جعفری، ۲۰۱: ۳۰۷a، ۳۳۷a
۲۷	پوته بهادر	نامعلوم	داروغه	نیشابور	[۹]-۸۲۸	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۲۵۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۳۵۸/۲
۲۸	امیر محراب		حاکم	خراسان	۸۲۷-۸۳۵	فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۲۷۰؛ معزالانساب: ۱۳۳a

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۳۹	ارسلان خواجه	ترخان	حاکم	سقنق	۸۳۰	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/ ۹۰۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۳۷۷
۴۰	امیر محمد صوفی	ترخان	حاکم	هرات	۸۵۰ - [۹]	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۶۴۵
۴۱	امیر سلطان ابوسعید	برلاس	داروغه/حاکم	هرات	۸۳۶ - ۸۵۰	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۶۵۷؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۲۷۲/۳
۴۲	شیخ هندوشاه	نامعلوم	داروغه	طبرس	۸۱۶	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۵۰۳
۴۳	تیموربن آق بوقا لطف‌الله بیان	نایمان	حاکم	شیراز	۸۱۷	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۵۴۰؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۲۱۷/۳
۴۴	سید علی	ترخان	حاکم	شیراز	۸۱۷	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/ ۵۴۰؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۵۴۰/۳
۴۵	سعادت	قوچین	داروغه	دامغان	۸۵۱	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۶۰۳
۴۶	یوسف‌بن حاجی حلبی	نامعلوم	داروغه	یزد	۸۳۴	جعفری، ۱۳۸۹: ۹۲؛ کاتب یزدی، ۱۳۸۶: ۱۳۱

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/ حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۴۷	علی آقا	نامعلوم	داروغه	یزد	۸۲۵	جعفری، ۱۳۸۹: ۸۱
۴۸	نصرالله صحرایی	نامعلوم	داروغه	ساوه	۸۱۷	حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/ ۵۶۴؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۲۰۵، ۱۸۹

جدول ۳: داروغه‌ها/ حکام ابوسعید

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/ حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۱	نظام‌الدین احمد	برلاس	حاکم	هرات، شیراز	۸۶۵- [۹]؛ هرات؛ ۸۷۳- [۹] شیراز	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۸۹۷، ۹۷۳
۲	احمدبن توکل	برلاس	حاکم	قندهار	۸۷۵	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۰۳۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/ ۱۵۸؛ Babur, 1987: 2/ 187
۳	نورسعید	پیکروت	حاکم	خوارزم	۸۰۸- ۸۷۲	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۹۴۵
۴	احمد حاجی	دولای دای	حاکم	هرات، سمرقند	۸۶۵- ۸۷۲؛ هرات؛ ۸۷۲- [۹] سمرقند	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۸۹۷؛ Babur, 1987: 1/ 21, 31, 37- 38

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/ حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۵	جانی	دولای دای	حاکم	سمرقند	۸۷۲- [۹]	Babur, 1987: 1/ 20
۶	حافظ محمد بیگ	دولای دای	حاکم	اندیجان	۸۶۸- ۸۷۳	Babur, 1987: 1/ 21- 13, 80
۷	خدای بردی	نایمان	حاکم	اندیجان	۸۶۶- ۸۶۸	Babur, 1987: 1/ 12
۸	شیخ جمال	ارغون	حاکم	تاشکند	۸۷۶- [۹]	Babur, 1987: 1/ 19 دوغلات، ۱۳۸۳: ۱۲۱
۹	حاجی پیریساول	نامعلوم	حاکم	ابرقوه	۸۷۳	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲ / ۹۶۷
۱۰	اسکندر رکابدار	نامعلوم	حاکم	قم	۸۷۳	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲ / ۹۶۷
۱۱	فرمان شیخ	نامعلوم	حاکم	یزد	۸۷۳	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲ / ۹۶۷
۱۲	حسینعلی	قوچین	حاکم	همدان- درگزین	۸۷۳	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲ / ۹۶۷

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/ حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۱۳	جلال‌الدین محمود	برلاس	حاکم	کرمان	۸۷۳	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۹۶۷
۱۴	پیراحمد	ترخان	حاکم	اترار	۸۵۹- [۴]	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۷۶۰
۱۵	پهلوان یوسف	شیرازی	داروغه	بزن	۸۷۳- [۴]	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۹۷۱؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲/ ۲۸۴
۱۶	امیر بی نظیر	نامعلوم	داروغه	هرات	۸۶۴- ۸۷۲	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۸۹۷، ۱۰۲۰

جدول ۴: داروغه‌ها/ حاکمان سلطان حسین بایقرا

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/ حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسئولیت	منابع
۱	ولی بیگ	توکوز، ایلچنگکدای	حاکم	مشهد، استرآباد	۸۷۶- [۴]؛ مشهد؛ استرآباد	معزالانساب: ۱۵۹ا؛ سمرقندی، Babur, 1987: 2/ 187؛ ۱۳۸۳: ۲/ ۹۹۷

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسؤلیت	منابع
۲	پهلوان محمد گربوست	نامعلوم	داروغه	هرات	[۹]-۸۹۳	خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/ ۱۸۲
۳	محمدبن ولی	فکرز	حاکم/داروغه	هرات	۹۰۳-۹۱۱	معزالانساب: ۱۵۹a
۴	ذوالنون ارغون	فکرز	حاکم	فراه، غور، شهر، تولک، زمین داور	۸۸۴-۹۱۱	Babur, ۱۳۸۳: ۳۲۸؛ دوغلات، 1987: 2/ 188
۵	سید محمدبن اوروس ارغون	فکرز	حاکم	اندخود	[۹]-[۹]	Babur, 1987: 2/ 191؛ معزالانساب: ۱۵۲a
۶	عبدالرحمن ارغون	فکرز	حاکم	استرآباد	۸۶۵-[۹]	معزالانساب: ۱۵۸b-۱۵۹b
۷	شیخ ابواسحق	فکرز	حاکم	بلخ	۸۷۴-[۹]	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۰۲۵
۸	عبدالعلی	فکرز	داروغه	ساخر، تولک	[۹]-[۹]	خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴/ ۲۷۳
۹	حسن شیخ تیمور	بلخ	حاکم	سیستان، گرمسیر، قندهار، کابل، استرآباد	۸۷۳-۸۷۴ حاکم سیستان؛ ۸۷۴-۸۷۳ استرآباد	سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/ ۱۰۱۲؛ دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۴۲؛ اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲/ ۳۴۶

ردیف	نام مقام مسئول	قبیله	داروغه/حاکم	نام شهر	زمان تصدی مسؤلیت	منابع
۱۰	عبدالخالق	سنجری - ترکمان	حاکم	استرآباد، خوارزم	۸۹۲-۸۹۴ استرآباد؛ [۴]-[۴] خوارزم	Babur, 1987: 2/ 188
۱۱	احمد مشتاق	ترکمان عراقی	حاکم	اندخود، بلخ	۸۵۸- [۴] اندخود؛ ۸۷۴-۸۷۸ بلخ	معزالانساب: ۱۸۵۵؛ دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۵۲-۹۵۴، ۹۵۶-۹۵۶؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۳۸۰/۴، ۱۵۶، ۱۶۱-۱۶۶، ۱۶۴
۱۲	شیخ زاهد	طارمی	حاکم	استرآباد	[۴]-۸۷۴	دولتشاه سمرقندی، ۱۳۸۵: ۹۳۷؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۱۳۸۰/۴، اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲/۳۴۵ (تنها در این منبع، حاکم قهستان ذکر شده است)

۴. کارکردهای منصب داروغه

نخستین و جامع‌ترین تعریف درباره‌ی کارکردهای منصب داروغه را بارتولد ارائه کرده است؛ به نظر وی، مهم‌ترین وظایف داروغه‌ها در زمان مغولان عبارت بودند از: ۱. آمارگیری از ساکنین و مال (برای تنظیم دفاتر مالیاتی)؛ ۲. سربازگیری از قشون محلی؛ ۳. تنظیم وسایل ارتباطی پستی (یام)؛ ۴. گردآوری مالیات‌ها (مراقبت از امور مالیاتی حصه‌ی معینی که برای تحصیل به خان مغول داده می‌شد) و ۵. ارسال مالیات گردآوری‌شده به دربار (Koprulu, 1977: 478; Lambton, 1991: 162).

در دوره‌ی تیموریان، داروغه‌ها وظایف مختلفی داشتند که یکی از آن‌ها حفظ نظم در داخل منطقه‌ی خویش و نگهداری از نیروهای محلی بود (Manz, 1985: 61)؛ به‌طوری که مرگ داروغه‌ای می‌توانست امنیت را در آن ناحیه به خطر بیندازد (خواندمیر، ۱۳۸۰: ۳/۴۳۴). در این دوره، لشکرهای تحت فرمان داروغه‌ها بزرگ نبود و در تمامی شهرهای بزرگ، نیروهای تحت فرمان داروغه‌ها یا حکام معمولاً کمتر از هزار نفر بود

(Manz, 2005: 429)؛ برای مثال، تیمور در زمان لشکرکشی به گر کوچک در سال ۷۹۶، امیر سیف‌الدین قولتاش را با حدود پانصد سواره و پیاده در بروجرد و امیر حاجی تیمور بوقا و شیخ سیستانی را با پانصد سواره و پیاده در قلعه‌ی خرم‌آباد گذاشت (کتبی، ۱۳۶۴: ۱۳۳). داروغه‌ی چغتایی باسین در منطقه‌ی علیای فرات یک نیروی ۴۰۰ نفری را رهبری می‌کرد (فومامتسویی، ۱۳۵۷: ۵۷)؛ بنابراین، داروغه‌ها در زمان تیمور فرماندهی یک نیروی کوچک چغتایی و نیروهای محلی بودند. در زمان شاه‌رخ، این‌گونه نبود؛ زیرا بعضی داروغه‌ها یا حکامی که برای اداره‌ی ولایتی گمارده می‌شدند، صاحب تومان (فرماندهی ده‌هزار نفر) بودند و نیروهای بزرگی را در حوزه‌ی تحت اختیار خود فرماندهی می‌کردند. در مواقعی، داروغه و حاکم یک محل به کمک حاکم دیگر می‌شتافت. جمشید قارن، داروغه‌ی ساری، با نوکران خویش و همه‌ی نیروهایش که شامل نیروهای مازندران و خراسان می‌شد، به یاری سید عزالدین رکابی، حاکم محلی دیگر، شتافت (مرعشی، ۱۳۴۵: ۲۳۸). نصرالله صحرائی، حاکم ساوه، با مشاهده‌ی حمله‌ی امیرزاده اسکندر به قم، هرچند میانه‌ی خوبی با خواجه محمد قمی، حاکم آن شهر، نداشت، چون می‌دانست هرگاه اسکندر قم را بگیرد، نوبت ساوه خواهد بود، نیروهایی را برای کمک به محمد قمی فرستاد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳ / ۴۸۲-۴۸۳) و یا بعد از اینکه عده‌ای از دیوساران مازندران شورش کردند و داروغه‌ی قلعه‌ی عماد را کشتند، جلال‌الدین محمود، داروغه‌ی مشهد، به کمک باباحسن داروغه‌ی ابوالقاسم بابر در استرآباد شتافت و موفق شدند فتنه‌ی مازندران را سرکوب کنند (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲ / ۷۶۱-۷۶۴؛ خواندمیر، ۱۳۸۰: ۴ / ۵۴-۵۵).

هرچند داروغه منصبی محلی و کم‌ویش غیرمتحرک محسوب می‌شد، داروغه‌ها در مواقع ضروری، محل خدمت خود را ترک و در لشکرکشی‌ها شرکت می‌کردند؛ برای مثال، شیخ نورالدین که در سال ۷۹۵ داروغه‌ی فارس شد، در پایان همان سال، در محاصره‌ی تکریت در عراق شرکت کرد (یزدی، ۱۳۸۷: ۱ / ۷۴۳). شیخ لقمان برلاس، داروغه‌ی قندهار، در نبرد با اسکندر قراقویونلو در سال ۸۲۴، در جناح راست لشکر شاه‌رخ بود و در دومین لشکرکشی به آذربایجان در سال ۸۳۲، منقلای به او واگذار شد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲ / ۷۹۰). یوسف خواجه که از سوی شاه‌رخ به حکومت ری، قم و لرستان

تعیین شد، مدتی بعد شاهرخ را در اولین لشکرکشی به آذربایجان همراهی کرد (همان: ۴/ ۸۱۵، ۸۹۴).

یکی دیگر از کارکردهای داروغه که گاهی به ایشان نسبت داده می‌شود، بازسازی نواحی تحت اختیارشان بود. داروغه‌ها به‌عنوان نخستین کارگزاران رسمی گمارده‌شده بر یک ناحیه، موظف می‌شدند امور آنجا را طی چند ماه سروسامان دهند؛ برای مثال، تیمور بعد از چندین بار لشکرکشی به خوارزم که در مرتبه‌ی آخر آنجا را با خاک یکسان کرد، در موقع انتصاب امیر موسی به حکومت خوارزم، به او دستور داد زراعت را در آنجا احیا کند (شامی، ۱۹۵۶: ۲/ ۱۷۰؛ یزدی، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۴۹، ۴۷۷، ۶۰۰-۶۰۱) و هنگامی که سید خواجه را حاکم خراسان کرد، به او دستور داد قلعه‌ی طوس را آباد کند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۷/۳).

داروغه‌ها یا حکام علاوه بر بازسازی ویرانی‌های ناشی از لشکرکشی‌ها، در طرح‌های عمرانی و زراعی نیز شرکت می‌کردند تا زمینه‌ی شکوفایی و رفاه مناطق تحت اختیارشان را فراهم کنند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/ ۶۱۱؛ ۲۲-۲۳: Herrmann, 1968). تیمور بعد از تصرف خوارزم شیخ علی بهادر را داروغه‌ی شهر خوارزم کرد و به استادان خوارزمی دستور داد سرای عالی به نام آق سرای در شهر کش برپا کنند (نظنزی، ۱۳۸۳: ۲۳۶؛ حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲/ ۵۵۱). ملکت، داروغه‌ی هرات، برای امیرزاده شاهرخ عمارت باغ شهر را ساخت (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/ ۱۴۳). یوسف بن حاجی حلبی مشهور به چهره، داروغه‌ی یزد، در زمان شاهرخ مدرسه‌ای (۸۳۴ه.ق) در محله‌ی دهوک سفلی یزد بنا کرد (جعفری، ۱۳۸۹: ۹۲). حسین بایقرا بعد از به‌تخت‌نشینی، پهلوان درویش محمد را به‌عنوان داروغه‌ی باغ شاهی تعیین کرد و او را مأمور عمارت و زراعت آن ناحیه کرد (خواندمیر، ۳۸۸۸: ۱۲۸-۱۲۹ب).

یکی از مهم‌ترین وظایف داروغه‌ها، حفاظت و پشتیبانی از منافع سلاطین به طرق مختلف و ممانعت از بروز هرگونه آشوب در حوزه‌ی نفوذ خویش بود (Manz, 1985: 63)؛ برای مثال، اندکی بعد از مرگ تیمور (۸۰۷ه.ق)، ابتدا سید خواجه‌بن شیخ علی بهادر، حاکم خراسان، شاهرخ را از عصیان سلطان علی سبزواری

خبردار کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۲۵/۳؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۷/۲) و مدتی بعد (۸۰۸.ه.ق)، وقتی خود سید خواجه شورش کرد، حاجی یوسف جلیل، داروغه‌ی طبس، نامه‌ای را که او به امیرزاده اسکندر با مضمون «جهت تو کاری پیش گرفته خراسان را مستخلص می‌گردانیم و حالا اینک با امیرزاده بهادر یاغی شده‌ام» فرستاده بود، دربین راه متوقف و به ولی نعمت خویش ارسال کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۱۰/۳؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۶۸/۳). چند سال بعد (۸۱۰.ه.ق)، به امیر بوته، داروغه‌ی نیشابور، وظیفه‌ی مراقبت و سپس قتل جهان ملک و امیر نمک که علیه شاهرخ شورش کرده بودند، داده شد (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۱۷۵/۳). اطلاع به موقع امیر شیخ لقمان برلاس، داروغه‌ی باخرز، از نقشه‌ی شورش محمد اسپهبد، مودود گرمسیری و پسر اسماعیل غوری و آگاه کردن شاهرخ از آن باعث شد که حکومت مرکزی در اقدامی به موقع، عصیان مزبور را سرکوب کند (همان). هنگامی که امیرزاده اسکندر فردی به نام کافی اسلام را نزد شاه قطب‌الدین، حاکم ناحیه‌ی سیستان، فرستاد و او را برای حمله به هرات تشویق کرد، افراد شیخ هندوشاه، داروغه‌ی طبس، او را شناختند و او هم فوراً شاهرخ را از توطئه‌ی برادرزاده‌اش باخبر کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۵۰۲-۵۰۳).

کارکرد دیگر داروغه‌ها گردآوری اطلاعات و اخبار برای ولی نعمت خویش و تحقیق احوال مخالفان حکومت مرکزی بود (همان: ۶۱۱/۴). هنگامی که شاهرخ امیر سید خواجه را به ولایت طوس فرستاد، او را مأمور کرد که اخبار آنجا را برایش بفرستد (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۱۳/۲). در جریان عصیان سید خواجه علیه شاهرخ، وقتی او به ناحیه‌ی کلات آمد (۸۰۹.ه.ق)، امیر بوته، داروغه‌ی نیشابور، مأمور شد با چند سوار به دنبال سید خواجه برود و درباره‌ی او تحقیق کند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۱۱۹-۱۲۰). یوسف خواجه از طرف شاهرخ با هزار سوار مأمور شد به قزوین برود و از قاسم ترکمان که حاکم قزوین بود، خبر بگیرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۷۲۴/۴؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۲۴۲/۳).

داروغه‌ها از میهمانان مهمی که به آن ناحیه می‌آمدند، پذیرایی می‌کردند و با آنان با توجه به منافع سلطان خویش رفتار می‌کردند (Manz, 1985: 63). هنگامی که امیرزاده اسکندر از نیروهای امیرزاده قیدو متوهم شد و به اندخود رفت، سید احمد ترخان،



داروغه‌ی آنجا، با وجود استقبال مناسب از او، مخفیانه یکی از افرادش را نزد شاهرخ فرستاد و از او پرسید که درباره‌ی اسکندر چه حکم می‌کند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۲۸۷-۲۸۸؛ فصیح خوافی، ۱۹۰/۳). رستم طغای بوقا، داروغه‌ی بخارا، اندکی پس از مرگ تیمور، برای حمایت از خلیل سلطان، امیر شاهملک و شیخ نورالدین را از آن شهر بیرون کرد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۲۱؛ تاج السلمانی: ۵۶b، ۵۷a؛ Aka, 1994: 40). شاهرخ در زمان واگذاری قم و کاشان به الیاس خواجه بهادر از او می‌خواهد پیوسته «منهیان و جاسوسان به اقصای بلاد روانه گرداند [...]» (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۶۱۱).

یکی دیگر از وظایف داروغه‌ها جمع‌آوری مالیات‌ها در مواقع ضروری بود. به گفته‌ی هرمان، داروغه‌ها مالیات‌ها و سیورغال‌های زیادی را دریافت و معافیت‌های مالیاتی را تصویب می‌کردند (Ibid, 1968: 194)؛ برای مثال، شاهرخ هنگام تعیین الیاس خواجه به حکومت قم، کاشان و ری، مال و خراج آن ولایت را به‌عنوان سیورغال به او داد تا برای خود و لشکرش مصرف کند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۶۰۹؛ فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۲۲۳). همچنین، رادکان به‌عنوان سیورغال ابتدا به شیخ علی بهادر و پسر او الیاس خواجه بهادر و سپس به سیدی یوسف بن امیر سید خواجه داده شد (فصیح خوافی، ۱۳۳۹: ۳/۲۷۹). داروغه‌ها مالیاتی باعنوان «داروغگانه» از رعایا دریافت می‌کردند که «داروغگی» یا «رسوم داروغگی» و به ترکی «داروغه‌لیق» خوانده می‌شد (Roemer, 1952: 91). عبدالرزاق سمرقندی هنگام شرح جریان عجیب سه بار مالیات‌ستانی از اهالی هرات به داروغه‌ها نیز به‌عنوان یکی از مالیات‌گیران اشاره می‌کند و می‌گوید: «[...] و داروغه‌ها در مواضع و مزارع نشسته داروغگانه دریافت می‌کردند [...]» (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۸۱۰). واضح است که داروغه‌ها کنترل نسبی بر مسائل مالیاتی داشتند؛ اما مشخص کردن دقیق مسئولیت آنان مشکل است. هر شهر مهم دیوانی داشت که مسئول اداره‌ی امور مالی بود و ازسوی دیوانسالارانی اداره می‌شد که در رأس آنان فرد «صاحب دیوان» قرار داشت. داروغه‌هایی که این شهرها را اداره می‌کردند، آشکارا با دیوان ارتباط داشتند؛ اما اینکه تا چه اندازه آن را تحت کنترل داشتند، به‌درستی معلوم نیست (Manz, 1985: 64). وقتی یوسف جلیل، داروغه‌ی یزد، در سال ۸۰۶ ه.ق برای ادای احترام نزد تیمور رفت، مباشران دیوانی نیز او را



همراهی می‌کردند. بیان قوچین، داروغه‌ی تبریز هم با کارمندان و نویسندگان ناحیه‌ی آذربایجان نزد تیمور رفته بود (یزدی، ۱۳۸۷: ۲/۱۲۰۳). اندکی پس از مرگ تیمور، هنگامی که پیرمحمدبن عمرشیخ، احکام داروغگی عبدالرحمن ایلچیگدای، داروغه‌ی یزد و سلطان محمود، داروغه‌ی ابرقوه را صادر کرد، آنان اطاعت کردند و کلید دروازه‌ها، اختیار خزاین و دفاتر دیوانی را به فرستادگان پیرمحمد تسلیم کردند (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۳/۴۷؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۲۴). به امانت گذاردن این سه چیز به داروغه، اهمیت فوق‌العاده‌ی صاحب این منصب و جایگاه بالای او را در اداره‌ی امور نشان می‌دهد (Alan, 2007: 286). شیخ لقمان در سال ۸۲۰ه.ق، یکی از عاملان ناحیه‌ی قندهار بود که برای بررسی مالیات‌های مربوط به هزاره در لب رودخانه‌ی هیرمند که یورت قشلاق بود، فرستاده شد (حافظ ابرو، ۱۳۸۰: ۴/۶۷۰؛ سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۲۵۳). عبدالرزاق سمرقندی درباره‌ی هزاره‌ی آقا در ولایت گرمسیر و قندهار می‌گوید: «در زمان خاقان سعید، گاهی داروغه و محصل به آن حدود می‌رفت و اموال مقررری از ایشان مستخلص گردانیده به دیوان اعلی می‌رسانید» (سمرقندی، ۱۳۸۳: ۲/۹۴۲). در زمان سلطان ابوسعید، امیر نظام‌الدین احمد حاجی موظف شد اموال چندساله را از هزاره‌ی آقا تحصیل کند (همان: ۹۴۳).

از توضیحات بالا درباره‌ی وظایف داروغه درمی‌یابیم که آنان یکی از صاحب‌منصبان مهم ایالتی در نظام دیوانسالاری دوره‌ی تیموری محسوب می‌شدند و از قدرت محلی قابل توجهی در ایالات برخوردار بودند. با مقایسه‌ی وظایف داروغه در کل دوره‌ی تیموری، بیشتر متوجه تشابهات آنان می‌شویم تا تفاوت‌ها. وظیفه‌ی همه‌ی آنان حفاظت و پشتیبانی از منافع ولی‌نعمتشان بود و وظایف دیگری چون حفظ نظم در منطقه‌ی تحت اختیار خویش، شرکت در لشکرکشی‌های دور و نزدیک، بازسازی نواحی تحت اختیارشان و مشارکت در طرح‌های عمرانی و زراعی و گردآوری مالیات‌ها را در مواقع اضطراری برعهده داشتند.

۵. نتیجه گیری

داروغه که به عنوان یک اصطلاح و منصب اداری از زمان ایلخانان وارد تاریخ ایران شد و در زمان تیموریان به عنوان یکی از مناصب مهم در دستگاه دیوانسالاری متداول گردید، در برخی از منابع تاریخی دوره تیموری به همراه حاکم ذکر می‌شد و معمولاً حاکم یک محل را حاکم و یا داروغه می‌نامیدند؛ زیرا گاه حکومت و داروغگی ایالتی در اختیار یک فرد قرار می‌گرفت. علاوه بر ایالات کوچک، در شهرهای بزرگ نیز این اتفاق می‌افتاد؛ یعنی حاکم یک شهر، داروغه‌ی آن شهر نیز می‌شد. داروغه و حاکم اختیارات و وظایف نسبتاً یکسانی داشتند و تفاوت آنان در سیستم رتبه‌بندی دوره تیموری مشخص می‌شود که براساس آن، داروغه‌ها پس از حکام ولایت قرار می‌گرفتند. با توجه به اطلاعات موجود در منابع، درمی‌یابیم که در زمان تیمور، داروغه‌ها بیشتر از بین قبایل برلاس، قوچین، ایلچیگدای، قیچاق، اپردی و فرماندهان بومی خراسان و مازندران انتخاب می‌شدند و از ملازمان شخصی، کمتر به عنوان داروغه یا حاکم ولایتی استفاده می‌شد؛ در حالی که در زمان شاهرخ، ملازمان شخصی او، چون شاه ملک، خانواده‌ی فیروزشاه و علیکه کولکلتاش، عهده‌دار این منصب می‌شدند. در زمان ابوسعید و بایقرا، در کنار ملازمان شخصی، افرادی از قبایل دولادی، اویغور، ارغون، بیلکوت و برلاس به این منصب گماشته می‌شدند. داروغه‌ها در کل دوره تیموری، از نظر کارکردی شبیه هم بودند. آنان با توجه به ساختار نظامی و قبیله‌ای این حکومت که سیال بودن یکی از ویژگی‌های اصلی آن به‌شمار می‌رود، با توجه به شرایط زمانی و مکانی، وظایف مختلفی داشتند. حفاظت و پشتیبانی از منافع ولی‌نعمت خویش، حفظ نظم در منطقه‌ی تحت کنترل خود، شرکت در لشکرکشی‌های مناطق دوردست، گردآوری اخبار و اطلاعات برای ولی‌نعمت و تحقیق و تفحص در احوال مخالفان، گردآوری اخبار و اطلاعات و گزارش آنان به شخص حکمران، جمع‌آوری مالیات‌ها در مواقع ضروری و ... از مهم‌ترین وظایف آنان به‌شمار می‌رفتند.

منابع

- اسفزاری، معین‌الدین محمد زمچی. (۱۳۳۸). *روضات الجنات فی اوصاف مدینه الہرات*. تصحیح سید محمد کاظم امام. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ [بی تا]. *توسل: منشآت معین‌الدین زمچی اسفزاری*. ش ۱۳۷۱۸. تهران: نسخه‌ی دست‌نوشته‌ی فارسی کتابخانه‌ی ش ۲ مجلس شورای اسلامی.
- بارتولد، و. و. (۱۳۵۲). *تورکستان‌نامه*. ج ۲. ترجمه‌ی کریم کشاورز. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- تاج‌السلمانی. [بی تا]. *تاریخ‌نامه*. ش ۳۰۴. نسخه‌ی دست‌نوشته‌ی کتابخانه‌ی لاله اسماعیل افندی.
- تسف، ولادیمیر. (۱۳۶۵). *نظام اجتماعی مغول (فتودالیسم خانه‌بدووشی)*. ترجمه‌ی شیرین بیانی. تهران: علمی فرهنگی.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن. (۱۳۸۹). *تاریخ یزد*. به کوشش ایرج افشار. تهران: علمی فرهنگی.
- _____ [بی تا]. *تاریخ کبیر*. نسخه‌ی دست‌نوشته‌ی کتابخانه‌ی دولتی سن‌پترزبورگ. ش ۲۰۱.
- جوینی، علاء‌الدین عظاملک. (۱۳۸۵). *تاریخ جهانگشای جوینی*. تصحیح علامه محمد قزوینی. ج ۱. تهران: دنیای کتاب.
- حافظ ابرو. (۱۳۸۰). *زبدہ التواریخ*. تصحیح و تعلیقات سید کمال حاج سید جوادی. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- _____ (۱۳۷۸). *جغرافیای حافظ ابرو مشتمل بر جغرافیای تاریخی مدیترانه، ارمنستان، فرنگستان، جزیره، عراق، خوزستان و فارس*. ج ۲. مقدمه، تصحیح و تحقیق صادق سجادی. تهران: میراث مکتوب.
- خنجی، فضل‌الله روزبهان. (۱۳۸۳). *تاریخ عالم‌آرای امینی*. تصحیح محمد اکبر عشیق. تهران: میراث مکتوب.
- خواندمیر. [بی تا]. *نامه‌ی نامی*. ش ۳۸۸۸. دست‌نوشته‌ی فارسی کتابخانه‌ی ملی ملک.
- _____ (۱۳۸۰). *تاریخ حبیب‌السیر*. ج ۳ و ۴. با مقدمه‌ی جلال‌الدین همایی. تهران: اساطیر.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۷۵

- دوغلات، میرزا محمد حیدر. (۱۳۸۳). **تاریخ رشیدی**. تصحیح عباسقلی غفاری فرد. تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- دولت‌شاه سمرقندی. (۱۳۸۵). **تذکره الشعرا**. تصحیح فاطمه علاقه. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- روملو، حسن بیگ. (۱۳۸۹). **احسن التواریخ**. تصحیح و تحشیه‌ی عبدالحسین نوایی. تهران: اساطیر.
- سمرقندی، عبدالرزاق. (۱۳۸۳). **مطلع سعدین و مجمع بحرین**. به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شامی، نظام‌الدین. (۱۹۳۷). **ظفرنامه**. به کوشش فلیکس تاور. ج ۱. بیروت: چاپ مطبعه‌ی آمریکایی.
- _____ . (۱۹۵۶). **ظفرنامه**. ج ۲. به کوشش فلیکس تاور. پراگ: پداژوک.
- طهرانی اصفهانی، ابوبکر. (۱۳۵۶). **کتاب دیاربکره**. تصحیح و اهتمام نجاتی لوغال و فاروق سومر. تهران: کتابخانه‌ی طهوری.
- فصیح خوافی، احمدبن جلال‌الدین. (۱۳۳۹). **مجمعل فصیحی**. تصحیح و تحشیه‌ی محمود فرخ. مشهد: کتابفروشی باستان.
- فومانتسوی. (۱۳۵۷). **ارمنستان در زمان تیمور لنگ**. ترجمه‌ی ح. صدیق. تبریز: کتاب ساوالان.
- کاتب، احمدبن حسین بن علی. (۱۳۸۶). **تاریخ جدید یزد**. به کوشش ایرج افشار. تهران: امیرکبیر.
- کتبی، محمود. (۱۳۶۴). **تاریخ آل مظفر**. به‌اهتمام و تحشیه‌ی عبدالحسین نوایی. تهران: امیرکبیر.
- مرعشی، ظهیرالدین. (۱۳۴۵). **تاریخ طبرستان رویان و مازندران**. به کوشش محمدحسین تسبیحی. تهران: مؤسسه‌ی مطبوعاتی شرق.
- مستوفی بافتی، محمد مفیدبن محمود. (۱۳۸۵). **جامع مفیدی**. ج ۱. به کوشش ایرج افشار. تهران: اساطیر.
- **معز الانساب فی شجره‌الانساب** [بی تا]. ش ۶۷. نسخه‌ی خطی. پاریس: کتابخانه‌ی ملی پاریس.



- **مکاتبات تاریخی گورکانیان**. [بی تا]. ش ۹۴۶۸. نسخه‌ی دست‌نوشته‌ی کتابخانه‌ی مجلس شورای ملی.
- منشی یزدی، محمدبن علی بن جمال‌الاسلام. (۱۳۵۷). **همایون‌نامه**. به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ. تهران: دانشگاه شهید بهشتی (ملی).
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه بن محمود. (۱۳۸۰). **تاریخ روضه‌الصفای سیره‌الانبیاء الملوک و الخلفا**. ج ۶. تصحیح و تحشیه‌ی جمشید کیان‌فر. تهران: اساطیر.
- نخجوانی، محمدبن هندوشاه. (۱۹۷۶). **دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب**. تصحیح عبدالکریم علی اوغلی علی‌زاده. مسکو: فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان.
- نظنزی، معین‌الدین. (۱۳۸۳). **منتخب‌التواریخ معینی**. به کوشش پروین گنابادی. تهران: اساطیر.
- نظامی باخرزی، عبدالواسع. (۱۳۵۷). **منشاء‌الانشاء**. به کوشش رکن‌الدین همایون فرخ. تهران: دانشگاه شهید بهشتی (ملی).
- نوایی، عبدالحسین. (۲۵۳۶). **اسناد و مکاتبات تاریخی ایران از تیمور تا شاه اسماعیل**. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۵۸). **تاریخ مبارک غازی**. تصحیح کارل یان. هر تفرد: استفن اوستین.
- _____ . (۱۳۸۱). **اسماعیلیان و فاطمیان**. تصحیح محمدتقی دانش‌پژوهش و محمد مدرس. تهران: علمی فرهنگی.
- _____ . (۱۳۸۷). **جامع‌التواریخ**. تصحیح محمد روشن. تهران: میراث مکتوب.
- یزدی، تاج‌الدین حسن‌بن شهاب (ابن شهاب). (۱۳۵۶). **جامع‌التواریخ حسنی**. به کوشش حسین مدرس طباطبایی و ایرج افشار. دانشگاه گرجی.
- یزدی، شرف‌الدین علی. (۱۳۸۷). **ظفرنامه**. تصحیح سید سعید میرمحمد. تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس.

- Alan, Hayrunnisa. (2007). *Bozkirdan Cennet Bahçesine Timurlular (1360- 1506)*. Istanbul: Ötüken Neşriyat.
- Aka, Ismail. (1994). *Mirza Şahruh ve Zamani*. Ankara: Türk Tarih Kurumu Basimevi.
- Ando, Shiro. (1989). "Das corps der Timuridischen Emire Unter Sahruh". ZDMG 139.
- _____. (1992). *Timuridische Emire nach dem Muizz al-ansab*. Untersuchung zur Stammesaristokratie Zentralasiens im 14. und 15 Jahrhundert. Berlin: K. Schwarz.
- Aubin, Jean. (1956). *Deux Sayyids des Bam au XV Siecle Contribution a l'histoire de l'Iran timuride*, (Wiesbaden: Akad D. Wisse. U. D. Lit. Ab.De.Geistes-u. Sozialisse. kl. Jahrgang.NR.7).
- Babur, Gazi Zahiruddin Muhammed. (1987). *Vekayi Bauru'un hatirati*, Dogu Tukçesinden Çeviren Reşit Rahmati Arat. Ankara: Turk Tarih Kurumu basimevi.
- Doerfer, Gerhard. (1963). *Türkische und Mongolische Elemente im Neupersischen*. in Akademie der Wissenschaften und der Literatur. Veroffent-Lichungen der Orientalischen Kommission, hdl, wiesbaden.
- Herrmann, Gottfried. (1968). *der historische Gehalt des Nama-ye nami von handmir, Göttingen*.
- Koprulu, M.Fuad. (1977). "*Daruga*" *IA(Islam Ansiklopedisi)*. Cilt 3. Istanbul.
- Lambton, K.S. (1991). "*Darugha*" in Encyclopaedia of Islam, N.E.Vol II. 162-63.
- Manz ,Beatrice Forbes. (1985). "The Office of Darugha under Tamerlane". Festschrift for Prof. Frances W. Cleaves, in *Journal of Turkish Studies*.
- _____. (1989) Rise and Rule of Tamerlane, Cambirdige:
- _____. (2005) "**Nomad and Settled in the Timurid Military.**" In Mongols, Turks, and Others: Eurasian Nomads and the Sedentary World. Eds. Reuven Amitai and Michal Biran.(Leiden, Boston: Brill.
- Subtelny ,Maria Eva. (1980). «**Ali shir Nava'i: Bakshi and Beg**». Volume III/IV, Massachusetts: Harvard Ukrainian Studies.
- Togan ,Zeki velidi. (1949). Buyuk Turk hukumdari sahruh, edebiyat fakultesi Turk Dili ve Edebiyati dergisi, Istanbul, sayi 3-4, cilt III.
- Vasary, Istvan. (1976). "**The Golden Horde Term daruga and its Survival in Russia**". XXX/2. Budapest: Acta Orientalia Hungarica.
- _____. (2007). "**The origin of the institutaion of the basqaqs**". inTurk, tatars and Russians in the 13th -16th centuries. Budapest: Acta Orientalia Hungarica.

- Yuvali, Abdülkadir. (1993). “**Daruga**”. Türkiye Diyanet Vakfi islam ansiklopedisi.Cilt.8. Istanbul.
- Caferi. b. Muhammed el-hüseyni. (2011). *Tarih-I Kebir (Tevarih-I Enbiya ve Mülük)*. Farsçadan çeviren. Ismail Aka. Ankara,Türk Tarih Kurumu Basimevi.
- Miniorsky. (1957). *Persian in A.d 1478-1490in abridged Translation of Fadullahb. Ruzbihan Khonji's Tarihke Alam-ara-yi Amini*. London.
- Roemer, Han Robert. (1952). *staatsschreiben der Timuridenzeit, Das şaraf-namü des Abdallah Marwarid*. in Kritischer Auswertung. Wiesbaden.

فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۱۴، زمستان ۱۳۹۳

بلدیه و بهداشت عمومی در دوره‌ی پهلوی اول

سهیلا ترابی فارسانی^۱
مرتضی ابراهیمی^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۱۴

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۶/۸

چکیده

بلدیه به‌عنوان یک نهاد جدید، از دوره‌ی مشروطه فعالیت خود را آغاز کرد و در دوره‌ی رضا شاه به‌صورت جدی‌تر به فعالیت‌های خود در زمینه‌ی شهرسازی، نظافت شهرها و تأمین احتیاجات شهروندان پرداخت. بخشی از اقدامات بلدیه در زمینه‌ی بهداشت عمومی جامعه بود. اسناد این دوره به‌روشنی نشان‌دهنده‌ی تلاش بلدیه برای سروسامان دادن به وضعیت بهداشتی جامعه هستند. نظارت بر حمام‌ها و مغازه‌های اغذیه‌فروشی، نظارت بر پزشکان و داروخانه‌ها، تلاش برای گسترش بیمارستان‌ها، نظارت بر اصنافی که

۱. استادیار تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد. Tfarsani@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد. morteza_ebrahimi1360@yahoo.com

به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم با بهداشت و سلامت مردم ارتباط داشتند، توجه به بهداشت زنان، توجه به بهداشت عمومی جامعه و فرهنگ‌سازی در این موارد و... از جمله اقدامات بلدیة درزمینة بهداشت جامعه بودند. پلیس صحی بلدیة، مفتشین بلدیة و پیگیری های قضایی این نهاد، از اقداماتی بودند که بلدیة برای اجرایی کردن دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های خود انجام می‌داد.

در تحقیق حاضر، با روش توصیفی و تحلیلی و با استفاده از اسناد و مدارک آرشیوی و کتاب‌ها و مجلات، به بررسی فعالیت‌های نهاد بلدیة درزمینة بهداشت عمومی در دورهی پهلوی اول می‌پردازیم. هدف این تحقیق، بررسی فعالیت‌های نهاد نوپای بلدیة در دورهی پهلوی اول درزمینة عملکردهای اجتماعی آن است. در این تحقیق به دنبال پاسخگویی به این پرسش هستیم که در اثر فعالیت نهاد بلدیة در دورهی پهلوی، چه تغییراتی در وضعیت بهداشت عمومی جامعه ایجاد شد. برای پاسخ به این پرسش، ابتدا به‌طور کوتاه اوضاع بهداشتی ایران در اواخر دورهی قاجار و دورهی پهلوی اول را توضیح می‌دهیم و سپس وظایف بهداشتی بلدیة در چارچوب ساختار قانونی‌اش و اقداماتی را که در حوزة بهداشت عمومی انجام داد، بررسی می‌کنیم.

واژگان کلیدی: بلدیة، بهداشت، رضا شاه، پلیس صحی.

۱. مقدمه

«قرن‌ها مرسوم بود که مردم خود خدمات بلدی را در حدود وسعت محیط خویش و براساس وجدان شخصی یا معتقدات دینی و یا آداب و رسوم محلی، بدون مداخله‌ی حکومت و دولت انجام می‌دادند» (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۰: ۱۲۸). در دورهی قاجار، امور

نظافت شهرها برعهده‌ی عده‌ای بود که به مناسبت کارشان، در زبان محاوره «احتساب» نامیده می‌شدند؛ یعنی «درحقیقت عمل و عامل را به یک نام می‌خواندند و نخستین کسی را که به این عنوان در کتب دوره‌ی ناصری نام برده‌اند، میرزا محمود خان کاشانی بود که بعدها لقب احتساب‌الملک یافت» (اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۷: ۲۵۰). بدین ترتیب، در دوران قاجاریه، اداره‌ای موسوم به احتسابیه تشکیل شد که دارای احتساب و تنظیف بود (سلطان زاده، ۱۳۶۵: ۲۱۹). این اداره وظیفه‌ی شهرداری فعلی را برعهده داشت. در سال ۱۲۸۵ه.ش، با تشکیل حکومت مشروطه در ایران و تحت تأثیر افکار روشنفکران و نیاز مردم به تشکیل نهادهای تقریباً مستقل، تغییر و استقرار نظامات اداری جدید بسیار مورد بحث و بررسی قرار گرفت؛ بنابراین، در این سال، بلافاصله پس از تصویب قانون اساسی، سه قانون دیگر نیز به تصویب رسید: قانون انجمن‌های ایالتی، قانون بلدیة و قانون تشکیل ایالات و ولایات (نیامی، ۱۳۴۹: ۹).

قانون بلدیة را می‌توانیم اولین مجوز قانونی تشکیل شهرداری در ایران به‌شمار آوریم؛ به عبارت دیگر، با تصویب این قانون اولین اقدام برای تشکیل یک نهاد رسمی برای مدیریت شهر در قالب نظام جدید اداری در ایران تشکیل شد (کاظمیان و سعیدی رضوانی، ۱۳۸۳: ۳۴). در این قانون، وظایفی برای بلدیة در نظر گرفته شده بود که ماده‌ی چهار و شش آن ویژه‌ی وظایف بهداشتی بود. در ماده‌ی چهار، «ساختن و پاک نگاه داشتن کوچه‌ها، میدان‌ها و خیابان‌ها از پیاده‌رو و کالسکه‌رو، باغ‌های عمومی، مجاری میاه، زیرآب‌ها، پل‌ها، معابر و غیره و همچنان روشن کردن شهر و تقسیم آب‌های شهری و مراقبت در تنقیه قنوات و پاکیزگی حمام‌ها» و در ماده‌ی شش، «معاونت در اقدامات حفظ‌الصحة، حفظ دواب و حشم، تأسیس دواخانه‌ها و امثال آن» جزو وظایف بهداشتی بلدیة بودند. وظایف بخش نظافت بلدیة به‌صورت زیر بود:

دایره‌ی تنظیف علاوه‌بر تنظیف آب‌پاشی خیابان‌ها و حدود مقرر از تخطی و تجاوز کسبه و غیره در معابر جلوگیری نموده و همین قسم از پیش آمدگی خیابان‌ها و بناهای واقع در معابر و جلوگیری در ریختن کثافات و رختشویی در مجاری میاه اقدام نظارت دارند و همیشه پس از انجام تنظیفات در تسطیح و ساختمان

خیابان‌ها هم کمک می‌نمایند و تقریباً در هر ماه پنج‌هزار چرخ زباله هم از شهر خارج می‌کند (نیل قاز، ۱۳۸۸: ۱۰۰۹).

همچنین، طبق ماده‌ی ۹۰ این قانون، وظیفه‌ی وضع قواعد و مقررات درباره‌ی موضوعاتی مانند بهداشت و نظافت و ایمنی شهری برعهده‌ی انجمن بلدیة بود. براساس این ماده، انجمن بلدیة می‌توانست قواعد را درباب نظیفات کوچک‌ها و دستورالعمل‌های راجع به ساختن پشت‌بام‌ها و ناودان‌ها و پاکیزگی مجاری و اقدامات ضد عفونت و تمیزی میدان‌ها و اقدامات ضد حریق و حفظ حراست اهالی از مواد محترقه و ... تنظیم کند.^۱

درزمینه‌ی حفظ بهداشت عمومی، وظایفی برعهده‌ی بلدیة گذاشته شد که یکی از آن‌ها رسیدگی به وضعیت بهداشت شهرها و ساکنان آن بود. وضعیت بهداشتی شهرها در دوره‌ی قاجار بسیار بد بود. برخی از سیاحانی که از شهرهای مختلف ایران دیدن کرده بودند، به وضعیت بهداشتی معابر اشاره کرده‌اند؛ برای نمونه، فوریه درمورد وضعیت بهداشتی بسیار بد تهران می‌نویسد: «آلودگی و کثافت [بی‌نهایت است؛ مخصوصاً پایین بازار و در کوچه‌هایی که راه میدان قاپوق و میدان مال‌فروش‌ها و محله‌ی یهودی‌هاست، ممکن نیست که انسان از آن‌ها بگذرد و دائم با بوی عفونت لاشه‌ی مردار همراه نباشد» (فوریه، ۱۳۶۳: ۱۴۰). وضعیت اصفهان هم به همین صورت بود: «شهر مملو از کثافت است. در هیچ قسمت اصول صحی مراعات نمی‌گردد. امراض مقاربتی فراوان سایر امراض هم بی‌شمار» (اخگر: ۱۳۰۷/۱۱/۱۶). در این شهر، بیماری‌های عفونی و خطرناک بسیار شایع بود (اشراقی، ۱۳۷۸: ۶۱۷). روزنامه‌ی فرهنگ در شماره‌ی ۷۰ خود مذبح عمومی میان شهر اصفهان را «اسباب عفونت کلیه و تعفن خون و سایر فضولات بدنی حیوانات از اثر حرارت شمس در مسلخ عمومی شهر» ذکر می‌کند (رجایی، ۱۳۸۳: ۲۱۶). وضعیت بروجرد هم اسفناک بود:

کثافت آن از حد گذشته، به محض آنکه از حصار آن داخل شدید، غیر از خرابه و کثافت چیز دیگری نمی‌بینید، تمام کوچه‌ها کج و معوج و بازارهای تنگ و

۱. برای اطلاعات بیشتر، نک: ایمانیه، ۱۳۹۰: ۶۹.



تاریک آن به همین حال است و از همه جا هر نوع رایحه‌ی کریهه به مشام می‌رسد. چاله‌ی مستراح غالب خانه‌ها به طرف کوچه‌ی بازار است و در وسط شهر بالوعه‌ی بزرگی است که تمام کثافات به آنجا می‌رود و خدا داناست که تاکنون چیزی از آن برداشته شده یا نه؟ آفتاب هم نمی‌تواند همه چیز را از بین ببرد و همه جا را خشک و سالم کند. بروجرد تنها وسیله‌ی ضدعفونی که دارد همین آفتاب است که در ممالک حاره کم‌وبیش این کار را می‌کند (فوریه، ۱۳۶۳: ۲۷۵).

دیولافوا با دیدن کوچه و معابر کثیف بوشهر اظهار کرد که «شهری را به این کیفیت ندیده‌ام» (دیولافوا، ۱۳۷۸: ۵۰۳).

وضعیت آب آشامیدنی مردم هم مناسب نبود. آبی که مردم استفاده می‌کردند، آلوده و منشأ بیماری‌های گوناگون در سطح شهر بود. آب مصرفی تهران به وسیله‌ی نهرها، قنات‌ها، آب‌انبارها، رودخانه‌ها، نهرها و جوی‌ها تأمین می‌شد و از آنجا که این مراکز آب آشامیدنی روباز بودند، به راحتی مردم خاک‌روبه‌های خود را در آن‌ها می‌ریختند و یا در آن‌ها رخت‌های خود را می‌شستند. مجاری انتقال آب هم وضعیت مناسبی نداشتند؛ به طوری که «دراثر نقصی که در ساخت مجاری آب است، آب خیلی زود فاسد می‌شود و با بقایای گیاهی و حیوانی درهم می‌آمیزد و در نتیجه، منبع تب‌نوبه و اسهال خونی می‌شود» (پولاک، ۱۳۶۸: ۵۸).

به دلیل وضعیت بد بهداشت جامعه در این زمان، بلدیه به عنوان نهاد متولی برای بهبود اوضاع بهداشتی وارد عمل شد. بلدیه ساختار سازمانی خاص خود را داشت و دارای قسمت‌های مختلف با وظایف متفاوت بود که در ادامه به شرح بخش‌هایی از این نهاد می‌پردازیم.

بلدیه شش اداره داشت؛ «اداره‌ی صحیه و معاونت عمومی»، «اداره‌ی محاسبات و عایدات»، «اداره‌ی امور خیریه»، «اداره‌ی ساختمان، روشنایی و میاه»، «اداره‌ی تفتیش، سجل احوال، احصائیه و نشریات» و «اداره‌ی کابینه‌ی پرسنل، تنظیمات، ملزومات، اجرایات و رسومات». اداره‌ی صحیه و معاونت عمومی بلدیه در اسفند سال ۱۲۹۹ تشکیل شد و سیزده پست امدادی برای معالجه‌ی فقرا و ضعفای شهر تأسیس کرد که علاوه بر معالجه، داروی



مجانی هم می‌دادند. پلیس صحی بلدیة یکی از بخش‌های بلدیة بود که برای نظارت بر امور نظافت و شهرسازی و ساختمان‌سازی، ایجاد شد و در به‌وجود آمدن آن، ردپای غریبان دیده می‌شود. عبدالله بهرامی، کارمند بلندمرتبه‌ی بلدیة در سال ۱۳۰۰، در نشریه‌ی بلدیة نوشته است:

در انگلستان قانونی هست که طبق آن هرکس مشاهده‌ی کثافت یا ملاحظات غیر صحی در خانه‌ی دیگری نماید، ولو اینکه همسایه‌ی او هم نبوده و با او هیچ مربوط نباشد، می‌تواند به اداره‌ی بلدیة اطلاع داده و متخلفین از مقررات صحی را مورد مجازات و جریمه قرار دهد. در اغلب شهرهای معموره‌ی عالم، یک قسمت از پلیس صحی مأمور رسیدگی و تفتیش خانه‌هاست، حتی قبل از شروع به ساختمان جدید، نقشه‌ی بنا باید به نظر مأمورین این اداره برسد (بلدیة، ش ۳: ۵).

قانون بلدیة مصوب سال ۱۳۰۹، به بلدیةها اجازه داده است که برای تأمین بودجه‌ی خود در زمینه‌ی مسائل بهداشتی، عوارض مصوب خود را از شهروندان دریافت کند:

طرز وضع عوارض مزبور به این نحو خواهد بود که انجمن بلدیة‌ی هر محل عوارضی را که برای تأمین مقاصد مذکوره در فوق لازم می‌داند، توسط رئیس بلدیة‌ی محل به وزارت داخله پیشنهاد خواهد نمود، پس از موافقت هیئت دولت، به موقع اجرا گذارده خواهد شد (اسناد ریاست جمهوری: ش ۱/۲۶۷).

۲. وضعیت بهداشت در دورهی رضا شاه

در ابتدای دورهی رضا شاه، وضعیت بهداشتی مناسبی وجود نداشت؛ به‌طوری که مردم بهداشت عمومی را رعایت نمی‌کردند، امکانات بهداشتی از قبیل بیمارستان‌ها و بهداری‌ها و نظافت معابر و آب‌ها بسیار کم بود و پزشکان آموزش‌دیده‌ی ایرانی بسیار کم بودند و استفاده از پزشکان خارجی بسیار دیده می‌شد (مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران: ش ۵/۱۳۵/۲۶/۱/۹۴). احداث درمانگاه‌ها، درمان رایگان بینوایان، جلوگیری از ادامه‌ی کار پزشکان خارجی و تلاش برای استفاده از نیروهای ایرانی و تربیت پزشکان و پرستارهای

جدید و گسترش بهداری‌ها و بیمارستان‌ها در تمام شهرهای کشور، از جمله اقدامات انجام شده در این زمان بودند (گیلمور، ۱۳۵۴: ۱۳۸).

سیاست‌های بهداشتی دولت در راستای دو هدف اجرایی می‌شد. هدف اول ارتقای سطح آگاهی‌های بهداشتی مردم در زمینه‌ی خطراتی بود که سلامت آن‌ها را تهدید می‌کرد و در همین راستا، از منابع آگاه‌کننده‌ی بهداشتی متعددی استفاده شد. در طیف وسیعی از این آگاهی‌ها، از خرافات و روش‌های سنتی و قومی تا الگوهای علمی وجود داشتند و عوامل متعددی چون سازمان‌های آموزشی، خانواده، دوستان و آشنایان، سازمان‌های علمی و وسایل ارتباط جمعی در تکوین آن دخالت می‌کردند (اتحادیه و ملک‌زاده، ۱۳۸۸: ۳). هدف دوم ایجاد و تقویت انگیزه و گرایش‌های بهداشتی مردم بود. مردم نسبت به خطراتی که سلامتشان را تهدید می‌کرد آگاهی‌های لازم را نداشتند؛ از این رو، با در نظر گرفتن نقش کلیدی برای پزشکان و سایر عوامل حوزه‌ی بهداشت، تصمیم گرفتند به ایجاد انگیزه در بیماران و رعایت جنبه‌های انسانی در حرفه‌ی پزشکی پردازند (محسنی، ۱۳۷۵: ۷۲) و وضعیت بهداشتی مملکت را به سوی استانداردهای لازم سوق دهند.

با آموزش‌هایی که در جامعه از طریق رسانه‌های دولتی هدایت می‌شد (روزنامه‌ها، کتاب‌های درسی و برنامه‌های بهداشت عمومی دولت که توسط نهاد بلدیة در محلات پیگیری می‌شد)، بستر جدیدی از اطلاع‌رسانی عمومی در جامعه و محیط زندگی افراد به وجود آمد که تمامی اقشار جامعه، به‌ویژه زنان و کودکان را دربر می‌گرفت. مطالبی سودمند در باب بهداشت کودکان و دستورات بهداشتی عمومی برای جلوگیری از بیماری‌ها در روزنامه‌ها درج می‌شد. بدیهی بود که این اقدامات برای روشن شدن افکار عمومی و آشنایی مردم با دستورات لازم بهداشتی صورت می‌گیرد (ساتن، [بی‌تا]: ۳۹۵).

به مرور و با اقدامات انجام‌شده، مردم به وجود نهادهای بهداشتی که موجب بهبود زندگی آن‌ها می‌شد، وابسته شدند و بسیاری از شهرهای ایران خواستار بلدیة و صحیه و ... در شهر و محله‌شان شدند (همان: ش ۷/۱۳۵/۲۴/۱/۳۳).

مردم شهرهای مختلف، مانند خلخال (همان: ش ۶/۲۴/۱۶/۲/۱۶۳)، بندر لنگه (همان: ش ۶/۳۲/۱۷/۳/۲۰۷)، نجف‌آباد (همان: ش ۶/۴۳/۲۰/۱/۱۴۹) و ...، از وضعیت بهداشتی

شهرهایشان رضایت نداشتند و از حکومت مرکزی می‌خواستند که در شهرشان بلدیة تأسیس کند. با تأسیس بلدیة در شهرهای مختلف ایران، این نهاد به فعالیت‌هایی برای تأمین نیازهای شهروندان پرداخت. درزمینة بهداشت عمومی جامعه، اقدامات بلدیة در چندین محور انجام و پیگیری شد که در ادامه شرح می‌دهیم.

۳. اقدامات بهداشتی بلدیة

۳-۱. بالا بردن بهداشت حمام‌ها

وضعیت بهداشتی حمام‌ها در شهرهای مختلف ایران نامناسب بود. بنابر نوشته‌ی روزنامة *اخگر*، «حمام‌های اصفهان بی‌اندازه کثیف و ناشر میکروب امراض مختلفه است» (اخگر: ۱۳۰۷/۸/۲۳). در این زمان، در حمام‌ها از خزینة استفاده می‌کردند. آبگیری این حمام‌ها به این صورت بود که خزینة را مانند آب‌انبار از محل آب‌های جاری پر می‌کردند، در زیر آن دیگی از جنس مس می‌گذاشتند و از زیر به آن حرارت می‌دادند. مردم برای استحمام وارد این خزینة می‌شدند و طبعاً هر کس مقداری آلودگی به آب اضافه می‌کرد و بدین طریق آب خزینة‌ها مملو از کثافت و آلودگی و عوامل بیماری‌زا می‌شد. گاه ماه‌ها می‌گذشت و به دلیل کم‌آبی و یا عوامل دیگر، این آب را عوض نمی‌کردند. جالب است که برخی از مردم مقداری از این آب را به‌عنوان تبرک می‌نوشیدند و به هم تعارف می‌کردند (افاضلی، ۱۳۷۳: ۱۱۲).

بلدیة برای ارتقای وضعیت بهداشت حمام‌ها، حمامی‌ها را مجبور کرد که از دوش استفاده کنند (اخگر: ۱۳۱۱/۱۱/۲۴). این اقدام بلدیة موجب مخالفت عده‌ای از مردم شد که به شیوه‌ی سنتی عادت داشتند؛ اما بلدیة در این زمینه سختگیری لازم را به‌عمل آورد (سازمان اسناد ملی ایران: ش ۲۹۳۳۲۰۴۶ و ۳۵۰۹۲۶۱).

دولت برای تشویق مردم به استفاده از حمام‌های دوشدار، اعلان‌هایی منتشر کرد و در آن‌ها به مزایای استفاده از آن‌ها اشاره کرد. برای نمونه، به اعلان شهرداری اصفهان توجه کنید:

چون رفتن در آب خزانه‌ی حمام‌های عمومی موجب ابتلا به امراض مسریه می‌شود، لذا چندی است که از طرف شهرداری اخطار شده در حمام‌ها دوش بسازند و مهلتی که برای ساختن دوش داده شد، منقضی و شهرداری مشغول تعقیب متخلفین می‌باشد؛ لذا به عموم اهالی توصیه می‌شود از نقطه‌نظر بهداشت عمومی به شهرداری تشریک مساعی نموده، حتی‌المقدور از داخل شدن به خزانه‌های عمومی خودداری و کوشش نمایند به حمام‌هایی بروند که دوش داشته باشند و از رفتن به حمام‌های بی‌دوش احتراز نمایند. شهردار اصفهان (مستشار) (اسناد بلدی‌ی اصفهان: ش ۳۰۹).

این سخت‌گیری‌ها موجب بروز اعتراضاتی از سوی حمامی‌ها می‌شد که البته بی‌فایده بودند و آن‌ها باید به این تغییرات گردن می‌نهادند (مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران: ش ۱۰/۱۷۵/۲۵/۱/۵).

بلدی‌ی نظام‌نامه‌ی حمام‌ها را در یک مقدمه و چهار فصل ارائه داد که فصل اول راجع به نظافت، فصل دوم راجع به وظایف کارگران، فصل سوم مربوط به اسباب و ملزومات مستعمله در حمام و فصل چهارم در مورد مشتریان بود.

کلیه‌ی حمام‌های عمومی مردانه و زنانه باید دارای یک دستگاه دوش عمومی باشد که شیرهای دوش مزبور متعدد و استفاده از آن برای کلیه‌ی مشتریان آزاد باشد. کارگران حمام باید توسط اطبای صحی معاینه شده، تصدیق صحت مزاج دریافت دارند. استاد حمامی باید از ورود اشخاص مظنون به داشتن جراحات خارجی، از قبیل کچلی، کوفت و غیره به حمام جلوگیری نماید. روغن مالی در حمام به کلی ممنوع است (اخگر: ۱۳۱۱/۳/۲۶).

۲-۳. واکسیناسیون و مقابله با خرافات مردم در این زمینه

یکی از اقدامات بلدی‌ی، پیشگیری از بیماری‌های مسری از طریق واکسینه کردن مردم بود. به دلیل فضای جاهلی و خرافاتی جامعه‌ی آن روز، برای روشن کردن اذهان مردم یک سری اقدامات فرهنگی لازم بود که بلدی‌ی در این زمینه انجام داد. یک نمونه از آن اقدامات، اعلان زیر است که بلدی‌ی اصفهان به جراید وقت داده بود:

از طرف ادارہی بلدیہ- از قرار معلوم ادارہی محترم صحیہ آبلہ کوبان را کہ برای تلقیح عمومی بہ محلات شہر بہ ہمراہی آژان درب خانہہا فرستادہ اند اہالی بہ واسطہی نادانی و خیالات باطل از تلقیح اطفال و خانوادہی خود خودداری نمودہ اند؛ لہذا بہ عموم طبقات اعیان و اشراف و خانوادہہای محترم اخطار می شود کہ آبلہ کوبان را بہ منازل خود پذیرفتہ و آبلہی خود را کوبیدہ و تصدیق تلقیح دریافت و بہ اطرافیہای خود و خانوادہہایی کہ آمدورفت دارند تشویق نمایند کہ مسئلہی آبلہ کوبی در میان اہالی شایع و توہم بیجای طبقہی نادان بر طرف گردد. نظر بہ اینکہ مسئلہی آبلہ کوبی حتمی لاجری (لازم) و باید از این بالای مریم عمومی جلوگیری شود، عموم اہالی را آگاہ می نماید کہ باید خود را حاضر بہ تلقیح نمایند کہ کاملاً صحت آنہا محفوظ بماند (اسناد بلدیہی اصفہان: ش ۵۹).

۳-۳. تذکر در مورد تبلیغات بی اساس برخی از پزشکان

بلدیہ برای روشن کردن اذہان عمومی، اعلانہایی صادر می کرد کہ در آنہا نحوہی معالجہ و طول درمان برخی از بیماریہا را شرح می داد و از مردم می خواست فریب تبلیغات بی اساس برخی از پزشکان را نخورند. سند زیر نمونہای از آن اعلانہا است:

غالباً دیدہ می شود کہ پارہای از اطباء برای جلب مشتری اعلان می کنند کہ مرض سفلیس را در ظرف مدت کمی، مثلاً یک یا دو ماہ، بہ طور قطع معالجہ می کنند [...] صحیہی شہرداری اعلام می کند کہ سفلیس از امراضی است کہ یک ماہ و دو ماہ معالجہ نمی شود و شخص مبتلا باید سہ، چہار سال بہ دستور طبیب دانا مداوا نماید تا از علاج قطعی مرض مطمئن گردد [...] لذا بہ مبتلایان بہ سفلیس اکیداً توصیه می شود کہ بہ بعضی از اعلانات بی اساس کہ بعد از این از نشر آنہا جلوگیری خواہد شد، مغرور نشوند و برای علاج خود بہ اطباء ماہر و یا مؤسسات صحی (بیمارستان شہرداری) (شفاخانہی خورشید) مراجعہ کنند و ضمناً خاطر نشان می کند کہ معالجہی امراض تناسلی در کلیہی مؤسسات صحی دولتی برای عموم اشخاص، از غنی و فقیر، مجانی است و دوا نیز مجاناً بہ ہمہ دادہ می شود (اسناد بلدیہی اصفہان: ش ۳۰۴).

۴-۳. جلوگیری از طبابت پزشکان بدون مجوز

بلدیه بر پروانه‌های کسب پزشکان نظارت داشت و از فعالیت پزشکان بدون مجوز جلوگیری می‌کرد (اسناد بلدیهی اصفهان: ش ۶۰).

۵-۳. کنترل داروخانه‌ها

بلدیه بر کار داروخانه‌ها هم نظارت می‌کرد. در سال ۱۳۰۴ ه.ش (۱۹۲۵ م)، صحنه‌ی کل مملکتی به وزارت داخله نوشت:

کمیسیون حفظ‌الصحه در جلسه‌ی ۲۰ اردیبهشت، تصمیم گرفته که دوافروشان مکلفند در آخر اعلانات منتشره در جراید برای فروش داروهای تجاری قید نمایند، بدون نسخه‌ی طبیب فروخته نخواهد شد و این تصمیم باید به وسیله‌ی نظمیّه و بلدیه به موقع اجرا گذارده شود [...] (سعادت، ۱۳۷۰: ۲۹).

گاهی پیش می‌آمد که داروخانه‌ای به دلیل عدم رعایت موارد بهداشتی توسط اداره‌ی صحنه‌ی بلدیه بسته می‌شد (مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران: ش ۱۴/۱/۳۰/۱۰). روزنامه‌های اصفهان نسبت به عدم رعایت قیمت توسط داروخانه‌های این شهر شاکه بودند و از بلدیه می‌خواستند که به این موضوع رسیدگی کند: «امروز هیچ قانون و قاعده‌ای در بین دواخانه‌های شهر اصفهان راجع به میزان قیمت ادویه‌ی مختلف وجود ندارد. هر دوافروشی به میل و به‌میزان انصاف خویش قیمت نسخه‌ی اطبا را تعیین و از خریدار مطالبه می‌کند [...]» (اخگر: ۱۳۰۹/۸/۱۹).

۶-۳. اقدامات بلدیه در زمینه‌ی بهداشت زنان

تا پیش از دوره‌ی رضا شاه، قابله‌ها سواد چندانی نداشتند و معلومات آنان فقط در حد موهومات و خرافاتی راجع به زنان بود که از معایب اصلی این شغل به‌شمار می‌رفت. استفاده از وسایل غیربهداشتی، نظافت نکردن محل زایمان و رعایت نشدن بهداشت شخصی قابله‌ها، به عفونت‌های شدید و مرگ مادران منجر می‌شد. بلدیه به‌عنوان بازوی اجرایی دولت در این دوره، به تأسیس مراکز و مؤسسه‌هایی پرداخت تا خواسته‌های

حکومت را انجام دهد. از جمله وظایفی که برعهدهی بلدیة نهاده شده بود، توجه و اهتمام ویژه به بهبود وضعیت اجتماعی، بهداشتی و رفاهی آحاد جامعه، به ویژه زنان بود؛ بنابراین، برای بهبود وضعیت بهداشتی زنان، مدرسه‌ی قابلگی تأسیس شد که نخستین دورهی آن در سال ۱۳۱۱-۱۳۱۲ ه.ش، به طور رسمی به پایان رسید و نخستین گروه زنان فارغ‌التحصیل این مدرسه در تهران وارد کارهای بهداشتی و رفاهی مربوط به زنان شدند (بلدیة، ش ۶: ۳۰۰).

در فضای جدیدی از مشارکت زنان که در دورهی رضا شاه ایجاد شده بود، بلدیة به عنوان بازوی اجرایی حکومت، به تأسیس مراکز و مؤسساتی پرداخت که نیازهای زنان را پوشش دهد. با اهتمام بلدیة به این مسئله، برای بهبود وضعیت بهداشتی و درمانی زنان گام‌های بلندی برداشته شد که در رأس آن، برنامه‌ی «حفظ جان مادران و نوزادان»، به عنوان اصلی‌ترین سیاست بهداشتی دولت، قرار داشت. تأسیس بیمارستان‌های ویژه‌ی زنان و ایجاد مدرسه‌ی مامایی از دیگر اقدامات مهم این نهاد به‌شمار می‌روند. تدوین قانون تأسیس مدرسه و نظام‌نامه‌ی مربوط به آن در اولویت قوانین بهداشتی و پزشکی ایران در دورهی رضا شاه قرار گرفت (اتحادیه و ملک‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۱).

۳-۷. رعایت بهداشت عمومی

بلدیة در اعلان‌هایش، عموم مردم را به حفظ بهداشت شهرها و معابر ملزم می‌کرد و جریمه‌هایی هم برای متخلفان در نظر می‌گرفت.

مقررات بلدی راجع به عموم کسبه و خانه‌داران و عابرین

۱. شست‌وشوی البسه و کهنه و پارچه و فرش در انهار و منگل‌ها ممنوع است.
۲. ریختن لجن، آب حوض، خاک‌روبه و هر نوع کثافات در معابر ممنوع است.
۳. نگاه داشتن حیوانات و طیور در معابر ممنوع است.
۴. حلاجی کردن پنبه، سرند کردن ذغال، شکستن هیزم، کوییدن تنباکو، تکانیدن فرش، ریختن برف، ریختن پوست میوه‌جات و آشغال سبزیجات در معابر ممنوع است.

۵. ادرار کردن، کثافت نمودن، انداختن اخلاط سینه و آب بینی در معابر اکیداً ممنوع است.
۶. گذاشتن بساط و اشیاء دکاکین در معابر و تجاوز از حدود دکان ممنوع است.
۷. متخلفین بر طبق نظام‌نامه‌ی امور خلافی تعقیب می‌شوند. کفیل بلدیه - سرهنگ بوذرجمهری (اسناد ریاست جمهوری: ۴۷).

۳-۸. اقدام برای محدود کردن سگ‌های هار و خطرناک

یکی دیگر از اقدامات بلدیه جمع‌آوری سگ‌های معابر بود که منشاء بیماری‌های مسری فراوانی بودند (اسناد بلدیه‌ی اصفهان: ۷۸).

۳-۹. حفظ بهداشت مواد خوراکی

یکی از وظایف بلدیه حفظ بهداشت مواد خوراکی بود که در بازار فروخته می‌شدند. بلدیه فروشندگان را ملزم به رعایت مقررات بهداشتی می‌کرد؛ مثلاً فروشندگان باید دوغ و شربت و ... را در ظرف‌های دربسته و تمیز نگهداری می‌کردند و می‌فروختند (سازمان اسناد ملی ایران: ۲۹۳۲۸۹۳۳).

۳-۱۰. جلوگیری از فعالیت دستفروشان

بلدیه در کار دستفروشان دخالت می‌کرد و به آنان اجازه‌ی فعالیت نمی‌داد و با این کار هم به وضعیت بهداشت عمومی رسیدگی می‌کرد و هم فضای مناسبی برای فعالیت اصناف فراهم می‌نمود. بلدیه در این راه از نظمی هم کمک می‌گرفت (اسناد ریاست جمهوری: ش ۱۸۳؛ مرکز اسناد ملی: ۲۹۳۲۸۹۳۳).

۳-۱۱. نظارت بر اصناف

رعایت بهداشت اصناف شهر یکی از اهداف بلدیه بود و برای این منظور نظام‌نامه‌هایی تدوین کرد. یکی از این نظام‌نامه‌ها، نظام‌نامه‌ی معاینه‌ی صحی اصناف اصفهان بود که ابتدا شامل صاحبان مشاغلی می‌شد که با بهداشت و سلامت عمومی جامعه سروکار داشتند؛ مانند قصابان، نانواها، غذاخوری‌ها و اصنافی از این دست. در ماده‌ی دوم این اعلان آمده

بود: «کلیه‌ی اصناف مذکور موظفند کتابچه‌ی معاینه‌ی صحی که حاوی مشخصات لازمه است، از صحیه‌ی بلدی دریافت دارند. تبصره- کتابچه‌ی مزبور مجانی خواهد بود و در صورتی که مفقود شود، دارنده‌ی آن بلافاصله باید المثنی آن را دریافت دارد. قیمت المثنی یک ریال خواهد بود». در ماده‌ی چهارم این اعلان آمده بود: «از تاریخ انتشار این نظام‌نامه الی انقضاء مدت دو ماه عموم افراد اصناف مذکوره در ماده‌ی ۱ موظفند که برای معاینه به صحیه‌ی بلدیة مراجعه و کتابچه‌ی معاینه‌ی خود را دریافت دارند. تبصره- کتابچه‌ی معاینه‌ی صحی را باید عموم افراد همیشه همراه داشته و در موقع مراجعه به مأمورین صلاحیت‌دار ارائه دهند». همچنین، در این اعلان ذکر شده بود: «متخلفین از این نظام‌نامه بر طبق ماده‌ی ۵ نظام‌نامه‌ی امور خلافی تعقیب و مجازات خواهند شد» (اسناد بلدیة اصفهان: ش ۶۳).

بلدیة بر کار اصنافی که مستقیم با مواد غذایی سروکار داشتند، نظارت می‌کرد.

هریک از آشپزها و کبابی‌ها و غیره که متصدی طبخ و فروش آن هستند، پیشدامن سفید دربر نمایند و دست‌های آن‌ها پاک و تمیز و اثاثیه‌ی آن‌ها جدید و تمیز باشد و هر شش ماه، عموماً در صحیه‌ی بلدیة معاینه شوند و هر یک مبتلا به امراض مسریه‌اند از کار و شغل معاف و مشغول معالجه باشند (اخگر: ۱۳۰۹/۱۰/۸).

همچنین، از سوی اداره‌ی بلدیة به اصناف خوراک‌پز و میوه‌فروش و قناد و حمامی و مستخدمین مهمان‌خانه‌ها اخطار می‌شد که طبق نظام‌نامه‌ی معاینه‌ی صحی بلدی، باید در یک تاریخ مشخص در صحیه‌ی بلدی معاینه شوند و کتابچه‌ی معاینه‌ی صحی را که مجانی بود، دریافت کنند و همیشه با خود داشته باشند که در موقع مراجعه به مأمورین صلاحیت‌دار بلدی ارائه دهند (اخگر: ۱۳۱۱/۱۱/۲۴). رعایت وضعیت بهداشتی مغازه‌ها و استفاده از وسایل بهداشتی و تجهیز مغازه‌ها به درب‌های شیشه‌ای یا چوبی و تمیز (اسناد ریاست جمهوری: ش ۱۲۰) و نظافت دیوارها و کف مغازه‌ها و ... نمونه‌هایی از این اقدامات بودند.

۱۲-۳. نظارت بر قصابی‌ها

انجمن بلدیة در کنار بلدیة فعالیت می‌کرد و اعضای آن که با انتخابات مشخص می‌شدند و بر امور بلدیة و شهر نظارت داشتند، در مواردی به بلدیة کمک می‌کردند. یکی از اقدامات آن‌ها درزمینة نظافت شهر در برابر آلودگی‌های دام‌ها و نظارت بر امور قصابی‌ها بود.

[...] مطابق قانون بلدیة یکی از تکالیف انجمن این است که در حفظ صحت نوع خود اقدام نمایند و ازجمله‌ی آن منع کردن قصاب‌ها است که در شهر گوسفند نکشند که این مطلب اسباب عفونت هوا و تکوین میکروب و با و سایر امراض مسریه و دردهای بی‌دواست [...] (انجمن بلدیة، ش ۴: ۲).

انجمن در این راستا، کشتار دام را در شهر ممنوع کرد و در رفع «کثافت‌ها»ی شهری کوشید و برنامه‌ی «تنظیف حمام‌ها و کوجه‌ها» را در دستور کار خود قرار داد (انجمن مقدس ملی اصفهان، ش ۳: ۴۶). اقدام دیگر بلدیة، جلوگیری از ذبح دام در معابر بود (اسناد ریاست جمهوری: ۲۴۵).

بلدیة برای سروسامان دادن به این اوضاع، وارد عمل شد. انجمن بلدیة به جلوگیری از ذبح دام در شهرها مبادرت می‌کرد. روزنامه‌ی *انجمن بلدیة* در این زمینه نوشته است: «ازجمله‌ی آن منع قصاب‌ها است که در شهر گوسفند نکشند که این مطلب اسباب عفونت هوا و تکوین میکروب و با و سایر امراض سیر و دردهای بی‌دواست». انجمن بلدیة افرادی را که به ذبح و کشتار غیربهداشتی دام در مراکز شهری و جمعیتی می‌پرداختند، ملزم به رعایت این قانون می‌کرد (انجمن بلدیة، ش ۴: ۲).

۴. نتیجه‌گیری

دراثر اوضاع اسفبار بهداشتی در ایران دوره‌ی قاجار، لزوم اصلاحات و اقداماتی برای سروسامان دادن به وضعیت بهداشتی جامعه کاملاً احساس می‌شد و نهاد بلدیة بخشی از این وظیفه را برعهده گرفت. بخش مهمی از وظایف بلدیة رسیدگی به وضعیت بهداشتی جامعه بود و بر اثر اقدامات بلدیة، وضعیت بهداشت جامعه بهبود یافت. نظارت بلدیة بر حمام‌ها و آب‌های آشامیدنی از شیوع بیماری‌های واگیردار جلوگیری کرد. بیشتر حمام‌ها در اثر

اقدامات بلدیة، دوش دار شدند. نظافت معابر عمومی از طریق جمع‌آوری زباله‌ها و سگ‌های ولگرد و فرهنگ‌سازی برای تمیز نگه داشتن معابر از اقدامات مهم بلدیة به‌شمار می‌روند.

بلدیة با نظارت بر پزشکان و بیمارستان‌ها و داروخانه‌ها، به جلوگیری از شیوع بیماری‌های گوناگون پرداخت و داروهای مورد نیاز برای بیماران گوناگون را فراهم کرد. اقدام بلدیة در سروسامان دادن به وضعیت بهداشتی اصنافی که با مواد خوراکی سروکار داشتند و الزام آن‌ها به رعایت قوانین بهداشتی بلدیة، به این حوزه هم سروسامانی داد. در پایان، نتیجه می‌گیریم که بلدیة در دورهی پهلوی، در اجرای وظایفش در زمینه‌ی بهداشت جامعه تقریباً موفق بود و توانست با اقداماتش به وضعیت بد بهداشتی ایران سامانی بدهد.

منابع

- اتحادیه، منصوره و الهام ملک‌زاده. (۱۳۸۸). «بهداشت و اقدامات خیریه‌ی بهداشتی در دورهی رضا شاه». *فصلنامه‌ی تاریخ اسلام و ایران*. س ۱۹. د جدید. ش ۳ (پیاپی ۷۹). دانشگاه الزهرا.
- اشراقی، فیروز. (۱۳۷۸). *اصفهان از دید سیاحان خارجی*. اصفهان: آتروپات.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن بن علی. (۱۳۶۷). *مرآت‌البلدان*. به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران.
- افاضلی، اکبر. (۱۳۷۳). *توشه‌ای از تاریخ گلپایگان و مردم آن*. تهران: ایجد.
- پولاک، یاکوب ادوارد. (۱۳۶۸). *سفرنامه‌ی پولاک؛ ایران و ایرانیان*. ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.
- دیولافوا، ژان. (۱۳۷۸). *سفرنامه‌ی مادام دیولافوا (ایران و کلد، شوش)*. ترجمه‌ی ایرج فره‌وشی. تهران: قصه‌پرداز.
- رجایی، عبدالمهدی. (۱۳۸۳). *تاریخ اجتماعی اصفهان در عصر ظل‌السلطان از نگاه روزنامه‌ی فرهنگ اصفهان*. اصفهان: دانشگاه اصفهان.

- _____ (۱۳۸۷). **تحولات عمران و مدیریت شهری اصفهان در دوره‌ی پهلوی اول (۱۳۲۰-۱۳۰۴)**. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- _____ ساتن، الول. [بی‌تا]. **رضا شاه کبیر یا ایران نو**. ترجمه‌ی عبدالعظیم صبوری. تهران: چاپ افست علمی.
- _____ سعادت، ابراهیم. (۱۳۷۰). **تاریخ پیشرفت‌های پزشکی در ۷۰ سال اخیر از ۱۳۰۰ الی ۱۳۷۰**. تهران: مؤلف.
- _____ سلطانزاده، حسین. (۱۳۶۵). **مقدمه‌ای بر تاریخ شهر و شهرنشینی در ایران**. تهران: آبی.
- _____ فوریه، ژرار. (۱۳۶۳). **سه سال در دربار ایران**. ترجمه‌ی عباس اقبال. تهران: علمی.
- _____ کاظمیان، غلامرضا و نوید سعیدی رضوانی. (۱۳۸۳). **امکان‌سنجی واگذاری وظایف جدید به شهرداری‌ها**. تهران: سازمان شهرداری‌ها و دهیاری‌ها.
- _____ محبوبی اردکانی، حسین. (۱۳۷۰). **تاریخ مؤسسات تمدنی جدید در ایران**. تهران: دانشگاه تهران.
- _____ نیامی، علی. (۱۳۴۹). **مدیریت شهری، شهرداری در ایران**. تهران: بازرگانی.
- _____ محسنی، منوچهر. (۱۳۷۵). **مبانی آموزش بهداشت**. تهران: طهوری.

نشریات

- _____ **اخگر**. (۱۳۰۷/۸/۱۶). س ۱. ش ۴۸.
- _____ (۱۳۰۹/۸/۱۹). س ۲. ش ۴۵۷.
- _____ (۱۳۰۷/۸/۲۳). س ۱. ش ۱۳.
- _____ (۱۳۱۱/۱۱/۲۴). س ۵. ش ۸۲۱.
- _____ (۱۳۱۱/۳/۲۶). س ۴. ش ۷۵۶.
- _____ (۱۳۰۹/۱۰/۸). س ۲. ش ۴۸۵.
- _____ **انجمن بلدیة**. (۱۳۲۵). س ۱. ش ۴.
- _____ **انجمن مقدس ملی اصفهان**. (۱۳۳۵). س ۱. ش ۴۶.
- _____ **بلدیة**. (۱۳۰۰). ش ۳.

اسناد منتشر نشده

- سند شماره‌ی ۵/۱۳۵/۲۶/۱/۹۴. تاریخ ۱۳۰۴/۱۱/۲۰. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- سند شماره‌ی ۶/۲۴/۱۶/۲/۱۶۳. تاریخ ۱۳۰۵/۹/۱۹. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- سند شماره‌ی ۶/۳۲/۱۷/۳/۲۰۷. تاریخ ۱۳۰۶/۷/۲۰. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- سند شماره‌ی ۶/۴۳/۲۰/۱/۱۴۹. تاریخ ۱۳۰۶/۱۰/۲. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- سند شماره‌ی ۷/۱۳۵/۲۴/۱/۳۳. تاریخ ۱۳۰۹/۳/۲۷. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- سند شماره‌ی ۱۰/۱۷۵/۲۵/۱/۵. تاریخ ۱۳۱۴/۴/۶. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- سند شماره‌ی ۱۰/۱۳۰/۳/۱/۱۴. تاریخ ۱۳۱۴/۷/۲. مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی ایران.
- سند شماره‌ی ۲۹۳۳۲۰۴۶. تاریخ ۱۲۹۳/۷/۱۶. مرکز اسناد ملی ایران.
- سند شماره‌ی ۲۹۳۲۸۹۳۳. تاریخ ۱۳۱۱/۱/۱۷. مرکز اسناد ملی ایران.
- سند شماره‌ی ۳۵۰۹۲۶۱. تاریخ ۱۳۱۸/۵/۱۳. مرکز اسناد ملی ایران.

اسناد منتشر شده

- *اسنادی از انجمن‌های بلدی، تجار و اصناف (۱۳۲۰ - ۵۱۳۰۰ ش.)*. (۱۳۸۰). به کوشش رضا مختاری اصفهانی. تهیه و تنظیم معاونت خدمات مدیریت و اطلاع‌رسانی دفتر رئیس جمهور. تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سند شماره‌ی ۴۷. اسناد ریاست جمهوری. [بی‌تا].
- سند شماره‌ی ۱۲۰. اسناد ریاست جمهوری. تاریخ ۱۳۰۹/۵/۲۳.
- سند شماره‌ی ۱۸۳. اسناد ریاست جمهوری. تاریخ ۱۳۱۱/۱۲/۸.
- *اسناد بلدیة و شهرداری اصفهان از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی*. (۱۳۹۱). گردآوری دیبا هاشمی فشارکی. اصفهان: سازمان فرهنگی تفریحی شهرداری اصفهان.
- سند شماره‌ی ۵۹. اسناد بلدیة اصفهان. تاریخ ۱۳۱۱/۹/۲۸.
- سند شماره‌ی ۶۰. اسناد بلدیة اصفهان. تاریخ ۱۳۱۱/۱۰/۲۱.
- سند شماره‌ی ۶۳. اسناد بلدیة اصفهان. تاریخ ۱۳۱۱/۱۱/۲۰.
- سند شماره‌ی ۷۱. اسناد بلدیة اصفهان. تاریخ ۱۳۱۵/۶/۱۶.
- سند شماره‌ی ۷۸. اسناد بلدیة اصفهان. [بی‌تا].

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۱۴، زمستان ۱۳۹۳

اوضاع سیاسی کردستان از مرگ نادر تا اواخر زندیه (سال‌های ۱۱۶۰ - ۱۲۰۰ ه.ق)

جهانبخش ثواقب^۱
پرستو مظفری^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۸/۷

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۴/۴

چکیده

در پی مرگ نادر شاه افشار، ایالت کردستان به مرکزیت سنندج که خاندان متنفذ و محلی اردلان بر آن حکومت می‌کردند، همچون بسیاری از ایالات دستخوش تغییر و تبدیل قدرت از سوی مدعیان حکومت ایران شد. همچنین، شرایط راهبردی این ایالت در همسایگی عثمانی زمینه را برای دخالت‌های مکرر باعالی از طریق سرحدداران آنان (بابان‌ها) فراهم کرد. نبودن حکومتی یکپارچه و متمرکز در ایران به گسترش دامنه‌ی نفوذ عثمانی‌ها منجر شد؛ به

۱. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه لرستان. Jahan_savagheb@yahoo.com

۲. کارشناس ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه لرستان

طوری که در همین دوره، چندین بار حکومت کردستان از خاندان اردلان گرفته شد و به دست پاشایان شهرزور و سلیمانیه اداره گردید. محدوده‌ی زمانی پس از مرگ نادر تا سال‌های پایانی حکومت زندیه (سال‌های ۱۱۶۰-۱۲۰۰ه.ق)، به دلیل حوادث و دگرگونی‌های آن یکی از دوره‌های پرحادثه در تاریخ کردستان است. در پژوهش حاضر، دلیل و چگونگی تحولات سیاسی کردستان، نقش و عملکرد حکام اردلان در این تحولات و روابط و مناسبات آنان با صاحبان قدرت در این دوره را بررسی و علل ناآرامی‌های این ایالت را مشخص می‌کنیم. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که بحران خلاء قدرت پس از مرگ نادر و نبودن حکومتی یکپارچه و مقتدر در ایران، سیاست‌های نادرست برخی حکام اردلان در این دوره، روابط نامناسب میان خاندان زندیه و خاندان اردلان و رقابت پاشایان بایان برای سلطه بر کردستان، از جمله علل مهم ناآرامی‌های کردستان در این برهه بوده‌اند.

واژگان کلیدی: کردستان، بنی اردلان، زندیه، بایان‌ها، حسنعلی خان، خسرو خان، کریم خان زند.

۱. مقدمه

پس از مرگ نادر شاه افشار، ایران بار دیگر وارد دوره‌ای از آشوب و بحران شد. بخشی از این ناآرامی‌ها پیامد عملکرد نادرست جانشینان نادر و اختلافات داخلی آنان بود. عدم وجود جانشینی لایق و اختلافات خانوادگی افشاریه پس از نادر به ظهور مدعیان قدرت در سراسر ایران منجر شد. کریم خان زند، آزاد خان افغان و علیمردان خان بختیاری از چهره‌های شاخص این جریان بودند. با توجه به اوضاع نابسامان سیاسی ایران و چرخش قدرت میان رقبای مذکور، بسیاری از خوانین و رؤسای محلی نیز در پی تثبیت و حفظ



قدرت خود برآمدند؛ از این رو، در این گیرودار، تغییر مواضع متعدد از سوی آنان امری طبیعی و آشکار بود. یکی از پیامدهای این تغییر مواضع، کشیده شدن دامنه‌ی آشوب و ناامنی به ولایات و ایالات مختلف بود. یکی از این ایالات که بنا بر موقعیت جغرافیایی و سیاسی خود در این مقطع زمانی تحت تأثیر خلاء قدرت مرکزی، عرصه‌ی تاخت و تاز سپاه رقیبان تاج و تخت ایران و دست‌نشانندگان آنان قرار گرفت، کردستان به مرکزیت سنندج بود که خاندان اردلان بر آن حکمرانی می‌کردند. سابقه‌ی حکومت خاندان اردلان در این منطقه به دوره‌ی ایلخانان مغول بازمی‌گردد. موقعیت خاص ایالت کردستان موجب شد که در سراسر حیات سیاسی بنی‌اردلان، قلمرو حکومتی آنان کانون توجه صاحبان قدرت مرکزی در ایران قرار گیرد. مقارن با ظهور سلسله‌ی زندیه نیز در این ایالت، خاندان متنفذ و محلی اردلان حکومت می‌کردند. هدف اصلی ما در این مقاله، بررسی اوضاع سیاسی کردستان ایران در این دوره و نحوه‌ی تعاملات خاندان اردلان با دولت مرکزی زندیه است تا بتوانیم به پرسش‌های زیر پاسخ‌های مناسبی دهیم:

۱. علل ناآرامی‌های کردستان در فاصله‌ی پس از مرگ نادر تا اندکی پس از

مرگ کریم خان زند چه بوده است؟

۲. چرا کریم خان زند پس از تثبیت قدرت، از حکام بابان در برابر والیان اردلان

حمایت کرد؟

این پژوهش را با رویکردی توصیفی-تحلیلی سامان داده‌ایم و برای دستیابی به گزارش‌های تاریخی آن، به وقایع‌نگاری‌های رسمی، تواریخ محلی مورخان گُرد و پژوهش‌های جدید مربوط به موضوع مراجعه کردیم. با وجود گزارش‌های روایی پراکنده و چند اثر تألیفی در مورد کردها، مناسبات حکومت محلی اردلان با دولت مرکزی ایران در محدوده‌ی زمانی این پژوهش چنانکه لازم است، بررسی نشده است. هادیان (۱۳۸۹) در پژوهشی درباره‌ی تاریخ و جغرافیای کردستان، شرحی از دوران سروری خاندان اردلان را از آغاز تا پایان قاجاریه ارائه داده و اشاره‌ای به وضع این ایالت در دوره‌ی زندیه کرده است. او در پایان‌نامه‌ی دکترای خود (۱۳۹۱)، جایگاه و کارکرد نخبگان گُرد را در دولت مرکزی با مقایسه‌ی دوره‌ی صفویه و قاجاریه بررسی کرده که گستره‌ی وسیعی از همه‌ی



طوایف و رجال گُرد در همه‌ی بخش‌های کشور و انواع خدمات آن‌ها را در بیش از چهار سده دربر می‌گیرد. مقاله‌ای که او و استادان راهنمایش (کجباف، دهقان‌نژاد و هادیان، ۱۳۹۰) از این پژوهش استخراج و چاپ کرده‌اند، به همان نحو، تبیین و مقایسه‌ی کارکرد نخبگان سیاسی و ایلی گُرد در دوره‌های صفوی و قاجار است. مظفری (۱۳۸۹) در رساله‌ی کارشناسی ارشد خود، مناسبات والیان اردلان کردستان را با حکومت مرکزی قاجار بررسی کرده و براساس آن، با راهنمایی استادان خود (بهرامی و مظفری، ۱۳۹۰)، کارکرد، تقسیمات و ساختار تشکیلاتی والی‌نشین اردلان در عهد قاجار را به‌عنوان موضوع مقاله برگزیده است. کجباف، میرجعفری و نوری (۱۳۹۰) در مقاله‌ی مشترک خود، روابط سیاسی والی‌نشینان اردلان با حکومت صفویه را بررسی کرده‌اند که مروری شتابزده بر این رابطه در محدوده‌ی زمانی بیش از دو سده است و بیشتر بر مبنای گزارش بدلیسی انجام شده است. هیچ‌یک از این پژوهش‌ها به‌طور خاص دوره‌ی مورد نظر در پژوهش حاضر را دربر نمی‌گیرند؛ از این رو، در این مقاله، در راستای هدف تعیین شده و متفاوت با پژوهش‌های بالا، به بازکاوی مناسبات یک دولت محلی با دولت مرکزی ایران در برهه‌ای خاص می‌پردازیم و عوامل ناآرامی‌های این ایالت را در این دوره تحلیل می‌کنیم.

۲. اوضاع سیاسی کردستان از سال ۱۱۶۰-۱۱۶۵ه.ق

در اواخر پادشاهی نادر شاه افشار، سبحان‌وردی خان ماموئی والی و بیگلربیگی کردستان^۱ بود. وقتی کارگزار نادر (میرزا محمدتقی از سادات گلستانه) برای وصول مالیات و

۱. ولایت کردستان در اقلیم چهارم و حدودش به عراق عرب، عراق عجم، خوزستان، آذربایجان، دیاربکر و [دیار] ربیع پیوسته بود. دارالملک این ولایت، اردلان بود؛ ولایتی که به داشتن قصبات آباد و قلاع رفیع موصوف بود و ساکنانش به کمال شجاعت و بهادری شهره بودند (مستوفی بافقی، ۱۳۹۰: ۳۴۳). صاحب شرفنامه در توصیف حدود کردستان، ابتدای آن را از هرمز بر ساحل دریای هند ذکر کرده که به خطی مستقیم تا ولایت ملاطبه و مرعش امتداد یافته است. در جانب شمالی این خط، ولایت فارس، عراق عجم، آذربایجان و ارمن و در سمت جنوبی آن دیاربکر، موصل و عراق عرب قرار داشت (بدلیسی، ۱۳۷۷: ۱۳-۱۴). در سده‌ی یازدهم هجری، کردستان شانزده شهر و ولایت و دو قلعه‌ی رفیع داشت که عبارت بودند از: اردلان، آلان، البیشر، چمچال، حسبنان، حسن‌آباد، دربند تاج‌خاتون، دزیل، دینور، سلطان‌آباد، شهرزور، قلعه‌ی بهار (مدت‌ها دارالملک سلیمان شاه، والی کردستان، بود)، قلعه‌ی هرسین، کنگور، کرمان‌شاهان، کرند، خوشان و وسطام (مستوفی بافقی، ۱۳۹۰: ۳۴۳-۳۴۶). یکی از سیاحانی که در سده‌ی



وجوہات تعیین شده بر والی مذکور در حال انجام مأموریت بود و می‌خواست زر به خزانه‌ی کلات بفرستد، خبر قتل نادر همه‌جا پیچید. پس از قتل نادر (۱۱۶۰ه.ق)، حسنعلی‌خان با کمک اهالی سنندج و اردلان، سبحان‌وردی‌خان را برکنار کرد و خود بیرق استقلال در کردستان برافراشت (گلستانه، ۱۳۹۱: ۱۳۳ و ۱۶۷؛ پری، ۱۳۸۱: ۳۵-۳۶). مقارن با سال ۱۱۶۲ه.ق، حسنعلی‌خان اردلان پیرو فرمان حکومتی ابراهیم شاه افشار، حاکم بلامنازع کردستان شد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۴). دوره‌ی حکمرانی وی یکی از پرحادثه‌ترین ادوار تاریخ کردستان است. حسنعلی‌خان پس از انسجام داخلی قدرت خود در سنندج^۱ و استحکام قلاع نظامی، با بهره‌گیری از شرایط داخلی ایران آن دوره و ازهم‌پاشیدگی سپاه نادری «ده دوازده هزار نفر از افغان و ازبگ و فیروز کوهی و چرداوری و کلیایی» را دور خود جمع کرد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۴). به روایت گلستانه، حسنعلی‌خان «با بیست هزار لشکر جرّار از قزلباش و کرد و افغان قیام و به فرمان‌فرمایی آن مملکت و دیار اشتغال داشت» (گلستانه، ۱۳۹۱: ۱۵۰). به پشتوانه‌ی همین نیروی بسیار و اقتدار نظامی، حسنعلی‌خان که از رأی و تدبیر نیز برخوردار بود و اکنون به قدرتی بلامنازع در غرب کشور مبدل شده بود (گلستانه، ۱۳۹۱: ۱۵۳)، به درخواست کمک مهرعلی‌خان تکه‌لو برای مصاف با کریم‌خان‌زند در سال ۱۱۶۳ه.ق پاسخ مثبت داد. مهرعلی‌خان تکه‌لو حکمران قلمرو علی‌شکر (همدان) پس از چندین نبرد با کریم‌خان‌زند، شکست خورد و در قلعه‌ی ولاشگرد در محاصره‌ی نیروهای زندیه بود که برادرش عبدالغفار خان را برای جلب حمایت حسنعلی‌خان «والی الکاء اردلان» روانه کرد (همان: ۱۵۰، ۱۵۹). کریم‌خان با اعلان جنگ حسنعلی‌خان همراه برادرش اسکندر در رأس ارتشی در ملایر برای رویارویی با والی

۱. یازدهم ه.ق از کردستان دیدن کرده بود، در سیاحت‌نامه‌ی خود از نه ایالت تشکیل‌دهنده‌ی کردستان نام می‌برد که عبارت‌اند از: ارض‌روم، وان، هکاری، دیاربکر، جزیره، موصل، عمادیه، شهرزور و اردلان (چلبی، ۱۳۶۴: ۸۱-۸۲). در گذشته، کردستان جزو ولایت جبال محسوب می‌شد. مورخان قدیم سایر بلاد جبال و کردستان را به مدی (ماد) معین کرده‌اند که در آن زمان دو مدی بود؛ یکی مدی کبیر که شامل کردستانات و اکناف و اطراف آن و اکباتان یا همدان کنونی (پایتخت آن) بود و دیگری مدی صغیر یا آتروپاتن که آذربایجان کنونی است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۹؛ اعتمادالسلطنه، ۱۳۶۸: ۴/۲۰۶۴-۲۱۶۶).

۲. گلستانه درباره‌ی شهر سنندج می‌گوید که به کردستان و اردلان مشهور است (گلستانه، ۱۳۹۱: ۱۳۳) و در جای دیگر می‌نویسد: «سنندج مشهور به سنه و اردلان است» (همان: ۱۵۰).



کردستان رفت. نتیجه‌ی این نبرد پیروزی غرورآمیز حسنعلی خان، قتل بیش از ۳۶ نفر از بزرگان و معاریف زندیه (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۴۹) و آغاز شکل‌گیری کینه و دشمنی میان خاندان اردلان و خاندان زندیه بود؛ دشمنی که پس از تشکیل حکومت توسط زندی‌ها تداوم یافت و تأثیرات منفی آن، براساس گزارش‌های منابع تاریخی، در مواردی بر روابط طرفین کاملاً مشهود است. والی فاتح اردلانی که مهرعلی خان تکه‌لو را از حصار نیروهای زندیه رها کرده بود، فاتحانه با غنایمی فراوان به سنندج بازگشت (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۴؛ مستوره، ۲۰۰۵: ۱۱۴). هنوز مدتی از بازگشت او سپری نشده بود که گزارشی از دست اندازی‌های لشکر حاکم کرمانشاه، امام قلی خان زنگنه، به اطراف و اکناف کردستان منتشر شد. این اقدام موجب برافروخته شدن خشم حسنعلی خان شد و از کردستان در رأس نیروهای خود عازم مقابله شد و در بیلاور، دو سپاه جنگیدند (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۱۶؛ گلستانه، ۱۳۹۱: ۱۵۴-۱۵۹). در این رویارویی، نیروهای امام قلی خان از سپاه والی کردستان شکست سنگینی خوردند. والی پس از کسب غنایم و سلطه بر بخشی از متصرفات خان زنگنه، حکامی از جانب خود بر کرمانشاه، ملایر، سنقر، گلپایگان، بروجرد، کزاز و فراهان گماشت (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۱۶؛ مصنف، ۲۵۳۶: ۴۸؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۴۹).^۱ در این دوره‌ی زمانی، دو حادثه‌ی مهم «درگیری اردلان‌ها و بابان‌ها» و «لشکرکشی کریم‌خان‌زند به کردستان»، بر وضعیت حکومت اردلان‌ها و اوضاع کردستان تأثیر گذاشت.

۱-۲. نبرد اردلان و بابان برای کنترل شهرزور

در بحبوحه‌ی نابسامانی‌های ایران مرکزی که حسنعلی خان در غرب مدعی نداشت و گستره‌ی نفوذش از غرب به صفحات جنوب غربی درحال پیشروی بود، سلیمان پاشا^۲، پاشای مخلوع بابان، در اواخر سال ۱۱۶۳ه.ق به دربار او پناه آورد تا شاید به‌واسطه‌ی

۱. مردوخ و مصنف رویارویی والی اردلان و حاکم کرمانشاه را پیش از درخواست کمک مهرعلی خان تکه‌لو و

رویارویی با سپاه زندیه و اردلان می‌دانند.

۲. مصنف نام این پاشا را خالد پاشا ذکر کرده است.

توانایی نظامی والی پرآوازه‌ی کردستان، موقعیت ازدست‌رفته‌اش را بازیابد (مصنف، ۲۵۳۶: ۴۸-۴۹). بابان‌ها (کردهای کرمانجی ساکن سلیمانیه) که گاهی نیز به صورت بیه (به‌به) نوشته می‌شوند، همچون اردلان‌ها از خاندان‌های متنفذ محلی در جنوب کردستان بزرگ و البته تازه‌تر از اردلان‌ها بودند. آنان از اعقاب طایفه‌ی نورالدینی‌های پژدر و از کردهای سوران بودند که در اواخر سده‌ی هفدهم میلادی (یازدهم هجری قمری)، عثمانی‌ها آنان را به‌منظور توازن قوا در برابر حکومت دست‌نشانده‌ی اردلان در همجواری مرزهای ایران علم کردند (زکی بیگ، ۱۳۸۱: ۲۴۶؛ بابانی، ۱۳۷۷: ۲۶۴؛ صدیق، ۱۳۷۸: ۷۱۳). آنان همچون همتایان اردلانی خود در برابر دولت مرکزی موظف به پرداخت مالیات، حمایت نظامی از مرکز در مواقع نیاز و مرزبانی بودند (نیکیتین، ۱۳۶۶: ۲۵۲). حکام بابان ابتدا لقب میر داشتند؛ اما بعدها بابعالی به دلایل سیاسی و بیشتر برای کم کردن شأن و مقام سلاطین ایران به امرای سرحدی خود عنوان و لقب پاشا بخشید (مردوخ، ۱۳۷۹: ۶۹؛ سلطانی، ۱۳۷۲: ۳۵/۲). خاستگاه نخست پاشایان بابان فلاچوالان^۱، یکی از شهرهای ایالت شهرزور^۲ بود؛ اما در سال ۱۲۰۲ ه.ق (۱۷۸۶ م)، ابراهیم پاشا، یکی از پاشایان مقتدر بابان، در غرب شهرزور شهری بنا کرد که به افتخار سلیمان پاشا، حکمران وقت بغداد، سلیمانیه نام گرفت و از آن زمان به بعد پایتخت بابان‌ها شد (روحانی، ۱۳۶۹: ۱۲۶).

در برابر تلاش و طلب یاری سلیمان پاشا از والی کردستان، سلیم پاشا، حکمران جدید بابان، طی چندین نامه و اعزام هیئت و سفرای مختلف، حسنعلی خان را برای اصلاح ذات‌البین یا عدم دخالت در امور داخلی سلیمانیه ترغیب کرد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۵). با وجود تلاش برخی از بزرگان دستگاه خاندان اردلان پس از شور و مشورتی طولانی، والی کردستان مطمئن از قدرت نظامی خود و مغرور از پیروزی‌های پی‌درپی، برای حمایت از

۱. قلعه‌ی چوالان (غفاری، ۱۳۶۹: ۳۶۵).

۲. شهرزور، خاستگاه اولیه‌ی حکومت طایفه‌ی اردلان، در «این زمان به منطقه‌ی وسیعی اطلاق می‌شد که در شمال به اربیل و در جنوب شرقی به همدان متصل می‌شد؛ منطقه‌ای پهناور بادش‌های وسیع و کوهستانی زیبا و تسخیرناپذیر با دره‌های ژرف که به آنان جلوه‌ای از استحکام و استواری بخشیده بود» (اردلان، ۱۳۸۷: ۳۳-۳۴). در مختصر مفید آمده است: شهرزور از توابع اردلان است و اردلان از توابع کردستان (مستوفی بافقی، ۱۳۹۰: ۳۴۵).

پاشای مخلوع بابان، وارد جنگ شد. در اولین تلاقی دو طرف در جلگه‌ی مریوان، سپاه اردلان شکست سنگینی خورد و حسنعلی خان که به‌سختی از مهلکه جان سالم به‌در برده بود، پشیمان از عملکرد خود به سنندج بازگشت (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۲۰؛ گلستانه، ۱۳۹۱: ۱۶۰، ۱۶۵-۱۵۸). در پی تعقیب او، نیروهای بابان وارد سنندج شدند و سلیمان پاشا نیز همچون حامی خود فراری شد. سلیم پاشا به انتقام اقدام والی، به غارت و چپاول سنندج پرداخت و نزدیک به یک سال آن را در اشغال خود داشت. در این فاصله، علاوه‌بر تخریب و ویرانی سنندج، بسیاری از بزرگان و خانواده‌های معتبر و مهم شهر نیز به سلیمانیه، کوی و حریر کوچ کردند (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۲۰).

۲-۲. لشکرکشی انتقام‌آمیز کریم خان زند به کردستان

حسنعلی خان پس از یک سال دوری از صحنه‌ی سیاست، بار دیگر توانست به حکومت کردستان دست یابد. هنوز مدتی از حضور دوباره‌اش در کردستان نگذشته بود که به‌دلیل اختلافات داخلی برخی از بزرگان حکومتی‌اش، از جمله ابراهیم بیگ و کیل با او، بار دیگر سنندج دستخوش آشوب و ناامنی شد. ابراهیم بیگ و کیل که نقش مهمی در شکست والی در برابر نیروهای سپاه بابان داشت، با بازگشت والی دیگر جایی برای خود در میان نزدیکان حسنعلی خان نمی‌دید (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۱)؛ از این رو، در نامه‌ای به کریم خان زند و ایل زنگنه، ضمن شرح وضعیت متزلزل حسنعلی خان و اوضاع نابسامان سنندج، آنان را برای گرفتن انتقام شکست پیشین خود از والی و تسخیر پایتخت اردلان‌ها، به لشکرکشی تحریک کرد. با ورود نیروهای خان زند و متحدانش (بیش از ده‌هزار نفر) به سنندج در رمضان ۱۱۶۴ه.ق، حسنعلی خان که دید «شکست و خرابی بی‌اندازه دست داده و اوراق کار او از رونق و شیرازه افتاده» (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۲۱) و یارای مقابله با سپاه زند را در خود ندید، فرار را بر قرار ترجیح داد و در قلعه‌ی قراتوره حصاری گشت و در این بین، از طریق برخی از چهره‌های مذهبی نامه‌هایی برای برقراری صلح و دفع هر نوع جنگ و درگیری نظامی به حضور خان زند فرستاد. او حتی به نشانه‌ی این تحکیم مودت، برقراری پیوند سببی بین دو خاندان را پیشنهاد کرد؛ «اما کریم خان گوش به او هام نکرده و می‌گوید: ما به



عزم انتقام به ولایت او می‌رویم [...] منتقم حقیقی انتقام به‌دست ما داده بدین حرف‌های حيله آمیز فسخ اراده‌ی خود نخواهیم کرد» (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۷).

کریم خان در ابتدای حضور خود در کردستان، برای دستیابی به والی متواری اردلان تلاش زیادی کرد. با ناکامی سپاهیان او در این مأموریت، «نایره‌ی خشم کریم خانی شعله‌ور شد. اکثر بیوتات و عمارات و مساجد و مدارس، از آن شراره محترق آمد و بناهای عظیم با خاک یکسان شد» (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۲۴؛ گلستانه، ۱۳۹۱: ۱۷۹). اقدام وی در به آتش کشیدن این شهر، کینه‌ی میان این دو خاندان را عمیق‌تر کرد (وقایع‌نگار کردستانی، ۱۳۸۴: ۱۰۸؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۵؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۱)؛ بنابراین، حسنعلی خان در بازگشت به سنندج و مشاهده‌ی پریشانی آن سامان، به درگاه آزاد خان افغان که در آذربایجان علم حکومت برافراشته بود، روی آورد و کمر به اطاعت وی بست. درست در این زمان، سلیم پاشا، حاکم شهرزور و سلیمانیه، ضمن پی‌گیری حوادث کردستان، نظر آزاد خان افغان را به خود جلب کرد. سلیم پاشا به‌دلیل کینه‌ی دیرینه از والی اردلان، توانست با پرداخت مبلغی به آزاد خان، علاوه‌بر اسیر کردن حسنعلی خان، فرمان ایالت کردستان را از خان افغان به نام خود دریافت کند. حسنعلی خان هفت ماه پس از اسارت در قلعه‌ی قلاچوالان، به دست سلیم پاشا کشته شد (مصنف، ۲۵۳۶: ۴۹؛ سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۴۶؛ پری، ۱۳۸۱: ۲۶۸).^۱ در این میان، در نقل و انتقال قدرت شهرزور و سلیمانیه، سلیم پاشا از حکومت عزل شد. کریم خان زند این فرصت را مغتنم شمرد و بار دیگر به کردستان بی‌سر و سردار حمله کرد (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۲۵؛ مصنف، ۲۵۳۶: ۵۰). تداوم این آشفتگی‌ها مردم کردستان را به حمایت از کریم خان‌بن عباسقلی خان اردلان برانگیخت. حکومت این والی اردلانی که کمتر از یک سال (۱۱۶۴-۱۱۶۵ ه.ق) طول کشید، پیامدی جز تشدید نابسامانی‌ها نداشت. در نحوه‌ی عملکرد بد او همان بس که مصنف می‌گوید «خاک بر سر کردستان که کریم خان [اردلان] هم در او به امر حکومت پرداخت و آتش به جان خود و خان و مان عالمی انداخت» (مصنف، ۲۵۳۶: ۵۰).

۱. سنندجی تاریخ این واقعه را سال ۱۱۶۷ ق ذکر کرده است و مستوره و منابع دیگر سال ۱۱۶۴ ه.ق. به نظر می‌رسد گزارش مستوره به حقیقت نزدیک‌تر باشد.



۳. اوضاع سیاسی کردستان از سال ۱۱۶۵-۱۱۹۳ه.ق

اوضاع سیاسی کردستان در این محدوده‌ی زمانی در دو مرحله‌ی «مقارن شکل‌گیری حکومت زندیه» و «دوره‌ی حکومت کریم خان زند»، به شرح زیر قابل بررسی است:

۳-۱. کردستان در آستانه‌ی تشکیل حکومت زندیه (۱۱۶۵-۱۱۷۶ه.ق)

خلاء سیاسی پس از مرگ کریم خان بن عباسقلی خان، کردستان را که به ویرانه‌ای تبدیل شده بود، در کانون توجه خسرو خان دوم اردلان قرار داد. خان‌زاده‌ی جوان اردلان که این زمان بیش از بیست سال نداشت، با وجود سن کم و نداشتن تجربه‌ی کافی، مدعی بی‌هماورد امر حکومت‌داری و سلطه بر اوضاع سیاسی کردستان شد (قاضی، ۱۳۸۷: ۵۹). درست مقارن این دوران، کریم خان زند که طی یک سال گذشته، نسبت به رقبای خود پیشرفت قابل توجهی کرده بود، به‌عنوان وکیل‌الدوله در اصفهان منصوب شد. دوره‌ی اول حکمرانی خسرو خان که خودسرانه و بدون پشتیبانی خارجی بر سر کار آمده بود، زیاد طول نکشید و نتوانست در برابر دخالت چندباره‌ی پاشایان بایان قدرت اردلان‌ها را حفظ کند. سلیم پاشا که سال‌ها چشم طمع به خاک کردستان دوخته بود، توانست در سال‌های ۱۱۶۶-۱۱۷۰ه.ق، به‌مدت چهار سال بلامنازع در سنندج حکومت کند^۱ (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۲۸). همان‌گونه که پیش‌تر اشاره کردیم، صحنه‌ی سیاسی ایران در این زمان جولانگاه کریم خان زند و رقبای دیگرش، از جمله محمدحسن خان قاجار، بود. خان جوان اردلان در اندیشه‌ی احیای قدرت بنی‌اردلان صلاح خود را در نزدیکی به محمدحسن خان قاجار دید و توانست با حمایت او در برابر رقبای بابانی خود حکومت کردستان را بار دیگر در سال ۱۱۷۰ه.ق به‌دست گیرد (مصنف، ۲۵۳۶: ۶۰). بدین ترتیب، وی بار دوم و در سایه‌ی حمایت خاندان قاجار در سنندج به قدرت رسید. به نوشته‌ی پری، پس از قتل حسنعلی خان به‌دست سلیم پاشا، عوامل والی مقتول طغیان کردند. سلیمان پاشای بابان هجوم آورد و سلیم پاشا را ناگزیر کرد که در صدد پناهندگی و استمداد از محمدحسن خان قاجار در

۲. سنندجی دوره‌ی حکومت سلیم پاشا را یک سال و آغاز فرمانروایی خسرو خان را سال ۱۱۶۸ه.ق می‌داند. وقایع‌نگار کردستانی و مردوخ نیز که احتمالاً روایت خود را در این مورد از اثر وی برگرفته‌اند، همین نظر را دارند.

مازندران برآید؛ اما اقداماتش در این راه ناکام ماند؛ زیرا خسرو خان اردلان، نواده‌ی سبحان‌وردی خان، چندین سال بود که از خدمتگزاران و نزدیکان معتمد خان قاجار محسوب می‌شد و اطمینان یافته بود که از جنایات سلیم پاشا انتقام گرفته می‌شود و منظورش برآورده خواهد شد. در این نوشته، خسرو خان در محرم سال ۱۱۶۸ ه.ق (۱۷۵۴م)، با تأیید عموم مردم و حمایت خان قاجار، به‌عنوان والی در سنندج به حکومت رسید (پری، ۱۳۸۱: ۲۶۸).

برابر گزارش مورخان محلی، محمدحسن خان برای تقویت امور خسرو خان و مقابله با نافرمانی‌های احتمالی برخی از مخالفان داخلی، از جمله خاندان و کیلی، عباس خان شاهسون را با دویست نفر سواره‌ی خود به مقرر حکومتش فرستاد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۴). و کیلی‌ها از خاندان‌های قدیمی در کردستان بودند که پس از اردلان‌ها دومین خاندان قدرتمند در حوزه‌ی فرمانروایی آنان به‌شمار می‌آمدند. خاندان و کیلی در طی دوران حضور خود در دستگاه اداری - سیاسی اردلان‌ها ایفاگر وظایف متعددی بودند و نقش مهمی در تحولات قدرت در سده‌های دوازدهم و سیزدهم هجری در کردستان ایران داشتند (بهرامی و مظفری، ۱۳۹۰: ۶۵-۶۶).

لشکرکشی‌های مکرر به سنندج و دست‌به‌دست گشتن قدرت میان اردلان‌ها و بابان‌ها، نتیجه‌ای جز ویرانی و آشفته‌گی برای کردستان، به‌ویژه سنندج، نداشت. خسرو خان در اولین اقدام خود برای سروسامان دادن به اوضاع داخلی و مرمت خرابی‌ها، بیشتر مردم را به قلعه‌ی حسن‌آباد فرستاد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۴؛ مستوره، ۲۰۰۵: ۱۳۲). این قلعه یکی از پایتخت‌های چهارگانه بود که پیش از بنای شهر سنندج در سال ۱۰۴۶ ه.ق، در کنار قلاع زلم، پلنگان و مریوان در طی سده‌های گذشته، تختگاه اسلاف خسرو خان بود. هنوز دو سال از شروع آبادانی سنندج نگذشته بود که در سال ۱۱۷۲ ه.ق، آزاد خان افغان به تحریک سلیمان پاشا بابان که عشایر او در حوالی و حواشی کردستان علف‌خواری می‌کردند و خسرو خان به ایشان دست‌درازی می‌کرد، تسخیر قلعه‌ی حسن‌آباد و سنندج را در برنامه‌ی خود قرار داد (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۳۴)؛ در نتیجه، آزاد خان سنندج را محاصره کرد. پس از چندین درگیری مختصر و شکست لشکر آزاد خان، نیروهای اردلانی طی دوازده روز

قلعه‌داری، مانع ورود نیروهای مهاجم به شهر شدند. طی این مدت، خسرو خان با اعزام سفیری، مهاجمان را به خروج از سنندج تشویق کرد (مصنف، ۲۵۳۶: ۶۲). این لشکرکشی برای آزاد خان نتیجه‌ای نداشت و وی بدون رسیدن به مقصود، پس از دوازده روز محاصره، سنندج را ترک کرد.

۲-۳. اوضاع داخلی کردستان در دوره‌ی کریم خان زند (۱۱۷۶-۱۱۹۳ه.ق)

دوران حمایت محمد حسن خان از والی جوان اردلان دیری نیامید و در یک نبرد داخلی در استرآباد، کشته شد. با کشته شدن محمد حسن خان، خسرو خان دریافت که کریم خان زند از او به دلیل داشتن روابط نزدیک با خان قاجار و اطاعت از وی، آزرده‌خاطر است (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۱)؛ از این رو، با جمع‌آوری سپاه و استحکام باره و قلعه، خود را برای هر نوع رخداد احتمالی آماده کرد و کوشید از طریق راهبرد دیپلماسی، با سازش و نزدیکی به خان زند که اکنون وارث تاج و تخت ایران شده بود، حکومت خود را تداوم بخشد. پیرو این سیاست‌ها، در سال ۱۱۷۳ه.ق که موکب و کیل‌الرعیان از چمن سلطانیه گذشت، «محض اظهار عبودیت و انقیاد، پسرش احمد خان را با تقدیمات شایان به دربار کریم خان روانه نمود» (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۲)؛ وقایع‌نگار کردستانی، ۱۳۸۴: ۱۱۰)؛ بدین ترتیب، حکومت خسرو خان با ارسال خلعت و فرمان کریم خان، با کمال آرامش تا اواخر سال ۱۱۷۶ه.ق پایدار ماند. در همین دوران، سلیمان پاشا با نیروهای بابان پس از یک حمله‌ی نافرجام به کردستان، به دربار کریم خان پناهنده شد. شاه ایران که با لقب و کیل‌الرعیان بر امور سلطه‌ی کامل یافته بود، والی اردلان را به شیراز احضار کرد و سلیمان پاشا را به‌عنوان حکمران جدید کردستان روانه‌ی سنندج کرد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۶؛ پری، ۱۳۸۱: ۲۷۰). بی تردید اختلافات دیرینه میان زندها و اردلان‌ها و وابستگی اردلان‌ها به خاندان قاجار، در برتری دادن پاشایان بابان بر والیان اردلان از سوی خان زند بی‌تأثیر نبوده است. مؤلف تاریخ گیتی‌گشا در حوادث سال ۱۱۷۲ه.ق، از پیوستن حاکم بغداد و سلیمان پاشا، پاشای کردستان بابان به کریم خان زند و اظهار اطاعت آنان سخن می‌گوید و تأکید می‌کند که سرداران و گردنکشان آن زمان یکی بعد از دیگری از در اخلاص و اطاعت نسبت به خان

زند درآمدند (موسوی نامی، ۱۳۶۸: ۴۷). وی روایت می‌کند که ولایت کردستان بابان مدت‌ها تحت نفوذ دولت عثمانی بود و سلیمان پاشا، حاکم این ولایت، به دلیل رنجشی که از دربار عثمانی پیدا کرد، به کریم خان زند متوسل شد. او حتی پس از رفع سوء تفاهمش با دربار عثمانی، همواره خود را از چاکران دربار خان زند می‌دانست (همان: ۶۷).

سلیمان پاشا پس از شش ماه حکومت در کردستان ایران، با سپاهی مرکب از اردلان و بابان برای تسخیر شهرزور روانه شد و پس از بیرون راندن احمد پاشا بابان، حاکم دست‌نشاندهی وزیر بغداد، بر امور آنجا تسلط یافت. این سلطه دیری نپایید و وزیر بغداد در واکنش به دست‌اندازی‌ها، در رأس نیرویی بیست‌هزار نفری برای تنبیه سلیمان پاشا به سوی کردستان روانه شد (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۷). سلیمان پاشا در این نبرد شکست خورد و پس از این شکست، حکومتش در کردستان دوام چندانی نیافت و شبانه به دست فقیه ابراهیم نامی، از اهالی اردلان، کشته شد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۳). با قتل سلیمان پاشا، خلعت و فرمان حکومت از سوی وکیل‌الرعا یا به نام پسرش علی خان صادر شد. حکومت پاشای جدید تا سال ۱۱۷۹ ه. ق ادامه داشت. ناتوانی او در اداره‌ی امور و یا شاید پذیرفته نشدن بابان‌ها از سوی اهالی اردلان^۱، برخی از بزرگان دستگاه اردلان را وادار کرد که در قالب هیئتی به شیراز بروند و انتصاب مجدد خسرو خان اردلان را که در دربار کریم خان به سر می‌برد، درخواست کنند (وقایع‌نگار کردستانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱). کریم خان زند همواره با گروگانان دربندش رفتاری شایسته داشت و متناسب با همین رفتار، خسرو خان توانست در حلقه‌ی نزدیکان کریم خان نفوذ کند و با جلب نظر او به خود، تاحدی روابط طرفین را بهبود بخشد. خسرو خان در مدت اقامت سه‌ساله‌ی خود در شیراز، نه همچون یک گروگان، بلکه به‌عنوان یکی از والیان چهارگانه‌ی ایالات بزرگ ایران، در ردیف سایر بزرگان دربند وکیل، از امتیازات خاصی در دربارش برخوردار بود و علاوه‌بر زندگی در خانه‌ی مجلل، روزانه مقرری برای امرار معاش دریافت می‌کرد (اردلان، ۱۳۸۷: ۱۴۰). با بازگشت خسروخان، پسرش احمد خان به‌رسم گرو و دراصل برای ضمانت رفتار والی اردلان، در

۱. «مردم کردستان را حالتی است که با حاکم بیگانه اختلاط نخواهند و راستی به‌جای نخواهند آورد» (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۳۹).

دربار وکیل ماند (اردلان، ۱۳۸۷: ۱۴۵). از این تاریخ (۱۱۸۰ه.ق)، دوره‌ی سوم حکومت خسرو خان در کردستان شروع شد. این دوره که تا پایان سقوط زندیه طول کشید، آخرین دوره‌ی حیات سیاسی خان مقتدر اردلان نیز بود. در این دوره، دو مسئله‌ی مهم قابل طرح است؛ در بعد داخلی، برنامه‌های عمرانی حاکم اردلان در ایالت تحت حاکمیت خود و در بعد منطقه‌ای، ورود حاکم اردلان در درگیری نیروهای ایران و عثمانی.

۱-۲-۳. اقدامات عمرانی خسرو خان در کردستان

خسرو خان در دوره‌ی سوم حکومت خود، به توسعه‌ی اقتصادی و اجتماعی سنندج و توابع آن پرداخت. کشمکش‌ها و درگیری‌های طولانی مدت که پیش‌تر توضیح دادیم، تصویری از تخریب و آشفته‌گی را از سنندج به‌جا گذاشته بود. کوچ اجباری و غیراجباری بسیاری از مردم شهر به سرزمین بابان و مناطق دیگر، بایر ماندن بسیاری از زمین‌های کشاورزی و تخریب قنات‌ها و منابع آبی ضربه‌ی ویرانگری به مهم‌ترین قطب اقتصادی منطقه، یعنی کشاورزی و دامداری، وارد کرده بود؛ از این‌رو، خسرو خان در اولین اقدام خود برای ساختن دوباره‌ی سنندج، همکاری اتباع خود را طلبید. پیرو فرمان صادره از دارالایاله‌ی سنندج، بسیاری از مهاجرین، از جمله متمولین و ثروتمندان شهر که در این راه سرمایه‌ی آنان می‌توانست نقش مهمی در آبادسازی سنندج داشته باشد، به کردستان بازگشتند. از اقدامات دیگر والی، تعمیر قلعه‌ی حکومتی، بنای دارالایاله (عمارت بیرونی) که بعدها تالار تیوله نامیده شد و یک حمام، یک مسجد و چهار باغ را دربر می‌گرفت، ایجاد عمارت و تالار موسوم به خسرویه و بناهای دیگر بود (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۳؛ وقایع‌نگار کردستانی، ۱۳۸۴: ۱۱۱). خسرو خان از ابتدای ورودش تا سال ۱۱۹۱ه.ق، «به عدالت‌گستری و رعیت‌پروری به‌سر برد [...] همه از محنت سفر آسوده و بی‌خوف و خطر بر بستر استراحت نمودند. گفتی که زمان صاحب‌الزمان است که بدین گونه خلقی در مهد امن و امان است» (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۴۰). به دلیل این عملکرد والی و رفتارهای عامه‌پسند و دور از نخوت او، کردهای اردلانی به وی لقب خان‌درویش دادند (بابانی، ۱۳۷۷: ۵۱). آرامشی که

خان درویش در طی این یک دهه برای اتباعش رقم زده بود، به درازا نکشید و بار دیگر به دلیل اختلافات ایران و عثمانی برهم خورد.

۲-۲-۳. حضور نیروهای اردلان در نبرد ایران و عثمانی

مقارن با دوره‌ی سوم حکمرانی خسرو خان بزرگ، در سرزمین بابان اداره‌ی امور در دست محمد پاشا بابان بود. درگیری‌های دربار عثمانی طی این یازده سال در جبهه‌ی اروپا، مجالی برای دخالت در امور ولایات شرقی امپراتوری و مناطق سرحدی ایران نمی‌داد. در این وضعیت، برای محمد پاشا بابان فرصتی ایجاد شد که با استفاده از ضعف درونی عمر پاشا، وزیر بغداد که پاشایان بابان مستقیم از آن فرمان می‌بردند، به دربار کریم خان نزدیک شود تا شاید خود را از یوغ وابستگی به بغداد برهاند. عمر پاشا که نمی‌توانست نسبت به این نافرمانی‌ها بی‌اعتنا باشد، سعی کرد با برانگیختن اختلافات خانوادگی و تحریک برادران او، احمد پاشا و محمود پاشا، مانع تسلط ایران بر قلمرو بابان شود (اردلان، ۱۳۸۷: ۱۵۵؛ موسوی نامی، ۱۳۶۸: ۶۷). محمد پاشا که در برابر حملات برادرانش تاب مقاومت نیاورد، به دربار کریم خان پناه برد. کریم خان نیز برای کنترل شهرزور و انتصاب مجدد محمد پاشا، در سال ۱۱۸۷ه.ق. علیمراد خان زند را به مأموریت فرستاد. وی پس از استقرار محمد پاشا، به شیراز بازگشت (قاضی، ۱۳۸۷: ۶۲). گزارش تاریخ‌گیتی‌گشا اندکی با گزارش‌های مورخان محلی متفاوت است. در این گزارش آمده است که پس از مرگ سلیمان پاشا، برادرش محمد پاشا هم از روش او، یعنی تبعیت از خان زند پیروی کرد؛ به همین دلیل عمر پاشا از رفتار وی بدگمان شد و او را از حکومت کردستان برکنار کرد و برادرش محمود پاشا را به جای او منصوب کرد. طولی نکشید که حاکم جدید نیز از در اخلاص نسبت به کریم خان درآمد و حتی از خان زند علیه دولت عثمانی یاری طلبید. کریم خان هم علیمراد خان را به فرماندهی سپاهی منصوب کرد که از اهالی گروس و صاین قلعه و انگوران و مراغه تشکیل شده بود و او را به کمک محمود پاشا فرستاد؛ در نتیجه جنگ شدیدی بین علیمراد خان و سپاهیان دولت عثمانی که به یاری پاشای جدید آمده بودند در گرفت. با اینکه در ابتدای کارزار، پیروزی از آن سپاه علیمراد خان بود، با

اسیر شدن وی به دلیل مستی، سپاه بی‌سردارش پراکنده شدند. کریم خان جبران این شکست، نظر علی خان زند را مأمور کردستان کرد که تا حدود بغداد پیش راند (موسوی نامی، ۱۳۶۸: ۶۷-۶۸).

براساس روایات مورخان محلی، تا سال ۱۱۹۱ه.ق، کریم خان زند مجبور شد در حمایت از دست‌نشانده‌ی خود، محمد پاشای بابان و دراصل برای حفظ کنترل شهرزور، چندین بار دیگر فرمان لشکرکشی به کردستان بابان را صادر کند؛ اما در سال ۱۱۹۱ه.ق، به دلایلی که بر ما روشن نیست، محمد پاشا نسبت به ایران تغییر موضع داد و به عثمانی پیوست. گرچه هیچ گزارشی در منابع محلی از دلیل پیوستن او به دربار عثمانی منعکس نشده است، به نظر می‌رسد که تطمیع مالی محمد پاشا به وسیله‌ی حسن پاشا، والی کرکوک و موصل و اشتراکات مذهبی بنی‌بابان که کسی جز سلطان عثمانی را به مرجعی نمی‌پذیرفتند، در این تصمیم بی‌تأثیر نبوده است (اردلان، ۱۳۸۷: ۱۶۶). نویسنده‌ی گلشن مراد که این واقعه را در سال ۱۱۹۲ه.ق ذکر کرده، در دلیل این تغییر موضع، به این عبارت بسنده کرده است که «محمد پاشای بابان که از فیض مراتب حق‌شناسی بهره و از بخشش نعمت سپاسگزاری نصیبی نداشت، در این سال حقوق عنایات خاقانی و رسوم شکرگزاری احسانات سلطانی را بر طاق نسیان گذاشت و با وکلای دولت روم طریق موافقت و با امنای قرین‌الشوکت این مرز و بوم راه مخالفت پیش گرفت» (غفاری، ۱۳۶۹: ۳۶۵). عمر پاشا، والی بغداد، با استقبال از این قضیه، حکومت قلعه‌ی چوالان را به محمد پاشا داد و برادر او احمد پاشا را عزل کرد. احمد پاشا ناگزیر به کارگزاران دولت کریم خان روی آورد و نزد خسرو خان اردلان گریخت و از او کمک خواست. خسرو خان نیز از حدود مراغه و قشون اردلان با فراهم کردن پنج‌هزار نیرو به کمک احمد پاشا رفت (همان: ۳۶۵). محمد پاشا پس از دریافت کمک نظامی از حسن پاشا، در رأس سپاهی دوازده‌هزار نفری در بهار سال ۱۱۹۱ه.ق، به خاک اردلان تجاوز کرد. وی در اولین پیشروی خود، بانه، سقز و قسمتی از مریوان را اشغال کرد (قاضی، ۱۳۸۷: ۶۴-۶۵؛ مستوره، ۲۰۰۵: ۱۴۱). خسرو خان که مورد حمله‌ی غافلگیرانه‌ی متحد دیرین کریم خان زند قرار گرفته بود، برای جلوگیری از ادامه‌ی

پیشروی‌های بابان‌ها، در رأس سپاهی^۱ عازم جلگه‌ی مریوان شد. وی در یک نبرد نابرابر، شکست سهمگینی خورد و بسیاری از بزرگان و سرشناسان سپاهش کشته شدند (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۴؛ مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۵۸-۳۵۹؛ غفاری، ۱۳۶۹: ۳۶۶). انتشار خبر این شکست، کریم خان زند را برای انتقام از خیانت مذبحانه‌ی محمد پاشا مصمم کرد. وی سپاهی به فرماندهی کلبعلی خان زند، علیمراد خان زند و ذوالفقار خان، حاکم خمسه، روانه‌ی کردستان کرد تا با همراهی خان اردلان به کردستان بابان لشکرکشی کنند. محمد پاشا نیز این خبر را به عمر پاشا رساند و با رایزنی وی، سلطان عثمانی طی فرمانی بیشتر والیان و حکام عثمانی را مأمور یورش به ایران کرد. با تلاش عمر پاشا، لشکری به تعداد ۴۲ هزار نفر فراهم شد که با آنچه خود محمد پاشا داشت، به پنجاه هزار نفر رسید (غفاری، ۱۳۶۹: ۳۶۶-۳۶۷؛ قاضی، ۱۳۸۷: ۶۶؛ مستوره، ۲۰۰۵: ۱۴۴). لشکر اعزامی کریم خان در نخستین اقدام، نیروهای اشغالگر را از سقز و بانه بیرون راند. محمد پاشا که توان مقابله در خود نمی‌دید، به سوی شهرزور عقب‌نشینی کرد. والی اردلان که در پی وی بود، او را از شهرزور فراری داد. در سمت دیگر نیز سپاه زند تا کرکوک را کشتار و غارت کردند و احمد پاشا را به حکومت قلعه‌ی چوالان گماشتند. در این بین، پیامی از دربار کریم خان، مبنی بر توقف پیشروی‌ها و بازگشت نیروها به کردستان، رسید. ظاهراً بابعالی در پی برقراری صلحی با دربار ایران بود (قاضی، ۱۳۸۷: ۶۶؛ غفاری، ۱۳۶۹: ۳۶۷-۳۶۸). به دلیل عدم توافق طرفین در این مذاکرات، بار دیگر لشکر زند که در آن موقع به حوالی کرمانشاه رسیده بود، به دستور وکیل‌الرعا یا با همراهی سپاهیان اردلان روانه‌ی قلمرو بابان شد. این بار سپاهیان از شهرزور تا کرکوک را کشتار و غارت کردند و گروه بسیاری را به اسارت گرفتند (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۶۰). خسرو خان پس از آزادسازی بسیاری از اسرا، تعدادی از خانواده‌های ثروتمند بابان را به کردستان ایران کوچاند. پس از فرار محمد پاشا، برادرش احمد پاشا با اظهار پیروی از دولت ایران، توسط خسرو خان در شهرزور مستقر شد (قاضی، ۱۳۸۷: ۶۸). این آخرین لشکرکشی والی اردلان تا پایان مرگ وکیل‌الرعا یا بود.

۱. قاضی تعداد این سپاه را پنج هزار نفر ذکر کرده است.

۴. اوضاع کردستان پس از مرگ کریم خان زند (۱۱۹۳ه.ق)

پس از مرگ کریم خان در سال ۱۱۹۳ه.ق، به این دلیل که نزدیکان و وابستگان او حکومت جانشین تعیین شده‌ی او را نپذیرفتند، بار دیگر ایران پس از دو دهه امنیت و آرامش، توسط مدعیان تاج و تخت کیانی به آشوب کشیده شد. به دلیل گستره‌ی این آشوب‌ها، کردستان چندین بار همچون بسیاری از ولایات دیگر دستخوش قتل و غارت کسانی چون علیمیرادخان زند و جعفر خان زند شد. تحولات داخلی سنندج و رویارویی بزرگان خاندان و کیلی در برابر خسرو خان، در شدت بخشیدن به وخامت این وضعیت بی‌تأثیر نبودند؛ به طوری که توطئه‌های محمدرشید بیگ و کیل به‌عنوان نفر دوم دستگاه اردلان با همکاری برخی از نزدیکانش، علیمیراد خان زند را که مدتی یک‌ه‌تاز عرصه‌ی قدرت در میان اعضای دیگر خاندان زند بود، به خلع قدرت والی اردلان از حکومت تحریک کرد (سنندجی، ۱۳۷۵: ۱۵۵؛ قاضی، ۱۳۸۷: ۷۰-۷۱). به نظر می‌رسد که خسرو خان پس از مرگ کریم خان سعی می‌کرد استقلال خود را در برابر زندیه حفظ کند؛ زیرا در گزارشی آمده است که در سال ۱۱۹۴ه.ق، وی و محمد خان، پسر اسماعیل والی لرستان فیلی، هنگام حرکت علیمیرادخان از اصفهان، از همراهی با او خودداری کردند و والی لرستان ضمن ارسال عریضه‌ای، از علیمیراد خان عذرخواهی کرد و حدود صد رأس مادیان و یک‌هزار رأس گوسفند به رسم پیشکش نزد خان زند فرستاد. علیمیراد خان با ارسال نامه و خلعت برای والی لرستان و پسرش این عذرخواهی را پذیرفت؛ ولی تصمیم گرفت برای گوشمالی خسرو خان که حتی پس از آن رفتار اقامی برای جلب نظر علیمیراد خان نکرده و از آمدن به دیدار وی نیز خودداری کرده بود، لشکرکشی کند؛ اما حوادثی که در همدان و اصفهان برای علیمیراد خان رخ داد، او را از این تصمیم منصرف کرد (غفاری، ۱۳۶۹: ۵۴۳-۵۴۴). علیمیراد خان برای حفظ پیوند والی اردلان، برادر وی رضاقلی خان را که به‌دست محمداصداق خان در شیراز زندانی بود، آزاد کرد و او را همراه با خلعت و تدارکات شایان برای خسرو خان، به کردستان فرستاد. چون علیمیراد خان با وجود این اقدام، تغییری در رفتار خسرو خان ندید، تصمیم گرفت او را تنبیه کند و محمدجعفر خان را در رأس نیرویی



(در سال ۱۱۹۶ه.ق) برای این کار و نیز دفع سرکشی عبدالله پاشای بابان^۱ فرستاد (همان: ۶۵۰). با نزدیک شدن این لشکر به همدان، عبدالله پاشا سنقر را ترک کرد و به سوی قلعه‌ی چوالان راهی شد و رضاقلی خان، برادر خسرو خان که با والی میان‌هی خوبی نداشت، از فرصت استفاده کرد و با همراه ساختن جمعی از کردهای اردلان تصمیم گرفت خسرو خان را دستگیر کند. والی اردلان که از دو سو درگیر شده بود، ناگزیر با تعدادی اندک از خواص نزدیک خود از بی‌راهه کردستان را ترک کرد، به اصفهان آمد و در اصطبل خاصه پناه گرفت. او پس از چندی، به شفاعت برخی از بزرگان دولت، توانست به حضور خان زند برسد و از عملکرد خود عذرخواهی کند و با اینکه مورد بخشش واقع شد، تا شش ماه دستور خاصی درباره‌ی وی صادر نشد. وی هم‌روزه بدون هیچ تشریفات، تنها با یک نفر شاطر و یک پیشخدمت به دولت‌خانه می‌رفت؛ تا اینکه به وساطت رکن‌الدوله قلی خان زنگنه اجازه یافت با رعایت تشریفات در حاشیه‌ی مجلس خان زند حضور یابد. پس از رفتن خسرو خان از کردستان، مدتی محمدجعفر خان به انتظام امور آن ایالت پرداخت (همان: ۶۵۱-۶۵۲).

گرچه این انفصال از قدرت طولانی‌مدت نبود و خسرو خان بار دیگر به حکومت کردستان دست یافت، تداعی‌کننده‌ی رفتار و کیل در سال‌های پیش و پس از استقرار قدرتش بود تا باری دیگر روابط میان خاندان زند و خاندان اردلان را سردتر کند. به دلیل رفتارهای خسرو خان، از جمله درگیری با الله‌قلی خان زنگنه بیگلربیگی کرمانشاه، دست‌اندازی به نواحی همدان و کرمانشاه و اطاعت نکردن وی از کارگزاران زندیه، جعفر خان زند هم که پس از علیمراد خان به سلطنت رسیده بود، نسبت به وی آزرده‌خاطر شد و تصمیم گرفت او را برکنار کند. خسرو خان اردلان با جعفر خان بنای ناسازگاری گذاشت و به دشمنی با خان زند برخاست. او با کمک خواستن از حکام گروس و خمسه، با فوجی کثیر از کردها در حمایت اسماعیل خان، برادرزاده‌ی کریم خان، با جعفر خان جنگید و لشکر او را شکست داد. اسماعیل خان که از جانب جعفر خان حکومت همدان را داشت، سر به شورش برداشت و به سنندج رفت و از والی کردستان کمک خواست. بدگمانی و

۱. عبدالله پاشا با ترفندی عباسقلی خان، حاکم سنقر را کشته و محل و اموال او را تصرف کرده بود.



ستیزه‌جویی جعفر خان با حاکم کردستان، یکی از عوامل حمایت خسرو خان از اسماعیل خان است (شیرازی، ۱۳۶۵: ۵۵-۵۷؛ غفاری، ۱۳۶۹: ۷۰۹-۷۱۲؛ ملک، ۱۳۸۳: ۴۷۰-۴۷۱، ۴۹۶). بدین ترتیب، تا پایان حیات سیاسی علیمراد خان در سال ۱۱۹۹ه.ق و لشکرکشی‌های دوگانه‌ی جعفر خان زند به کردستان، خسرو خان به‌رغم اختلافات خانوادگی و توطئه‌های خاندان وکیل، در راستای تحکیم قدرت خود در بحبوه‌ی ناامنی‌ها و حفظ کردستان، به دفع تجاوز برخی از همسایگان خود، از جمله الله‌قلی خان زنگنه، برآمد که «به ادعای سلطنت پای در میدان جلادت نهاد» (مستوره، ۲۰۰۵: ۱۵۵؛ بابانی، ۱۳۷۷: ۵۲؛ غفاری، ۱۳۶۹: ۷۰۱-۷۰۲). وی پس از این پیروزی، از اواخر سال ۱۱۹۹ه.ق، مانند بسیاری دیگر از سران طوایف و رؤسای عشایر، از هرج و مرج داخلی ایران بهره برد و به توسعه‌ی جغرافیایی قابل توجهی دست یافت (مصنف، ۲۵۳۶: ۷۵).

با ظهور آقامحمد خان قاجار در سال ۱۲۰۰ه.ق در افق سیاسی-نظامی صفحات غربی ایران، والی کردستان در اوج اقتدار بی‌سابقه‌ی بنی‌اردلان، برخلاف ادعای برخی از مورخان محلی چون سنندجی که وی را به اندیشه‌ی دستیابی به حکومت ایران متهم می‌کنند، به فرمانبرداری از خان قاجار گردن نهاد (وقایع‌نگار کردستانی، ۱۳۸۴: ۱۱۶-۱۱۷). وی که امیدی به آشتی با خاندان زند نداشت، اسلحه و غنایمی را که در جنگ همدان به‌دست آورده بود، نزد آقامحمد خان فرستاد و پیوند خود را با او مستحکم کرد (ملک، ۱۳۸۳: ۴۹۶). شاید وابستگی و آشنایی دیرین میان اردلان‌ها و قاجارها و کینه‌ی دیرینه از خاندان زندیه از مهم‌ترین دلایل چرخش خسرو خان به مهم‌ترین رقیب قدرت در برابر مدعیان خاندان زند باشد. پس از مرگ خسرو خان در سال ۱۲۰۶ه.ق، حکومت خاندان اردلان پس از سقوط زندیه ادامه یافت (مردوخ، ۱۳۷۹: ۳۷۱). براساس گزارشی که در رستم/تواریخ آمده است، آقامحمد خان در ده سال توانست نواحی مختلف کشور را تصرف کند. او در سومین سال آمدنش، همدان، کرمانشاهان، عراق، قلمرو علی‌شکر، کردستان و لرستان را تسخیر کرد (آصف، ۱۳۵۲: ۴۵۵). با وجود برجیده شدن بساط بسیاری از حکومت‌های ملوک‌الطوایفی، اردلان‌ها با حفظ روابط با خاندان قاجار، ضمن

کسب مشروعیت از وارثان قدرت زندیه، توانستند نزدیک به یک سده، هم‌زمان با سلاطین قاجاریه، به حکومت خود در کردستان تا سال ۱۲۸۴ ه.ق ادامه دهند.

۵. نتیجه‌گیری

تحولات داخلی ایران در محدوده‌ی زمانی پس از مرگ نادر شاه افشار تا اواخر زندیه (۱۱۶۲-۱۲۰۰ ه.ق)، برای کردستان پیامدهای متعدد اقتصادی، سیاسی و اجتماعی داشت. لشکرکشی‌های مکرر مدعیان قدرت برای تأمین هزینه‌ی جنگ‌هایشان، فشار بار مالی را که از دوره‌ی نادر شاه بر دوش اتباع اردلان بود، بیشتر کرد. همچنین، تخریب‌های ناشی از این لشکرکشی‌ها به از بین رفتن قسمت وسیعی از اراضی کردستان و ضربه به مهم‌ترین رکن اقتصادی منطقه، یعنی کشاورزی و دامداری، منجر شد. این مسئله روند رکود اقتصادی در منطقه را تندتر کرد. چشم‌انداز خلاء قدرت سیاسی در ایران مرکزی و سیاست‌های متغیر و نامشخص مدعیان قدرت باعث شد بسیاری از امتیازات و حقوق موروثی والیان اردلان نادیده گرفته شود و عرصه‌ی سیاست داخلی سنندج به صحنه‌ی کشمکش قدرت میان اردلان و بابان، یعنی مهم‌ترین رقیب دیرینه‌ی آنان در آن سوی مرزها، تبدیل شود. با استقرار رسمی قدرت زندها، حمایت کریم خان زند از بابان‌ها به دلایلی، از جمله اختلافات دیرینه با خاندان اردلان، تداوم یافت. پیامد حضور بابان‌ها که برای مردم اردلان حاکمانی بیگانه محسوب می‌شدند و با فرهنگ و ویژگی‌های جامعه‌ی کردستان ایران آشنایی چندانی نداشتند، مهاجرت اجباری خانواده‌هایی از طبقات مختلف جامعه و از بین رفتن بخشی از سرمایه‌های مادی و معنوی را در پی داشت. برقراری مقطعی آرامش سیاسی در دوره‌ای از حکومت کریم خان زند و حضور خسرو خان در رأس قدرت اردلان، تاحدودی کردستان را در مسیر پیشرفت اقتصادی و اجتماعی قرار داد. قصد نهایی زندها برای حذف خاندان اردلان و روابط نه‌چندان مناسب زندها و اردلان‌ها از یک‌سو و گسستگی قدرت در حکومت زندیه پس از کریم خان از سوی دیگر، باعث شد اردلان‌ها در اوایل سده‌ی سیزدهم هجری، برای پیوستن به خاندان قاجار کمترین تردیدی به خود راه ندهند و با آنان نظاره‌گر سقوط یکی دیگر از حکومت‌های مرکزی در ایران باشند.

منابع

- آصف، محمدهاشم (رستم‌الحکما). (۱۳۵۲). *رستم‌التواریخ*. چ ۲. تهران: امیرکبیر.
- اردلان، خسروین محمدبن منوچهر (مصنف). (۲۵۳۶). *لسب‌التواریخ*. تهران: کانون انتشارات خانوادگی اردلان.
- اردلان، شیرین. (۱۳۸۷). *خاندان کرد در تلافی امپراطوری‌های ایران و عثمانی*. ترجمه‌ی مرتضی اردلان. تهران: تاریخ ایران.
- اردلان، ماه‌شرف خانم (مستوره). (۲۰۰۵). *تاریخ‌الاکراد*. با مؤخره‌ی میرزا علی‌اکبر وقایع‌نگار. ویرایش جمال احمدی آیین. اربیل: نارس.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان. (۱۳۶۸). *مرآة‌البلدان*. به کوشش عبدالحسین نوایی و میرهاشم محدث. تهران: دانشگاه تهران.
- بابانی، عبدالقادرین رستم. (۱۳۷۷). *سیرالاکراد در تاریخ و جغرافیای کردستان*. به کوشش محمدرئوف توکلی. چ ۲. تهران: توکلی.
- بدلیسی، شرف‌خان‌بن شمس‌الدین. (۱۳۷۷). *شرفنامه: تاریخ مفصل کردستان*. به کوشش ولادیمیر ولیامینوف زرنوف. ج ۱. تهران: اساطیر.
- بهرامی، روح‌الله و پرستو مظفری. (۱۳۹۰). «کارکرد، تقسیمات و ساختار تشکیلاتی والی‌نشین اردلان در عهد قاجار». *پژوهش‌های تاریخی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان*. د جدید. س ۳. ش ۲ (پیاپی ۱۰). صص ۵۱-۷۲.
- پری، جان. ر. (۱۳۸۱). *کریم خان زند: تاریخ ایران بین سال‌های ۱۷۴۷-۱۷۷۹م*. ترجمه‌ی علی محمد ساکی. تهران: آسونه.
- چلبی، اولیا. (۱۳۶۴). *کرد در تاریخ همسایگان*. ترجمه‌ی فاروق کیخسروی. ارومیه: صلاح‌الدین ایوبی.
- روحانی، بابا مردوخ (شیوا). (۱۳۷۱). *تاریخ مشاهیر کرد*. به کوشش ماجد روحانی. ج ۳. تهران: سروش.
- زکی بیگ، محمدامین. (۱۳۸۱). *زبده‌ی تاریخی کرد و کردستان*. ترجمه‌ی یدالله روشن اردلان. تهران: توس.
- سلطانی، محمدعلی. (۱۳۷۲). *جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان (ایلات و طوایف کرمانشاهان)*. مقدمه‌ی عبدالحسین نوایی. چ ۲. تهران: سها.



- سندجی، میرزا شکرالله. (۱۳۷۵). **تحفه‌ی ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان**. تصحیح، مقابله و تحشیه‌ی حشمت‌الله طیبی. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- شیرازی، ابن عبدالکریم علی‌رضا. (۱۳۶۵). **تاریخ زندیه (جانشینان کریم خان زند)**. مقدمه و تصحیح ارنست بیئر. ترجمه‌ی غلامرضا وره‌رام. تهران: گستره.
- صدیق، صفی‌زاده بورکه‌ایی. (۱۳۷۸). **کرد و کردستان**. تهران: آتیه.
- قاضی، ملا محمدشریف. (۱۳۸۷). **زبدۀ‌التواریخ سنندجی در تاریخ کردستان**. به کوشش محمدرئوف توکلی. ج ۲. تهران: توکلی.
- غفاری کاشانی، ابوالحسن. (۱۳۶۹). **گلشن مراد**. به کوشش غلامرضا طباطبایی مجد. [تهران]: زرین.
- کجباف، علی‌اکبر؛ دهقان‌نژاد، مرتضی و کوروش هادیان. (۱۳۹۰). «تبیین و مقایسه‌ی کارکرد نخبگان سیاسی و ایلی‌گُرد در دوره‌های صفوی و قاجار». **مجله‌ی پژوهش‌های تاریخی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان**. د جدید. س ۳. ش ۳ (پیاپی ۱۱). صص ۲۹-۵۸.
- کجباف، علی‌اکبر؛ میرجعفری، حسین و فریدون نوری. (۱۳۹۰). «بررسی روابط سیاسی والی‌نشینان اردلان با حکومت صفویه». **مجله‌ی پژوهش‌های تاریخی دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان**. د جدید. س ۳. ش ۱ (پیاپی ۹). صص ۱۰۹-۱۲۶.
- گلستانه، ابوالحسن‌بن محمدامین. (۱۳۹۱). **مجم‌التواریخ شامل وقایع و رویدادهای سی‌وپنج‌ساله‌ی بعد از نادر شاه و ذیل زین‌العابدین کوه‌مره ملقب به امیر در تاریخ زندیه**. به کوشش محمدتقی مدرس رضوی. ج ۴. تهران: دانشگاه تهران.
- مردوخ کردستانی، شیخ محمد. (۱۳۷۹). **تاریخ مردوخ**. تهران: کارنگ.
- مستوفی بافقی، محمدمفیدبن محمود. (۱۳۹۰). **مختصر مفید (جغرافیای ایران زمین در عصر صفوی)**. به کوشش ایرج افشار با همکاری محمدرضا ابویی مهریزی. تهران: انتشارات دکتر محمود افشار یزدی.
- مظفری، پرستو. (۱۳۸۹). **بررسی مناسبات والیان اردلان کردستان با حکومت مرکزی قاجار**. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. گروه تاریخ دانشگاه لرستان.
- ملکم، سر جان. (۱۳۸۳). **تاریخ ایران**. ترجمه‌ی میرزا اسماعیل حیرت. تهران: سنایی.



- موسوی نامی اصفهانی، میرزا محمدصادق. (۱۳۶۸). **تاریخ گیتی‌گشا در تاریخ خاندان زند**. تحریر و تحشیه‌ی عزیزالله بیات. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- نیکیتین، واسیلی. (۱۳۶۶). **کرد و کردستان**. ترجمه‌ی محمد قاضی. تهران: نیلوفر.
- وقایع‌نگار کردستانی، علی‌اکبر. (۱۳۸۴). **حدیقه‌ی ناصریه و مرآت‌الظفر در جغرافیا و تاریخ کردستان**. به کوشش محمدرئوف توکلی. ج ۲. تهران: توکلی.
- هادیان، کوروش. (۱۳۹۱). **جایگاه و کارکرد نخبگان کرد در دولت مرکزی، تبیین مقایسه‌ای دوره‌ی صفویه و قاجار**. پایان‌نامه‌ی دکتری. گروه تاریخ دانشگاه اصفهان.
- _____ (۱۳۸۹). **سده‌های سروری (نگاهی به تاریخ و جغرافیای اردلان)**. اصفهان: کنکاش.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۱۴، زمستان ۱۳۹۳

تحلیلی بر گسترش بیماری طاعون در ایران دوران فترت و تیموری (۷۳۶ - ۹۱۱ ق. / ۱۳۳۶ - ۱۵۰۶ م)

مسعود کثیری^۱
راضیه افشاری فر^۲

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۱۱/۱۵

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۲/۳۰

چکیده

دوره‌ی حکومت تیموریان در ایران، معادل با شروع دوره‌ی رنسانس و بروز یکی از اپیدمی‌های بزرگ تاریخ در اروپا است که به «مرگ سیاه» مشهور است. در طول یک و نیم قرن حکومت تیموریان، چندین اپیدمی بزرگ طاعون در ایران ظهور یافتند که آثار بدی را در تغییر بافت جمعیت ایران به وجود آوردند و مورخان متعدد آن دوره در آثار خود بدان اشاره کرده‌اند.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. masoodkasiri@gmail

۲. کارشناس ارشد تاریخ فرهنگ و تمدن اسلامی، پژوهشگر علوم تاریخی. Afshar90@yahoo.com

بررسی آثار مورخان نشان می‌دهد که برخلاف پزشکان آن زمان، مورخان چندان تفاوتی بین بیماری طاعون و وبا قائل نبودند و در نوشته‌های خود، گاه این دو بیماری را معادل هم به کار برده‌اند. بررسی زمانی و مکانی این اپیدمی‌ها نشان می‌دهد که این بیماری‌ها در مسیر جاده‌ی ابریشم به صورت خاص و در خطه‌ی شمالی کشور به صورت عام، از جهت شرق به غرب در حرکت بوده‌اند.

واژگان کلیدی: طاعون، تیموریان، وبا، هرات.

۱. مقدمه

دوره‌ی فترت از مرگ سلطان ابوسعید ایلخانی، آخرین ایلخان مغول، در سال ۷۳۶ه.ق (۱۳۳۶م) شروع شد، تا سال ۷۷۱ ه.ق (۱۳۷۰م) با قدرت گرفتن تیمور ادامه داشت، در دوره‌ی ۱۴۱ساله‌ی حکومت تیموری، با به قدرت رسیدن امیر تیمور گورکانی در شهر سمرقند (۷۷۱ ه.ق / ۱۳۷۰م) به طور رسمی آغاز شد و با سقوط هرات در سال ۹۱۲ ه.ق (۱۵۰۷م) توسط قوای ازبک پایان پذیرفت. در این پژوهش، دایره‌ی زمانی ۱۷۸ساله را بررسی می‌کنیم. از نظر جغرافیایی نیز باید در نظر داشته باشیم که در اواخر این دوره، ترکمانان قراقویونلو و آق‌قویونلو در بخش غربی ایران حکومت می‌کردند و مرزهای تیموری و ترکمانان، به صورت دائمی در حال تغییر بودند؛ بنابراین، حوزه‌ی جغرافیایی مورد بررسی در این پژوهش، کشور فعلی ایران و قسمتی از افغانستان است.

طاعون یا مرگ سیاه یک بیماری واگیر و کشنده است که توسط نوعی میکروب به نام *Pasteurella Pestiis* و از طرق مختلف، به ویژه نیش ککک به انسان منتقل می‌شود. باکتری در خون موش وجود دارد و هنگامی که ککک موش را می‌گزد، آن را دریافت و با نیش خود به انسان منتقل می‌کند. این بیماری از طرق دیگری مانند تنفس هم از انسان به انسان منتقل می‌شود و با ایجاد درد و تورم در غدد لنفاوی و سپس سردرد و خونریزی داخلی، حداکثر طی یک هفته بیمار را به کام مرگ می‌فرستد (چیت‌ساز، ۱۳۶۸: ۴۴۴).

هنگامی که این بیماری شعله‌ور می‌شد، کشتار بسیار زیادی به وجود می‌آورد؛ به طوری که کاهش نفوس و جمعیت انسانی، عوارض جبران‌ناپذیری را در عرصه‌ی اجتماعی و اقتصادی، به جای می‌گذاشت. با در نظر گرفتن این موضوع که شدت بروز بیماری در بین جوامع یکجانشین و متمدن شهری بیش از صحرانشینان بود، بروز این بیماری در طول تاریخ ایران، با کاهش جوامع شهرنشین، بافت جمعیتی ایران را به تدریج به سمت صحرانیشینی پیش برد و باعث تأثیرات منفی در فرهنگ و تمدن ایرانی شد. همه‌گیری‌های این بیماری حتی تا سال‌های اخیر هم در قسمت‌هایی از نقاط ایران مشاهده می‌شد، چنانکه در سال ۱۲۶۵ ه.ق (۱۸۴۹ م)، طاعون در بلاد کوهستانی ارومیه شیوع یافت و تنها در یک روز حدود ۴۰۰ نفر از این بیماری تلف شدند (وقایع اتفاقیه، ۱۳۷۳: ۱۲).

در این پژوهش، کوشیدیم با استفاده از روش کتابخانه‌ای و مراجعه به اسناد و نوشته‌های مورخان، ابتدا نظری کوتاه به تاریخچه و جغرافیای پزشکی بیماری طاعون در جهان و ایران بیندازیم، سپس نظر پزشکان و مورخین در مورد همه‌گیری‌های طاعون را بیان کنیم و بعد به گزارش و تحلیل همه‌گیری‌های طاعون در دوره‌ی تیموری بپردازیم. دوره‌ی تیموری را به عنوان گستره‌ی زمانی این پژوهش انتخاب کرده‌ایم؛ زیرا این دوران معادل شروع دوره‌ی رنسانس در غرب و بروز همه‌گیری‌های مرگ سیاه در اروپا است. در این پژوهش، می‌خواهیم پاسخی برای پرسش‌های زیر بیابیم:

۱. آیا بروز طاعون در ایران دوره‌ی تیموری با بروز پاندمی مرگ سیاه در اروپا، رابطه‌ی خاصی داشت؟

۲. آیا نظر مورخان و پزشکان در مورد علائم بیماری طاعون در دوره‌ی تیموری با هم منطبق بود؟

۳. آیا بروز طاعون در ایران دوره‌ی تیموری از الگوی خاصی پیروی می‌کرد؟
با جست‌وجویی که در پایگاه‌های اطلاعاتی و موتورهای جست‌وجوگر انجام دادیم، تا تاریخ ۱۵ بهمن سال ۱۳۹۲ ه.ش (۲۰۱۴ م)، پژوهشی درباره‌ی این موضوع انجام نشده است.

۲. تاریخچه و جغرافیای پزشکی طاعون در جهان و ایران

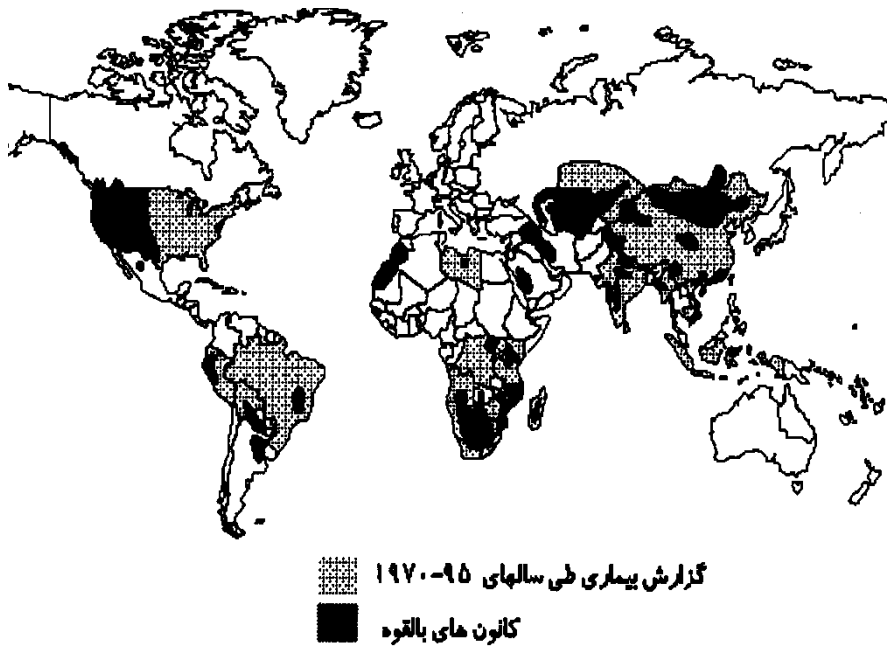
طاعون نوعی بیماری خطرناک و کشنده است که به دلیل پیشینه‌ی تاریخی‌اش لرزه بر اندام مردم، به ویژه اروپاییان می‌اندازد. اولین بار، طاعون در تورات و در سال ۱۳۲۰ ق.م در فلسطین معرفی شد و پس از آن، به دلیل اپیدمی‌های مهلک طاعون، نام این بیماری باعث احساس ترس و وحشت شد. جالب است بدانیم که در جریان پاندمی سال ۵۴۲ م، حدود صد میلیون نفر از این بیماری مردند و اپیدمی قرن چهاردهم در اروپا، جان یک سوم ساکنین آنجا را گرفت و از آن پس، این بیماری با عنوان «مرگ سیاه» شناخته می‌شد (صائبی، ۱۳۷۳: ۵۸۱).

طاعون تاکنون سه بار، به صورت جهانگیر (پاندمیک) حادث شده است؛ به طوری که اولین پاندمی ثبت شده در سال ۵۴۱ م، در مصر اتفاق افتاد و از آنجا به اروپا منتقل شد و موجب تلفات شدید و کاهش ۵۰، ۶۰ درصد جمعیت در شمال آفریقا، اروپا و مرکز و جنوب آسیا شد.

دومین پاندمی طاعون که به «مرگ سیاه» موسوم است، در سال ۷۴۷ ه.ق (۱۳۴۶ م) اتفاق افتاد و حدود ۴۰ تا ۴۵ میلیون نفر، یعنی یک سوم جمعیت اروپا را به هلاکت رساند. طاعون به وسیله‌ی موش‌های صحرایی و انسان‌های مبتلا، به آهستگی از روستایی به روستای دیگر و یا با سرعت بیشتری به وسیله‌ی کشتی، از کشوری به کشور دیگر منتشر شد. این پاندمی به مدت ۱۳۰ سال ادامه یافت و مشکلات سیاسی، فرهنگی و عقیدتی فراوانی به وجود آورد.

سومین پاندمی طاعون در سال ۱۲۷۱ ه.ق (۱۸۵۵ م)، در چین آغاز و به سایر مناطق منتقل شد. همچنان طغیان‌های کوچکی از این پاندمی که دوازده میلیون نفر از مردم هند و چین را به کام مرگ فرستاد، در نقاط مختلف جهان در جریان است.

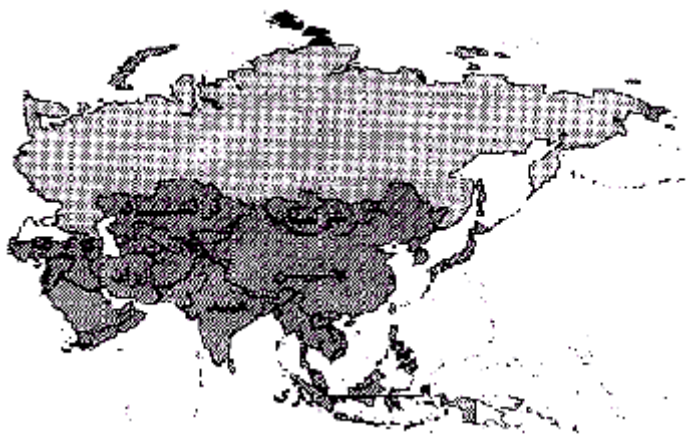
بیماری طاعون تقریباً در تمامی قاره‌های جهان یافت شده است (شکل ۱) و طاعون انسانی، همواره از بیشتر نواحی آندمیک سابق، به جز استرالیا و غرب اروپا، گزارش شده است. آخرین موارد گزارش شده از غرب اروپا که بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم بوده، به آلودگی موش‌های صحرایی و کک آن‌ها نسبت داده شده است.



شکل ۱: انتشار طاعون در سطح جهان، مقیاس ۱:۱۰۰۰۰۰۰۰۰

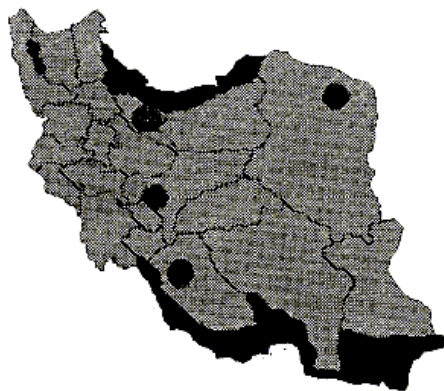
(موبدی، ۱۳۶۴: ۷۸)

کانون های طبیعی طاعون در آسیا، از کوه های قفقاز، در مجاورت رود های ولگا، دن و اورال در شوروی سابق، شرق ترکیه و شمال غربی ایران تا شرق صحرای گبی و شمال شرقی چین وسعت دارد و کانون های بیماری در استان تسینگهای، سلسله جبال شمال شرقی تبت، کوه های کونلون و پامیر، بیشتر مناطق افغانستان و ایران، جنوب غربی خلیج فارس، دریای عمان، پاکستان و شمال غربی هندوستان یافت شده است (شکل ۲). گفتنی است که کانون های مورد بحث، در اروپا و آسیا به وسیله ی موانع طبیعی و نواحی نامساعد، چنان از یکدیگر جدا شده اند که به ندرت ممکن است مبادله ای بین آنها صورت گیرد.



شکل ۲: انتشار جغرافیایی کانون‌های طبیعی طاعون در آسیا، مقیاس ۱: ۲۰۰۰۰۰۰۰
(موبدی، ۱۳۶۴: ۹۸)

این بیماری به صورت همیشگی در برخی از کشورها، مانند هندوستان، حضور دارد. در کشور ما هم این بیماری در کردستان به صورت خاموش وجود دارد؛ ولی معمولاً اولین بار توسط کشتی‌ها و در بنادر وارد می‌شود (شکل ۳).



شکل ۳: انتشار جغرافیایی چونندگان مخزن طاعون در ایران، مقیاس ۱: ۲۰۰۰۰۰۰۰
(موبدی، ۱۳۶۴: ۱۱۵)

تجربیات گذشته نشان داده است که گاهی کانون‌های فعال طاعون به مدت ده سال یا بیشتر، غیرفعال و خاموش می‌مانند و ناگهان و به صورت انفجاری، فعال و موجب ابتلاء شوندگان یا انسان می‌شوند. این واقعه بارها در بعضی از کانون‌های طبیعی رخ داده است.

۳. طاعون از دیدگاه طب سنتی

از نظر علوم پزشکی امروزی، ابتلا به میکروب طاعون و بروز بیماری، به عوامل زیاد و طرق مختلفی بستگی دارد؛ از جمله تماس با کک آلوده، تماس مستقیم با انسان‌های مبتلا به طاعون ریوی، تماس با نسوج حیوانات آلوده و محیط کشت باسیل طاعون، تماس با گربه‌های آلوده به پنومونی طاعونی و تماس با شپش و کنه‌ی آلوده. انسان با قرار گرفتن در چرخه‌ی انتقال حیوانی طاعون و یا ورود حیوانات وحشی آلوده یا کک آن‌ها به اجتماعات انسانی، به این بیماری مبتلا می‌شود. حیوانات اهلی نیز ممکن است کک آلوده به طاعون شوندگان را به منازل منتقل کنند. آلودگی شدید شوندگان شهری، موجب همه‌گیری حیوانی و انسانی طاعون می‌شود و انسان نقش میزبان اتفاقی را ایفا می‌کند (صائبی، ۱۳۷۳: ۵۸۸).

به‌طور دوره‌ای و به دلایل عمدتاً ناشناخته، ممکن است افزایش جمعیت به حد غیرطبیعی برسد و بر احتمال انتشار طاعون بیفزاید. با ازدیاد جمعیت، تماس‌ها افزایش می‌یابد و ظرفیت محل سکونت طبیعی از حد خارج می‌شود؛ بنابراین، مهاجرت‌های دسته‌جمعی و افزایش حساسیت به بیماری، تحت استرس‌های فیزیکی و تغذیه‌ای رخ می‌دهد.

در گذشته، بیماری‌های واگیردار که بسیار مردم را درگیر می‌کردند و تلفات گروهی به‌وجود می‌آوردند، در زمره‌ی وبا و طاعون پنداشته می‌شدند (تاج‌بخش، ۱۳۸۵: ۳۷۷). موارد متعددی از ظهور بیماری‌هایی چون وبا و طاعون در کتب مورخان نقل شده است که معمولاً با نام عام «امراض وبایی» خوانده می‌شدند. امراضی که بدین نام‌ها خوانده می‌شدند، در مواردی چون مهلک بودن و داشتن تلفات فراوان یا در مواردی چون مسری بودن، وجه

اشتراک داشتند. دکتر طولوزان نیز در این باره می‌پنداشت که «در تصنیفات اطبای عرب و عجم لفظ وبا شامل همه‌ی امراض عامه‌ی وبایی است» (طولوزان، ۱۳۷۵: ۹۶۳).

ابن سینا در باب طاعون بیان می‌کند که «ورمی که آن را طاعون می‌نامیم و کشنده است عبارت است از نوعی ورم که ماده‌ی به‌وجودآورنده‌ی آن به گوهری سمی تبدیل می‌شود و اندام ورم‌زده را فاسد می‌گرداند و رنگ طرف‌های نزدیک اندام ورم کرده را تغییر می‌دهد و ممکن است خون و چرک از آن بیرون آید و از راه شریان‌ها تأثیر بر قلب بگذارد که قی کردن، طپش قلب و غش کردن از نشانه‌های آن می‌باشد» (ابوعلی سینا، ۱۳۶۷: ۳۴۹). ورم‌های نزدیک پشت گوش و زیر بغل خطرناک‌تر هستند؛ زیرا به اندام‌های حساس نزدیک هستند و رنگ‌های این ورم‌ها از سرخ به زرد و سپس کبود یا سیاه به ترتیب خطرناک‌تر می‌شود (حسینی جرجانی، ۲۵۳۶: ۸۱۲).

به نظر می‌رسد که در دوران تیموری، برخلاف اطبای طب سنتی که می‌توانستند به‌طور قطعی طاعون را از وبا تشخیص دهند، مورخان چندان تفاوتی بین این دو بیماری قائل نبودند و گاهی دو بیماری را معادل هم می‌انگاشتند؛ برای نمونه، در کتاب *روضات الجنات*، در مورد بیماری که هرچند وقت یک‌بار روی می‌داد و افراد بی‌شماری را به کام مرگ می‌فرستاد، چنین آمده است: «صورت مرض آن بود که ناگاه مردم را در دسر و تب محرق می‌گرفت و بشره مقدار نخودی و یا کمتر و بیشتر بر اعضا پیدا می‌شد و بعضی هم در یک روز، بعضی دو روز و بعضی در سه روز به جوار رحمت حق می‌رفتند» (زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۹۲).

سمرقندی که یکی دیگر از مورخان این دوره است، در روایتی نسبتاً مشابه با روایت قبلی، ظاهر و نحوه‌ی بیماری را این‌گونه شرح می‌دهد: «ناگاه کسی را در دسر و تب سوزان می‌گرفت و دانه مقدار نخودی بیشتر یا کمتر به اعضا پیدا می‌آمد و بعد از یک یا دو روز به جوار رحمت ایزدی می‌پیوست» (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۴۵۲).

چنین اظهارنظرهایی، مشخص نمی‌کند که اپیدمی‌های موجود، از نوع طاعون بوده‌اند یا وبا. حتی گاهی برخی از مورخان در یک جا از هر دو بیماری نام برده‌اند؛ چنانکه نویسنده‌ی کتاب *حییب‌السیر* در مورد سرنوشت یکی از بزرگان شهر سمرقند، مولانا

جلال‌الدین محمد قاتنی، هنگام بروز بیماری، می‌نویسد: «چون مردم از وبا گریزان گشته از شهر بیرون می‌رفتند، آن جناب آن طایفه را منع می‌کرد و بالاخره علت طاعون بر وی مستولی شد و بمرد» (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۲). خواندمیر در جای دیگر، در مورد دلایل فروکش کردن بیماری در شهر اصفهان می‌گوید: «به یمن مقدم میرزا پیرمحمد، طاعون و وبا تسکین یافته و اصفهان معمور شد» (همان: ۵۷۲). نویسنده‌ی کتاب *مطلع السعدین* در بیان همه‌گیری حادث در شهر هرات، می‌نویسد:

[...] در این سال بر ارادت حضرت ذوالجلال در شهر و بلوکات، وبای عام و علت طاعون واقع شد [...] در جمادی‌الاولی و رجب این علت در شهر و بلوکات ظاهر شدن گرفت [...] و روزبه‌روز مرض و علت زیادت می‌شد. ناگاه کسی را در دسر و تب سوزان می‌گرفت و دانه مقدار نخودی بیشتر یا کمتر به اعضا پیدا می‌آمد و بعد از یک یا دو روز به جوار رحمت ایزدی می‌پیوست و بسیاری از صغار و کبار جلای وطن اختیار کرده به اطراف و اکناف بیرون می‌رفتند و بیشتر به سلامت بازمی‌گشتند و در شعبان و رمضان طغیان کرد و در شوال و ذی‌القعدة به آن قبه رسید که نقل کردند که در شهر و بلوکات یک‌روزه به ده هزار درگذشتند و العهده علی‌الراوی و گویند یک روز در شهر شمردند چهار هزار و هفتصد تابوت از دروازه‌ها بیرون بردند غیر از آنکه حملان بی‌تابوت برداشته و بسیار بر اولادگان بار کرده و در مگاک‌ها انداخته و خاک بر ایشان ریخته پنهان ساختند و همچنین در شهر به این نوع دفن کردند و در بلوکات این حالات هم به کثرت و هم به عدد زیاد از شهر بود [...] (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۵۳۶).

نویسنده در یک جمله و در مورد یک بیماری از دو واژه‌ی طاعون و وبا، هم‌زمان استفاده کرده است و از آنجا که میزان قضاوت ما گزارش‌های تاریخی است که در کتب مورخانی همچون سمرقندی، زمچی اسفزاری، میرخواند و یا واله اصفهانی آمده است، نمی‌توانیم به بیان قاطع بگوییم که کدام بیماری در حالت اپیدمی بوده است.

با در نظر گرفتن مطالعات جدید پزشکی و شواهد تاریخی موجود، درمی‌یابیم که بیماری طاعون رایج در سال ۸۳۸ ه.ق (۱۴۳۵ م) از نوع طاعون خیارکی (ظهور دانه‌های بزرگ کبودرنگ) بوده است (کاشفی، ۲۵۳۶: ۶۳۸).

گفتنی است که موارد بالا نشان‌دهنده‌ی نبودن پزشکان متبحر در دوره‌ی تیموری نیست؛ زیرا عصر تیموریان، دوره‌ی درباریان علم‌دوست و عالم‌پروری بود که برای پزشکان هم حرمت ویژه‌ای قائل بودند. آثار طبی که به نام سلاطین تیموری تحریر شده‌اند، نشان‌دهنده‌ی حمایت تیموریان از پزشکان هستند؛ برای نمونه، می‌توانیم به کتاب‌هایی چون *وجع المفاصل* که مقدمه‌ی نوشته‌شده برای آن در *منشالانشاء* محفوظ است، اشاره کنیم که در آن آمده است: «این کتاب به زبان فارسی است و آن را به «حضرت صاحبقران» تیمور تقدیم می‌دارد» (خوافی، ۲۵۳۷: ۱۷۱). کتاب *حفظ‌الصحه* نیز در مقدمه‌اش که در *منشالانشاء* آمده است، به بهادر خان تقدیم شده است (همان: ۳۴). کتاب‌های دیگری که می‌توانیم نام ببریم، *خلاصه‌التجارب* و *هدیه‌الخبر* از بهاء‌الدوله نوربخش رازی، *شرح‌الاسباب و علامات* از برهان‌الدین نفیس‌بن عوض کرمانی (حقیقت، ۱۳۷۲: ۲۶۰) و کتاب *القوانین‌العلاج* و کتاب *مرات‌الصحه* نوشته‌ی محمدبن علاء‌الدین سبزواری، معروف به غیاث‌متطبب، هستند (میر، ۱۳۶۳: ۱۵۱). کتاب‌های این دوره بیشتر شروحنی بر آثار پیشینیان، همچون ابن‌سینا، هستند (واصفی، ۱۳۴۹: ۷۶-۸۵).

۴. طاعون در دوره‌ی تیموری

حکومت تیموریان از جمله حکومت‌هایی است که به آشفتگی، جنگ و منازعات داخلی و خارجی معروف است. این شرایط اجتماعی و سیاسی بر بهداشت این دوره تأثیر می‌گذاشت و باعث بروز قحطی‌ها و محاصره‌های طولانی و بیماری‌های فراگیری می‌شد که مورخان نیز به آن اشاراتی کرده‌اند. روملو در شرح فتح بغداد می‌نویسد: «آب دجله از خون کشتگان کسوت شاخ مرجان و لعل بدخشان دربر کرد و هوای بغداد از عفونت اجساد مردگان مزاج سموم گرفت» (روملو، ۱۳۵۷: ۳۰۶) و حافظ ابرو در شرح فتح هرات

نوشته است: «در بازارها و کوچه ها مردگان بر زبر یکدگر افتاده و متعفن گشته هیچ کس را مجال تجهیز و تدفین نبود» (حافظ ابرو، ۱۳۵۲: ۲۱۶).

گرچه در ادوار بعدی و با روی کار آمدن جانشینان تیمور، حکومت تیموری با حمایت هایی که از علما و اطبا داشته اند ثابت کردند که به سلامت مردمشان توجه ویژه ای دارند (این توجه از کتاب هایی که به حمایت آن ها نوشته شده و یا به آن ها تقدیم شده و اقداماتی چون ساخت حمام توسط امرایی چون امیر چقماق (جعفری، ۱۳۴۳: ۶۴؛ مستوفی بافقی، ۱۳۴۲: ۹۷) و دارالشفاهایی چون دارالشفای «ملکت آغا» که با هزینه های دولتیان بنا شده بود (خوافی، ۲۵۳۷: ۳۶) مشخص می شود)، این حمایت به معنی وجود سلامت عمومی و از بین رفتن عقاید خرافی نبود؛ مثلاً اعتقاد به پا قدم که اکنون نیز نه تنها در بیماری، بلکه در باب بسیاری از امور از آن صحبت می شود، در دوره تیموری معتقدانی مانند خواندمیر داشته است که فروکش کردن بیماری طاعون و وبای سال ۸۱۰ ه. ق (۱۴۰۷ م) در شهر اصفهان را از «یمن مقدم» میرزا پیرمحمد بهادر می دانست (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۷۳).

با توجه به گزارش های به جامانده از رواج بیماری های واگیر، در دوره تیموری، ده بار همه گیری بیماری وبا و یا طاعون اتفاق افتاد که به ترتیب زمانی به شرح زیر هستند: اولین همه گیری در سال ۷۴۴ ه. ق (۱۳۴۳ م)، در منطقه ی کلات، از نواحی مازندران، گزارش شده است. سمرقندی در بیان این همه گیری می نویسد: «بلاى وبا و طعنه‌ی طاعون اهل کلات را هلاک و مستهلک ساخت» (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۶۹).

دومین گزارش از میرخواند، حاکی از این است که در تابستان سال ۷۸۰ ه. ق (۱۳۷۹ م)، در کلات مشهد (کلات نادری)، همه گیری بیماری طاعون موجب تلفات سنگین شد. او میزان تلفات انسانی را این گونه بیان می کند: «در تابستان آن سال، بیماری طاعون در کلات ظاهر شده بود و بسیاری از مردم آنجا به هلاکت رسیدند» (میرخواند، ۱۳۷۲: ۱۰۳۹).

سومین گزارش از بروز بیماری همه گیر طاعون در دوره تیموری که مورخان زیادی به آن اشاره کرده اند، به شهر تبریز مربوط است. شدت این همه گیری که در سال ۸۰۹ ه. ق (۱۴۰۶ م) رخ داد، به حدی بود که طبقه ی حکام از شهر خارج و در شب غازان مقیم شدند (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۸۰) و حتی بنابر گفته ی مشکور، «میرزا ابابکر بار دیگر در هشتم

۱۳۲ / تحلیلی بر گسترش بیماری طاعون در ایران دوران فترت و تیموری (۷۳۶ - ۹۱۱ ه.ق / ۱۳۳۶ - ۱۵۰۶ م)

ربیع الاول ۸۰۹، به تبریز درآمد و به سبب بیماری طاعون که در شهر شیوع یافته بود، به شهر درنیامده به شب غازان نزول نمود، چون از حال فقر و بیماری مردم آگاهی یافت، به آزار ایشان برنخاست و عدالت پیشه کرد» (مشکور، ۱۳۵۲: ۶۲۱).

گزارش چهارم به همه گیری سال ۸۱۰ ه.ق (۱۴۰۷ م) در شهر اصفهان مربوط است که بنا بر گفته‌ی مورخان، بر اثر آن، بسیاری از اهالی شهر اصفهان تلف شدند (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۹۱۱؛ خواندمیر، ۱۳۳۳: ۵۷۲). گزارش پنجم هم به شهر اصفهان مربوط است که در سال بعد (۸۱۱ ه.ق / ۱۴۰۸ م)، بار دیگر بیماری حالت همه گیر گرفت و خلق زیادی هلاک شدند (میرخواند، ۱۳۷۲: ۱۱۳۹).

گزارش ششم به سال ۸۳۰ ه.ق (۱۴۲۷ م)، در شهرهای سلطانیه و شیراز مربوط است که بنا بر گفته‌ی روملو، «در سلطانیه طاعون واقع شد و جمع کثیری فوت شدند و در شیراز نیز قریب به سی هزار کس فوت شدند» (روملو، ۱۳۵۷: ۱۹۱). با تأملی در این آمار، با توجه به کم جمعیت بودن شهرهای آن زمان، درمی یابیم که این بیماری‌ها، آثاری به مراتب مخرب تر از جنگ‌ها و منازعات، در کاهش نفوس داشتند.

هفتمین گزارش که شاید شدیدترین بروز بیماری در دوره‌ی تیموری بود، به سال ۸۳۸ ه.ق (۱۴۳۵ م)، در شهر هرات و توابع آن مربوط است. میزان فراگیری و شدت تلفات این همه گیری در حدی بود که بیشتر منابع آن دوره، از جمله *روضه‌الصفاء*، *روضات‌الجنان*، *حییب‌السیر*، *احسن‌التواریخ* و *مطلع‌السعدین*، به آن اشاره کرده‌اند. تنها تفاوتی که در گزارش مورخان وجود دارد، گزارش نویسنده‌ی کتاب *خلد برین* است که تاریخ این واقعه را سال ۸۳۷ ه.ق (۱۴۳۴ م) گزارش کرده است. او در این مورد می نویسد:

دیگر از وقایع آن زمان که در سال ۸۳۷ روی نمود، وقوع وبا و طاعون در دارالسلطنه‌ی هرات بود و چون خلق آن دیار را به سبب لطافت هوا و غدوبت آن‌ها هرگز مثل آن مصیبتی روی ننموده بود، در مقام دهشت و حیرت بودند. روزبه‌روز این مرض خرمن سوز حیات پیر و جوان می گردید تا جمع کثیری از مردم شهر و بلوکات سفر آخرت پیش گرفتند و بسیاری از اهل آن ولایت جلای وطن اختیار کرده متاع زندگانی را از غارتگر آن داهیه‌ی عظمی به سلامت گذرانیدند (واله اصفهانی، ۱۳۷۹: ۴۸۲).



ظاهراً شدت این بیماری تاحدی بوده است که بسیاری از مردم و حتی مشایخ و بزرگان، آن را نشانه‌ای از خشم و غضب خداوند دانستند و حتی در مورد آن افسانه‌سرایی فراوانی کردند؛ از جمله گفته شد که وقوع این بیماری مهلک را یک نفر صوفی در خواب دیده و شدت آن را پیش‌بینی کرده است. حکایت دیگری که بر سر زبان‌ها جاری بود، نشان‌دهنده‌ی شدت خشم خداوند در این مورد بود؛ به‌طوری که به دعا و تضرع کسی توجه نمی‌کرد و حتی ملتمس دعا را هم غریق خشم خود می‌نمود:

از غرایب اخبار آن که یکی از مشایخ کبار در باب دفع آن حادثه دعا فرمود. علت طاعون بر زبانش عیان شده هم سفر دیگران گردیده و چون این خبر به یکی از عرفا رسید، بر زبان گذرانید که در این اوقات شعله‌ی غضب الهی به‌نوعی برافروخته که هر کس به‌خلاف اراده‌ی جناب جلال کبریا دستی بلند کرده، در ساعت از پای درآمده (همان: ۲۱۹).

شدت این بیماری حتی شاه و اطرافیانش را هم که از شهر فرار کرده و به مناطق خوش آب‌وهوای شهر ری پناه برده بودند، نگران می‌کرد. اخبار رسیده از هرات چنان ناگوار بود که شاه برای کم کردن از شدت اندوه و نگرانی اطرافیانش دستور داد «که هر مکتوب که از جانب خراسان آید، هیچ کس نگشاید و مطالعه نفرماید تا سبب تفرق خاطر نشود و همچنان سربه‌مهر به معتمدان سپارند» (زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۶۲).

تعداد مردمی که در این همه‌گیری از بین رفتند، چنان زیاد بود که پس از حمله‌ی مغولان و کشتار آن‌ها در شهر هرات، سابقه نداشت. شدت این طاعون بار دیگر طبع مورخان و گزارشگران ایرانی را که در چنین مواردی راه اغراق و زیاده‌گویی در پیش می‌گیرند، چنان تحریک کرد که اعداد و ارقام باورنکردنی را برای تلف‌شدگان ذکر کردند. اسفزاری از قول پدرش تعداد کشته‌شدگان شهر هرات را نزدیک به ششصد هزار نفر و تعداد اموات اطراف شهر را چهارصد هزار نفر ذکر می‌کند و این تعداد را به‌غیر از کسانی می‌داند که در خانه‌ها دفن و یا در مگاک‌ها انداخته شده‌اند. او به‌عنوان گواه، قصیده‌ی سروده‌شده توسط پدرش را ذکر می‌کند:



ششصد هزار در قلم آمد که رفته‌اند ز آن‌ها که یافت گور و کفن مردم خیار
باقی ز بی کسی همه در خانه مانده‌اند خوردند چشمشان همه در خانه مور و مار
(همان: ۲۶۳)

در کتاب *خلد برین، حبیب‌السیر* و نوشته‌های خواندمیر هم گزارش‌هایی تقریباً با همین مضمون ذکر شده است. در این منابع، نام برخی از بزرگانی هم که در اثر این بیماری از بین رفتند، آمده است. کانون اصلی این بیماری شهر هرات بود و به نظر می‌رسد با خارج شدن مردم از شهر هرات، این بیماری در بلوکات نیز رواج یافته است و بدین ترتیب بیش از چهار ماه و یا طبق گزارش‌های دیگران، بیش از پنج ماه، به طول انجامید (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۳۱۱). پس از آن، بیماری آهسته‌آهسته به بقیه‌ی خطه‌ی شمال هم سرایت کرد و موجب مرگ‌ومیر و تلفات فراوان شد. روملو در این باره می‌نویسد:

در این سال ۸۳۸ ه. ق (۱۴۳۵ م)، در استرآباد، شام و روم بیماری افتاد و مولانا کاتبی در بلاد استرآباد به مرض طاعون مبتلی گشته بر بستر ناتوانی افتاد و در بستر مرگ این قطعه نظم کرده و زبان به بیان آن بگشاد:

ز آتش قهر و با گردید ناگهان خراب استرآبادی که خاکش بود خوشبوتر ز مشک
اندرو از پیر و برنا هیچ کس باقی نماند آتش اندر بیشه چون افتد نه تر ماند نه خشک
(روملو، ۱۳۵۷: ۲۱۸).

البته امیر دولتشاه سمرقندی، صاحب *تذکره‌الشعرا*، وقوع طاعون را در سال ۸۴۰ ه. ق (۱۴۳۷ م) گزارش می‌کند و مرگ مولانا کاتبی را نیز در این سال می‌داند (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۴۳۵). خواجه عبدالقادر مصنف (روملو، ۱۳۵۷: ۲۱۹)، شیخ زین‌الدین ابوبکر خوافی، قاضی صدرالدین محمد امامی، مولانا ضیاء‌الدین نورالله خوارزمی، مولانا شمس‌الدین محمد اوحدی و شیخ ابوسعیدبن شمس‌الدین از مشاهیر دیگری هستند که بر اثر طاعون هرات بدرود حیات گفته‌اند (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۴۵۴).

هشتمین گزارش از بروز بیماری طاعون مربوط به سال ۸۶۷ ه. ق (۱۴۶۴ م) در شهرهای سمرقند و هرات است که عده‌ی زیادی را به خاک گور فرو برد (سمرقندی، ۱۳۵۳: ۴۳۵).



نویسنده‌ی کتاب *روضات الجنات* هم ذکر این بیماری را به تفصیل آورده و ذیل عنوان «ذکر واقعه‌ی طاعون در هرات به تقدیر حضرت خالق موت و حیات» نوشته است:

در احکام سنه‌ی مذکوره، ارباب نجوم که مستخرجان آثار تنجیم و مسطنبتان ارقام تقویم‌اند، اکثری از دلایل اتصالات اجرام علوی حکم کرده بودند که در اطراف ممالک مرض مهلک طاعون طغیان خواهد کرد، خصوصاً در بلده‌ی هرات و هنوز آفتاب در اوایل حمل بود که این حادثه‌ی خانه‌برانداز ظهور نمود و مردم در اضطراب از خوف هلاک جلای وطن اختیار کردند و نورالدین سلطان محمد میرزا که در هرات قائم‌مقام سلطان سعید بود، به اتفاق قاضی و موالی و وزرا به جانب بادغیس رفتند و به بیلاق کوه گیتو و بابا خاکی و تخت ملک میل نمود و از باقی مردم هر که را استطاعتی بود با توشه به گوشه‌ی بیرون رفت و ارباب صلاح و جمعی که توکل درست و یقین صادق داشتند با زمره‌ی عجز و یورت مانده بساط اقامت انداختند و سینه‌ها سپر قضا و هدف ناوک انداختند. و در ماه رمضان نیران و آتش کبریا چنان اشتعال یافت که خشک و تر می‌سوخت و تا غره‌ی محرم سنه‌ی سبع و ستین و ثمان مائه، خلاق به این علت از بلده و بلوکات بعضی به عالم فنا و بعضی به اطراف کوه و صحرا می‌رفتند و بازار و دکان و سودای سود و زیان برافتاد و عدد فایت و مایت از حد و عد و حیظه‌ی احصا تجاوز نمود و در کوچه‌های شهر جز صبا و دبور را مجال تردد و عبور نبود، بعد از آن چون آن علت روی به انحطاط نهاد، وزرا و اکابر شهر که به بادغیس رفته بودند بازآمده، مردم پریشان‌شده را باز آوردند و به عمارت و وزارت ترغیب نمود تا به اندک زمانی بلده و بلوکات معمور و آبادان گشت (زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۲۶۲).

یکی از تفاوت‌های این گزارش با گزارش‌های مورخان دیگر این است که مورخ برای اولین بار، نظر حکما و پزشکان را هم در کنار نظر اهل حق و خرافه‌گرایان ذکر کرده است؛ هر چند در نهایت نظر اهل حق را تأیید نموده است:

حکما حدوث این بلیه را نتیجه‌ی عفونت آب‌وهوا دانسته‌اند و اهل حقایق، تبعه‌ی ذمایم افعال و قبایح اعمال عباد شمرده؛ چنانکه در مثنوی معنوی آمده است:

از زنا افتد و با اندر جهان قحط آرد در جهان منع زکات



و بی تکلف لطافت آب و هوای هرات که رشک تسنیم بهشتی و غیرت نسیم اردیبهشت است اقتضای طاعون نمی‌کند؛ اما به واسطه‌ی کثرت مردم هوایی و ازدحام خلایق هر جایی هر آینه هر گونه افعال ناشایست در وجود می‌آمد، و هیچ شک نیست که عقیده‌ی اهل حقایق، حق است، پس واقعه‌ی طاعون ذمائم اعمال گوناگون تواند بود [...] (زمچی اسفزاری، ۱۳۳۸: ۹۲).

گزارش بعد به سال ۸۹۳ ه. ق (۴۸۸ م) در شهر تبریز مربوط است. در این واقعه نیز حکام شهر بنابر سنت دیرینه‌ای که در این مواقع وجود داشت، از شهر گریختند و طبق گفته‌ی مورخان، سلطان یعقوب از تبریز به واسفج (باسمنج) رفت تا از آن بیماری در امان بماند و چون داروغه‌ی تبریز به او خبر داد که طاعون هنوز در شهر کشتار می‌کند، به سراب و اردبیل گریخت (روملو، ۱۳۵۷: ۲۲۴ - ۴۳۲).

با یک نظر کوتاه به آمار ارائه‌شده، درمی‌یابیم که این بیماری در مناطق شمالی کشور رواج داشته است و فقط یک گزارش به جنوب ایران و شهر شیراز مربوط است. با مقایسه‌ی ساده بین مسیر جاده‌ی ابریشم و شهرهای طاعون‌زده، نتیجه می‌گیریم که بیماری در این مسیر در حال پیشروی بوده است. گزارشات مربوط به طاعون جهانگیر (پاندمیک) در سال‌های ۷۴۷ - ۸۷۷ ه. ق (۱۳۴۶ - ۱۴۷۳ م) که اروپا و آسیا را درنوردید، مؤید این گفته هستند. حاملان این بیماری موش‌های صحرائی و انسان‌ها (هیئت‌های تجاری، سیاسی و مذهبی، به‌ویژه هیئت‌های تجاری) بوده‌اند (کثیری و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۷).

۵. نتیجه‌گیری

براساس گفته‌های مورخان، از بین همه‌گیری‌های ذکرشده در بالا، تنها یک مورد را می‌توانیم با قطعیتی بیشتر از بقیه، طاعون بدانیم و در بقیه‌ی موارد، واژه‌ی طاعون و یا وبا به همه‌ی بیماری‌های همه‌گیری اطلاق می‌شد که باعث مرگ و میر زیاد بین مردم می‌شدند. با توجه به مسیر حرکت بیماری که بیشتر در قسمت‌های شمال کشور و مناطق ساحلی دریای خزر است و تطابق نسبی بین زمان بروز این گونه‌ی اپیدمی‌ها در ایران با ظهور مرگ سیاه در اروپا، نتیجه می‌گیریم که به احتمال زیاد، بیشتر این همه‌گیری‌ها از نوع طاعون بودند. این



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۳۷

نتیجه گیری می تواند مهر تأیید بر نظریه ی کسانی باشد که منشاء مرگ سیاه در اروپا را طاعون آسیایی می دانند.

منابع

- ابوعلی حسین بن عبدالله سینا. (۱۳۶۷). **قانون در طب**. ترجمه ی عبدالرحمن شرف کندی. ج ۳ و ۲. تهران: سروش.
- تاجبخش، حسن. (۱۳۸۵). **تاریخ دامپزشکی و پزشکی ایران**. ج ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- جعفری، جعفر بن محمد بن حسن. (۱۳۴۳). **تاریخ یزد**. ج ۲. به کوشش ایرج افشار. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- چیت ساز، رهنما. (۱۳۶۸). **راهنمای پزشکی خانواده**. تهران: چاپخانه ی ممتاز.
- حافظ ابرو، شهاب الدین. (۱۳۵۲). **ذیل جامع التواریخ رشیدی**. ج ۲. به کوشش خانبابا بیانی. تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی.
- حسینی جرجانی، سید اسماعیل. (۲۵۳۶). **ذخیره ی خوارزمشاهی**. تصحیح جلال مصطفوی. تهران: انجمن آثار ملی و کتاب سوم.
- حقیقت، عبدالرفیع. (۱۳۷۲). **علوم و فلسفه ی اسلامی از جاماسب حکیم تا حکیم سبزواری**. تهران: کومش.
- خوافی، ابوالقاسم شهاب الدین احمد. (۲۵۳۷). **مشأالإنشاء**. به کوشش رکن الدین همایون فرخ. ج ۱. تهران: دانشگاه ملی ایران.
- خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین. (۱۳۳۳). **تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر**. ج ۳. تهران: کتابخانه ی خیام.
- روملو، حسن بیگ. (۱۳۵۷). **احسن التواریخ**. تصحیح عبدالحسین نوایی. تهران: فرهنگستان ادب و فرهنگ ایران (بابک).
- زمچی اسفزاری، معین الدین محمد. (۱۳۳۸). **روضات الجنات فی أوصاف مدینه هرات**. تصحیح سید محمد کاظم امام. ج ۱ و ۲. تهران: دانشگاه تهران.
- سمرقندی، کمال الدین عبدالرزاق. (۱۳۵۳). **مطلع سعدین و مجمع بحرین**. به کوشش عبدالحسین نوایی. ج ۱. تهران: کتابخانه ی طهوری.



- صائبی، اسماعیل. (۱۳۷۳). **بیماری‌های عفونی در ایران**. تهران: علمی فرهنگی.
- طولوزان، ژوزف دزیره. (۱۳۷۵). **تاریخ ظهور طاعون در ایران در سنوات مختلفه**. ترجمه‌ی میرزا علیقلی. [تهران]: [بی‌نا] (منتشر شده در روزنامه‌ی ایران، از نمره‌ی ۲۴۰ به تاریخ ۱۸ ذی‌القعده‌ی ۱۲۹۱ تا نمره‌ی ۲۵۳ به تاریخ ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۹۲، تهیه و تنظیم کتابخانه ملی ایران)
- کاشفی، مولانا فخرالدین علی‌بن حسین. (۲۵۳۶). **رشحات عین‌الحیات**. تصحیح علی‌اصغر معینیان. ج ۱ و ۲. [بی‌جا]: بنیاد نیکوکاری نوریانی.
- کثیری، مسعود و نجمه سالک. (۱۳۹۰). **طب در دوره‌ی مغول**. اصفهان: دانشگاه علوم پزشکی اصفهان.
- مستوفی باققی، محمد مفید. (۱۳۴۲). **جامع مفیدی**. به کوشش ایرج افشار. ج ۱. تهران: اسدی.
- مشکور، محمدجواد. (۱۳۵۲). **تاریخ تبریز تا پایان قرن نهم هجری**. تهران: انجمن آثار ملی.
- موبدی، ایرج. (۱۳۶۴). **پاتولوژی جغرافیایی**. تهران: دانشکده‌ی بهداشت دانشگاه تهران.
- میر، محمد تقی. (۱۳۶۳). **پزشکان نامی پارس**. شیراز: دانشگاه شیراز.
- میرخواند، محمدبن خاوندشاه. (۱۳۷۲). **روضه‌الصفاء**. تلخیص عباس زریاب خویی. ج ۴ و ۶. تهران: علمی.
- واصفی، زین‌الدین محمود. (۱۳۵۰). **بدایع‌الوقایع**. ج ۱. تصحیح الکساندر بلدروف. ج ۱ و ۲. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- واله اصفهانی قزوینی، محمدیوسف. (۱۳۷۹). **خلد برین (تاریخ تیموریان و ترکمانان)**. به کوشش میرهاشم محدث. تهران: میراث مکتوب.
- **وقایع اتفاقیه**. (۱۳۷۳). تهیه و تنظیم کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی. ش ۱۰، ۱۲. شعبان ۱۲۶۷ ه.ق. تهران: کتابخانه‌ی ملی جمهوری اسلامی ایران و مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۱۴، زمستان ۱۳۹۳

محکمه‌ی یارغو؛ پژوهشی در باب محکمه‌ی قضایی ایلخانان مغول

جعفر نوری^۱
علی اکبر کجباغ^۲
فریدون الهیاری^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۲/۳

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۴/۴

چکیده

یارغو محکمه‌ی قضایی اختصاصی مغولان بود که برای حل دعاوی و اختلافات در زمینه‌های مختلف، در بیشتر نواحی امپراتوری مغولان، از جمله ایلخانان ایران (۶۵۴ - ۷۵۰ ه.ق) تشکیل می‌شد. این محکمه که بیشتر در مورد جرایم سیاسی و بعضی جرایم اقتصادی و اجتماعی تشکیل می‌شد، در اردوهای نظامی مغولان برگزار می‌شد. در این محکمه، با اعمال شیوه‌های مشابه با شیوه‌ی محاکم اسلامی

۱. دانش‌آموخته‌ی دکتری تاریخ ایران اسلامی دانشگاه اصفهان. nouri.jafar21@yahoo.com

۲. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. aliakbarkajbaf@yahoo.co.uk

۳. دانشیار گروه تاریخ دانشگاه اصفهان. f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

مبتنی بر اصل شهادت شهود و گواهی، اعتراف گرفتن با شکنجه و ارائه‌ی اسناد مکتوب، جرایم افراد خاطی و گناهکار را بررسی می‌کردند و در مورد جرم افراد خاطی، براساس یاسا حکم صادر می‌نمودند. افرادی با عنوان یارغوچی در صدر این محکمه قرار می‌گرفتند. یارغوچیان که بیشتر از امیران و شاهزادگان مغولی انتخاب می‌شدند، براساس قوانین مغولی که از یاسای چنگیزی نشئت می‌گرفتند، حکم صادر می‌کردند. شرط رسیدن به منصب یارغوچی، داشتن تسلط بر یاسای چنگیزی بود.

در این نوشتار، با بررسی متون دوره‌ی ایلخانی، به تبیین این محکمه، چگونگی برگزاری آن و شیوه‌ی محاکمه در آن می‌پردازیم تا از این طریق، پرتوی هرچند اندک بر تاریخ نظام قضایی ایران می‌اندازیم.

واژگان کلیدی: یارغو، یارغوچی، مغولان، یاسا، ایلخانان، محکمه، قضا.

۱. مقدمه

هجوم مغولان به ایران سرآغاز تغییراتی در زندگی ایرانیان بود؛ به طوری که ردپای این تغییرات در تمامی عرصه‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و مذهبی دیده می‌شود. حوزه‌ی نظام قضایی نیز همچون حوزه‌های دیگر، از این حمله بی‌تأثیر نماند و تغییراتی کرد. هرچند نظام قضایی مبتنی بر شریعت اسلامی در عصر ایلخانی به حیات خود ادامه داد، نظام قضایی مغولان نیز همگام با نظام قضایی ایرانی اسلامی رواج یافت و در بسیاری از محاکم و دعاوی، به ویژه در جایی که یک طرف دعوی فردی مغولی یا دستگاه حاکمیت مغولی ایلخانان بود، محاکم قضایی مغولان مرجع صدور حکم و دادرسی بود. یارغو یکی از سنت‌های قضایی مغولان و نوعی محکمه‌ی قضایی بود که با ورود مغولان به خاک ایران

تا پایان عصر ایلخانان، مرجع قضاوت و دادرسی در مورد موضوعات مختلف بود. این محکمه با وجود مسلمان شدن ایلخانان، از دوران غازان به بعد تا پایان عصر ایلخانان، به حیات خود ادامه داد و مرجع قضاوت و داوری میان مغولان یا میان مغولان و مسلمانان بود. یارغوچیان به عنوان قاضیان این محکمه، معمولاً از بین افرادی انتخاب می‌شدند که با یاسای جنگیزی آشنایی کافی داشته باشند؛ زیرا یاسا قانون‌نامه‌ی مغولان و مرجع صدور حکم در محکمه‌ی یارغو بود.

پرسش اصلی پژوهش این است که محکمه‌ی یارغو به چه شیوه‌ای و براساس چه اصولی برگزار می‌شد. از رهگذر این پرسش اصلی، پرسش‌های فرعی زیر نیز مطرح می‌شود:

۱. ملاک قضاوت یارغوچیان در محاکم یارغو چه بود؟

۲. یارغو درباب چه موضوعاتی برگزار می‌شد؟

۳. یارغوچی که بود و چگونه به این شغل منصوب می‌شد؟

فرضیه‌ی پژوهش این است که محکمه‌ی یارغو بیشتر هویت نظامی داشت و یارغوچیان بیشتر از طبقه‌ی نظامیان بودند و این محکمه بیشتر درباب مسائل سیاسی و حکومتی و گاهی درباب مسائل اجتماعی و اقتصادی برگزار می‌شد. در این پژوهش، از روش تحقیق تاریخی و شیوه‌ی توصیفی - تحلیلی استفاده کرده‌ایم.

۲. پیشینه‌ی تحقیق

گرچه در مورد محکمه‌ی یارغو، در منابع تاریخی عصر ایلخانان اطلاعات و گزارش‌های خوبی یافت می‌شود و این پژوهش براساس این اطلاعات و داده‌ها پایه‌ریزی و نوشته شده است، تاکنون در بررسی‌های مربوط به مطالعات تاریخی عصر ایلخانان، پژوهش مستقلی باعنوان یارغو انجام نشده است. بیشتر مطالب ارائه شده توسط پژوهشگران، کوتاه و بدون ارائه‌ی تحلیل است. از میان پژوهشگران خارجی، لمبتون در کتاب *تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران*، توضیحات مختصری در مورد این محکمه بیان کرده و بدون ارائه‌ی تحلیل، تنها به لیست کردن یارغوهای ذکر شده در منابع عصر ایلخانی پرداخته است. برتولد اشپولر،

محقق آلمانی، در کتاب *مغولان در ایران*، در بخش نظام قضایی و زیر عنوانی به نام «یارغو»، مطالب مفصل‌تری در مورد این محکمه ارائه کرده است و علاوه بر ذکر یارغوها، به طور مختصر به شیوه‌ی محاکمه در این دادگاه و یارغوچیان اشاره کرده است. هر چند این اشارات قابل توجه هستند، برای روشن کردن زوایای مبهم این محکمه‌ی قضایی عصر ایلخانان کافی نیستند.

از میان پژوهشگران ایرانی، محمدحسین ساکت در کتاب *نهاد دادرسی در اسلام*، در حد چند سطر، تنها به معنای لغوی واژه‌ی یارغو و موضوعات مورد بررسی در این محکمه اشاره کرده است. وی در باب یارغو، تنها به ذکر این نکته بسنده کرده است که در آن، به بزه‌های سیاسی و بزه‌هایی که کارمندان هنگام خدمت مرتکب می‌شدند، براساس یاسا رسیدگی می‌کردند (ساکت، ۱۳۶۵: ۱۲۵).

هاشم رجب‌زاده در کتاب *آیین کشورداری در عهد خواجه رشیدالدین فضل‌الله*، در حد یک صفحه، دیوان یارغو را معرفی و به موضوعات مورد بررسی در این محکمه به طور کوتاه اشاره کرده است که تکرار مطالب ساکت هستند (رجب‌زاده، ۲۵۳۵: ۲۴۳-۲۴۴). با توجه به اینکه در تحقیقات جدید، یارغوچیان، پایگاه و خاستگاه آن‌ها و شیوه‌ی قضاوت در محکمه بررسی نشده است، در این مقاله، با استناد به منابع دست اول، موضوعات یادشده را تحلیل می‌کنیم.

۳. یارغو: ریشه‌ی لغوی

یارغو، واژه‌ای ترکی مغولی و اصطلاحی تاریخی است که در فرهنگ لغت‌ها و کتب تاریخی، به معنای مؤاخذه، پرسش گناه و تفتیش آمده است (عمید، ۱۳۶۴: ۱۹۹۰؛ دهخدا، ۱۳۲۵: ۶۶-۶۷). تلفظ آن به صورت *yaryu* است (مدبری، ۱۳۷۶: ۶۰۸). افعال مرکب این واژه (به یارغو رفتن، یارغو داشتن) که در منابع تاریخی و ادبی نیز به کار رفته‌اند، به معنی برپا داشتن مجلس محاکمه، استنطاق و بازجویی هستند (خاتمی، ۱۳۸۰: ۱۹۳). هندوشاه نخجوانی یارغو و قواعد آن را از مخترعات دولت چنگیز و سلاطین مغول می‌داند (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۱/۳۰).

یارغوهای اشاره شده در منابع تاریخی عصر ایلخانان، به دستور پادشاه یا مقامات بلند پایه، چون وزیران و فرماندهان مغولی و بیشتر در اردوهای نظامی تشکیل می شدند؛ بنابراین، یارغو یک محکمه‌ی قضایی برای رسیدگی به موارد خاص و مختص مغولان بود و به ندرت در میان ایرانیان و عوام مسلمان رواج داشت (ساکت، ۱۳۶۵: ۱۲۵؛ رجبزاده، ۲۵۳۵: ۲۴۳-۲۴۴).

با این تفاسیر، این محکمه در منابع ادبی که به نوعی بازتاب ذهن و زبان مردم در هر عصری است، کاربرد چندانی نداشته است. با اینکه در دوره‌ی ایلخانی، کنار نظام قضایی مغولان و محاکم قضایی خاص آن‌ها، نظام قضایی مبتنی بر شریعت اسلامی رواج داشت و حل و فصل دعاوی بین عوام به وسیله‌ی این محاکم اسلامی صورت می گرفت، یارغو که یک محکمه‌ی خاص مغولان بود، بین عوام ایرانی جایگاهی نداشت. البته، این محکمه‌ی قضایی از نظر شاعرانی چون سعدی و حافظ دور نمانده است. سعدی که زمان کوتاهی بعد از ورود مغولان به ایران، آثار خود را نگاشته است، مفهوم یارغو را در اشعار خود چنین نقل می کند:

گر بی وفایی کردم یارغو به قآن بردمی کان کافر اعدا می کشد این سنگدل جناب را
(سعدی، ۱۳۴۰: ۴۵۶)

سعدی دگر بار از وطن عزم سفر کردی چرا از دست آن ترک خطا یارغو به قآن بردمی
(همان: ۳۴۵)

سعدی در هر دو بیت، یارغو را به معنی محکمه و شکایت به کار می برد و مرجع این شکایت را قآن می داند. قآن کلمه‌ای مغولی، به معنی شاهنشاه و در واقع لقب پادشاهان مغول است. او از این طریق، مغولی بودن این محکمه را تأیید می کند. حافظ در یکی از غزل‌هایش چنین می سراید:

عاشق از قاضی نترسد می بیار

بلکه از یرغوی دیوان نیز هم

(حافظ، ۱۳۶۲: ۳۵۵)

حافظ نیز این واژه را به معنی محکمه به کار برده است.

۴. موضوعات مورد بررسی در یارغو

پرسش نخست درباره‌ی محکمه‌ی یارغو این است که در مورد چه موضوعاتی تشکیل می‌شد و آیا علاوه بر مسائل سیاسی، صلاحیت رسیدگی به جرایم اقتصادی و اجتماعی را نیز داشت. با اینکه در نگاه نخست، برگزاری یارغو برای رسیدگی به جرایم سیاسی است، گستره‌ی موضوعات مورد بررسی در آن تنها به جرایم سیاسی، یعنی فتنه‌ها و شورش‌ها علیه پادشاه و دستگاه حاکمیت ایلخانی، محدود نمی‌شد و موارد دیگری، از جمله مسائل اقتصادی و اجتماعی را نیز دربر می‌گرفت. گرچه نگارنده موضوعات مورد بررسی در یارغو را دسته‌بندی کرده است، به نظر می‌رسد که در یاسای مغولی، حیطه‌ی موضوعات مورد بررسی در یارغو مشخص نشده بود و فرمان تشکیل یارغو در اختیار ایلخان بود. گاهی اوقات، وزیر نیز می‌توانست یارغو تشکیل دهد؛ چنانکه تاج‌الدین ارغوداق را به فرمان وزیران سعدالدین و رشیدالدین، به یارغو کشیدند (القاشانی، ۱۳۴۸: ۴۹-۵۰).

۱-۴. مسائل سیاسی

بیشتر موضوعات مورد بررسی در یارغوها، مسائل سیاسی بودند. این موضوعات گاهی در ارتباط با مصر و گاهی در ارتباط با محاکمه‌ی عاملان فتنه‌ها و شورش‌ها علیه دولت ایلخانی بودند. ارتباط با مصر یک مسئله‌ی مهم امنیتی بود؛ زیرا سرزمین‌های مصر بزرگ‌ترین و مهم‌ترین دشمن دولت ایلخانی بودند و ارتباط دشمنان داخلی با این سرزمین‌ها کیان دولت ایلخانی را به خطر می‌انداخت و گناهی نابخشودنی به شمار می‌رفت. در منابع دوره‌ی ایلخانی، با موارد متعددی از این یارغوها مواجه می‌شویم. امیر نوروز و برادرش به جرم ارتباط با مصریان به یارغو کشیده شدند و فرمان قتلشان صادر شد (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۱۸۹). شهاب‌الدین سهروردی در سال ۷۰۸ه.ق، به اتهام ارتباط با مصریان به یارغو کشیده شد و مورد محاکمه قرار گرفت (القاشانی، ۱۳۴۸: ۷۶). جمال‌الدین دستجردانی به جرم ارتباط با ممالیک مصر و همکاری با امیر نوروز در مسئله‌ی ارتباط با مصریان، به یارغو کشیده شد (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۲/۱۰۰۸).

حکام محلی و فرماندهانی که علیه حاکم ایلخانی توطئه یا شورش می کردند و یا رعیت از آن‌ها به دربار ایلخان شکایت می نمودند نیز به یارغو کشیده می شدند. آبخ خاتون حاکم سلغوریان فارس، شاه جهان حاکم کرمان که علیه غازان شورش و محصلان مالیاتی غازان را دستگیر و زندانی کرده بود (القاشانی، ۱۳۴۸: ۴۳)، اتابک تکه حاکم اتابکان لر بزرگ به دلیل فرار از اردوی هلاکو و توطئه‌ی مخفیانه علیه ایلخان (نطنزی، ۱۳۳۶: ۴۳)، دو تن از فرماندهان نظامی به نام‌های ایسن تیمور و قورمیشی (برادر بارولا) به دلیل همکاری در توطئه‌ی سوکا علیه غازان (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۹۹)، سیف‌الدین بتیکچی (وزیر هلاکوخان)، خواجه عزیز گرجی و خواجه مجدالدین تبریزی به تحریک ایقاقان (رشیدالدین، ۱۳۳۸: ۲/ ۷۲۰) و رکن‌الدین ابوالمظفر حاکم قراختایان کرمان به دلیل تمایل به مخالفان اوکتای قاآن (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۵) به یارغو کشیده شدند.

گاهی اوقات، یارغو جنبه‌ی مشروعیت‌بخشی به اقدامات پادشاه داشت. در متون تاریخی عصر ایلخانی، یارغوهایی وجود دارند که به دنبال جلوس خان بر تخت ایلخانی، تشکیل می شدند. در این یارغوها، مدعیان سلطنت و طرفداران ایلخان قبلی محاکمه می شدند. این یارغوها نوعی تسویه حساب سیاسی با معارضان و دشمنان بالقوه و شیوه‌ای برای محکم کردن پایه‌های قدرت بود. کیوک به محض جلوس بر تخت سلطنت، افراد خطرناکی چون فاطمه خاتون را به یارغو کشاند (جوینی، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۲۶) و منگوقاآن بعد از جلوس بر تخت سلطنت، با برگزاری یارغو، با پسران کیوک که هنوز برای حاکمیت او خطرناک بودند و سلطنت را حق خود می دانستند، تسویه حساب کرد (میرخواند، ۱۳۷۳: ۸۷۳؛ جوینی، ۱۳۸۷: ۱/ ۳۵۰). به نظر می رسد که برگزاری این گونه یارغوها از حاکمان اولیه‌ی مغولی به ایلخانان رسیده است. یکی از یارغوهایی که در عصر ایلخانان به این شکل برگزار می شدند، یارغوی بعد از جلوس گیخاتو است که خواجه رشیدالدین فضل‌الله درباره‌ی آن می نویسد: «[...] روز یکشنبه بیست و چهارم رجب سنه‌ی تسعین و ست‌مائه، موافق بیست و پنجم التیج آی تولی ییل، در حدود اخلاط شهزاده گیخاتو را به مبارکی و طالع سعد بر تخت پادشاهی نشانده‌اند. بعد از آنکه از طوی و عشرت فارغ شدند، در اول شعبان تمامت امرا را گرفتند و آغاز یارغو کردند [...]» (رشیدالدین همدانی، ۱۳۳۸: ۲/

۸۳۰-۸۳۱). نکته‌ی جالب این است که این یارغو با عنوان تفتیش از حادثه‌ی برادرش ارغون خان و قتل امرا و وزرا صورت گرفت. غازان خان نیز بعد از جلوس بر تخت سلطنت، برای امرای مجرم بایدو محکمه‌ی یارغو تشکیل داد. در این یارغو، امیر نوروز، نورین و قتلغشاه درباب امرای بایدو تفحص کردند (همدانی، ۱۳۶۸: ۲/۹۵۰). هم گیخاتو و هم غازان با این اقدام خود، امرا و فرماندهانی را که قدرت بالقوه و خطرناک داشتند، محاکمه و تصفیه کردند. در منابع عصر ایلخانی، با یارغوهای مواجه می‌شویم که بعد از پایان جنگ‌ها تشکیل می‌شدند. پادشاه با برگزاری این یارغوها، مقصران جنگ را تنبیه می‌کرد و به‌نوعی مسئولیت شکست جنگ یا هرگونه اهمال را از خود دور می‌کرد؛ چنانکه غازان بعد از جنگ با مصریان و شکست خوردن از آنها، برای مجازات مسببان این شکست یارغو تشکیل داد (همدانی، ۱۳۶۸: ۱۴۹-۱۵۰؛ خوافی، ۱۳۴۰: ۴). الجایتو نیز بعد از پایان جنگ با گیلانی‌ها، برای فرماندهانی که در جنگ کوتاهی کرده بودند، یارغو تشکیل داد و آنها را محاکمه کرد (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۷۶؛ قاشانی، ۱۳۴۸: ۷۲). امیر چوپان، فرمانده‌ی سپاه سلطان ابوسعید، بعد از پایان جنگ با الوس جغتای، برای امیران فراری یارغو تشکیل داد و آنها را مجازات کرد (یزدی، ۱۳۸۷: ۱/۵۴۶).

۲-۴. مسائل مالی

گاهی اوقات، برای محاکمه‌ی متهمان اختلاس‌های مالی یا مسائل مالیاتی نیز یارغو برپا می‌شد. یکی از یارغوهای تشکیل شده درباب مسائل مالی، یارغویی است که برای رسیدگی به اتهام اختلاس مالی عظاملک جوینی، حاکم بغداد در عصر هلاکو، برگزار شد (جوینی، ۱۳۸۷: ۹۰۰-۹۰۱). سعدالدین و رشیدالدین، وزیران الجایتو نیز به جرم اختلاس به یارغو کشانده شدند. این اتهام ازسوی شخصی به نام تاج‌الدین گورسرخی به این دو وزیر وارد شد (وصاف شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۵۵-۲۵۶). عزالدین مظفر، مستوفی فارس، به شیخ‌السلام جمال‌الدوله ابراهیم‌بن محمد الطیبی ملک‌الاسلام و یکی از تجار متمول که اقطاع زیادی در فارس داشت، اتهام اختلاس مالی زد و در یارغو به این مسئله رسیدگی شد (وصاف شیرازی، ۱۳۷۲: ۹۰).

۳-۴. مسائل اجتماعی

گاهی اوقات، مسائل اجتماعی و دعوی درباب این امور نیز از طریق محکمه‌ی یارغو حل و فصل می‌شد. برگزاری یارغو برای مسائل اجتماعی، خیلی کمتر از تشکیل یارغو برای جرم‌های مالی و سیاسی بود. به نظر می‌رسد در دوران حاکمیت ایلخانان در ایران، یاسا و قوانین اجتماعی مغولان دیگر در عرصه‌ی اجتماعی کاربردی نداشتند و تاحدودی کم‌کم به فراموشی سپرده شدند؛ زیرا این قوانین که در سرزمین اولیه‌ی آن‌ها برای مقابله با بی‌نظمی‌ها و اغتشاشات اجتماعی و هرج و مرج‌ها به کار می‌رفتند، در این دوران تاحدودی کارکرد خود را ازدست داده بودند. هلاکو و جانشینانش اندیشه‌ی ملکداری را جایگزین اندیشه‌ی جهانگشایی و فتوحات کرده بودند و با تثبیت حکومت ایلخانی و برقراری یک امنیت نسبی، تاحدودی از آشوب‌ها و هرج و مرج‌ها کاسته بودند؛ بنابراین، ضرورتی مبنی بر وجود یاسای چنگیزی احساس نمی‌شد و یارغو که محکمه‌ی خاص مغولی و براساس قوانین یاسا بود، بسیار کم درباب مسائل اجتماعی برگزار می‌شد (برفروخت، ۱۳۹۱: ۵۱-۵۸).

مسائل اجتماعی بیشتر از طریق یاسا حل و فصل می‌شد و مجازات‌های اجتماعی در یاسا ذکر شده است؛ به همین دلیل درباب مسائل اجتماعی به‌ندرت یارغو برگزار می‌شد. یکی از یارغوهای برگزار شده درباب این مسائل که در منابع تاریخی این دوره به آن اشاره شده، یارغوی سحر و جادو است. مغولان به نقش شیاطین و ارواح و سحر و جادو اعتقاد زیادی داشتند و چون بسیار از سحر و جادو می‌ترسیدند، متهم به این کار طبق «یاسانامه» مجازات سختی می‌شد. فاطمه خاتون، ندیمه‌ی توراکینا خاتون (همسر اوکتای قاآن)، به جرم ساحری در یارغو به جادوگری متهم شد و او را در آب خفه کردند (جوینی، ۱۳۸۷: ۲۰۰/۱-۲۰۱). مجدالملک یزدی، وزیر و رقیب جوینی نیز در عصر احمد تکودار به اتهام جادوگری به یارغو کشیده شد (همدانی، ۱۳۳۸: ۲/۷۸۷). رشیدالدین فضل‌الله در تاریخ غازانی، از یارغوی شراب اسم می‌برد و می‌نویسد که بنابر دستور غازان خان، کسانی را که شراب می‌خوردند و در مجامع و خیابان‌ها عربده‌کشی می‌کردند و افرادی را که به دلیل ازهم‌گسیختگی اوزان و نامنظم بودن آن‌ها تقلب می‌کردند، به یارغو می‌کشیدند (همدانی،

۱۳۶۸: ۳۲۶-۳۳۶). یک مورد دیگر درباب موضوعات اجتماعی، یارغوی زمینی در کرمان بود. در این یارغو، درمورد مسئله‌ی مالکیت سرزمین سیرجان بین مردم شبانکاره و قراختایان، تحقیق و تفحص انجام شد. این یارغو که در دوران هلاکو آغاز شد، در دوران اباقا به نتیجه رسید (تاریخ شاهی، ۱۳۵۵: ۸۹؛ لمبتون، ۱۳۷۲: ۹۴-۹۵).

۵. یارغوچی

واژه‌ی مغولی یارغوچی در فرهنگ لغت‌ها، مصداق قاضی است. یارغوچی کسی بود که در دادگاه یارغو قضاوت می‌کرد. متأسفانه درمورد این منصب، وظایف و جایگاه آن، در منابع تاریخی عصر ایلخانان اطلاعات دقیقی وجود ندارد. به نظر می‌رسد که یارغوچیان برخلاف قاضیان در جهان اسلام، پایگاه مذهبی نداشتند و مشروعیت خود را از مذهب نمی‌گرفتند؛ زیرا در هیچ‌یک از منابع تاریخی عصر ایلخانان، شواهدی مبنی بر این مسئله وجود ندارد. برخلاف قاضیان که حوزه‌ی کاری و وظایف آن‌ها بسیار گسترده بود و بسیاری از وظایف و حوزه‌ها همچون اوقاف، اجرای وصیت مردگان، حسبه و...، با دادرسی و وظیفه‌ی قضایی آن‌ها ارتباطی نداشت و تنها برحسب عرف به نظام قضایی و نهاد دادرسی پیوست شده بود، یارغوچیان فقط وظیفه‌ی داوری در محکمه‌ی یارغو را برعهده داشتند (ساکت، ۱۳۶۵: ۲۱۷-۲۱۸). با سیری در منابع تاریخی عصر ایلخانان درمی‌یابیم که اشخاص در جامعه‌ی مغولی و بعدها ایلخانی، به سه شیوه یارغوچی می‌شدند. دسته‌ی نخست عده‌ای بودند که برای یک دوره‌ی زمانی، از سوی ایلخان یا قاآن به این شغل منصوب می‌شدند. این افراد ممکن بود قبل از انتصاب، شغل دیگری داشته باشند. نمونه‌ی بارز انتصاب یارغوچی به این شیوه، فرمان‌های انتصاب یارغوچیان است که در *دستورالکاتب نخجوانی* آمده است. در فصل چهارم این کتاب، درباب تفویض امارت یارغو، از امیران نظامی سخن به میان می‌آید که برای مدت مشخصی به منصب امارت یارغو اردو منصوب شده‌اند. در فرمان اول، یانتمور که امیری نظامی است، به‌عنوان یارغوچی منصوب شده است: «مقدمه‌ی راه امارت یارغو در اردوی معظم با یانتمور بخشی که از قدمای امرای مغول است» (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۳۰-۳۳). در فرمان دوم، بایان که از امیران



نظامی است، یارگوچی شده است: «و چون امیر بایان بوفور کفایت و کاردانی و درایت رسوم و قواعد سلاطین و امرای مغول و دانستن یاساقها و تورهای ایشان از جمیع امرای زمان سرآمدست راه امارت یارغو و تفحص قضایای مغولان که فطرت و نشئت ایشان بر آنست بدو تفویض کرده شد» (همان).

دسته‌ی دوم عده‌ای بودند که به صورت ارثی و طایفه‌ای منصب یارگوچی داشته‌اند؛ برای نمونه، خواجه رشیدالدین فضل‌الله از خاندانی مغولی خبر می‌دهد که بیشتر افراد آن منصب یارگوچی داشته‌اند:

و این سورغان پسری داشته کوجو نام و کوجو را پسران بوده‌اند و از آن جمله یکی بوقای یارگوچی و پسران او توفتیمور و الغو و ایسنبوقا بودند و پسران دیگر کوجو جونچی باروجی و مصطفی بیتکچی نویان در حیات قآن یارگوچی بوده و قدان پسر ارغتو همو خویش ایشان بوده و تودای یارگوچی همچین (همدانی، ۱۳۳۸: ۱/۱۳۸).

در تاریخ تحریر و صاف نیز به بوقا و منصب او، یعنی یارگوچی، اشاره شده است (وصاف شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۶۸). به نظر می‌رسد که این افراد منصب و شغل دیگری نداشته‌اند و فقط یارگوچی بوده‌اند؛ یعنی یارگوچی شغل خانوادگی و ارثی آن‌ها بوده است.

دسته‌ی سوم افرادی بودند که از سوی قآن یا ایلخان برای برگزاری و تشکیل محکمه‌ی یارغو در مورد شخص خاصی که معمولاً از افراد مهم بود، به عنوان یارگوچی انتخاب می‌شدند. با پایان یافتن محکمه‌ی یارغو، این منصب نیز از فرد مورد نظر سلب می‌شد؛ به عبارت دیگر، منصب یارگوچی در این مورد بیشتر به عنوان یک مأموریت مطرح بود. بیشتر افرادی که در این گونه مواقع به عنوان یارگوچی منصوب می‌شدند، از امرای نظامی و شاهزادگان بودند. اوکتای قآن، منکسار نویان، یکی از شاهزادگان مغولی را به عنوان یارگوچی برای به یارغو کشیدن فرزندان شورشی کیوک انتخاب کرد (جوینی، ۱۳۸۷: ۱/۳۰۰) و یارگوچی محکمه‌ی یارغوی اریق بوکا، برادر منکوقآن که علیه منکوقآن شورش کرده بود، جمعی از شاهزادگان بودند (جوینی، ۱۳۸۷: ۱/۴۵۶). احمد تکودار، سونجاق آقا و اروق آقا، از امرای بزرگ را مأمور کرد که یارغوی مجدالملک



یزدی را برپا کنند (همدانی، ۱۳۳۸: ۷۸۷/۲). گاهی وقت‌ها، خود پادشاه در مسند یارغوچی حاضر می‌شد و به تفتیش و تفحص می‌پرداخت؛ چنانکه خود گیخاتو در یارغویی که بعد از جلوسش برای رسیدگی به اتهامات افراد خاطی تشکیل داد، به‌عنوان یارغوچی حاضر شد و به قضاوت پرداخت (همدانی، ۱۳۳۸: ۵۶۷). غازان خان در محکمه‌ی یارغوی شیخ‌السلام جمال‌الدوله ابراهیم‌بن محمد الطیبی و ملک‌الاسلام که از سوی محمد مظفر به اختلاس متهم شده بودند، در مسند یارغوچی به قضاوت پرداخت (وصاف شیرازی، ۱۳۷۲: ۳۰۶).

به نظر می‌رسد که محل تشکیل یارغو در اردوهای نظامی بود و تمام کسانی که مرتکب تخلفی می‌شدند باید به اردوی نظامی می‌رفتند و مورد استنطاق و یارغو قرار می‌گرفتند. هندو شاه نخجوانی در حکم انتصاب ایانتمور به امارت یارغو می‌نویسد: «حکام ولایات و جماعت لشکریان مغول ایانتمور بخشی را امیر یارغو در اردوی معظم دانسته و جماعت مغولان که رفع قضایا بر او کنند» (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۳۳/۲). در اواخر عصر ایلخانان، نام منصب یارغوچی به «امارت یارغو» تغییر یافت. با سیری در منابع تاریخی عصر ایلخانی درمی‌یابیم که منصب یارغوچی به مغولان اختصاص داشت؛ به‌طوری که بعد از فتح سرزمین‌های همسایه و متمدن، همچنان در اختیار مغولان قرار داشت و افراد غیرمغولی نمی‌توانستند به آن برسند. نخجوانی که کتاب خود را در اواخر عصر ایلخانی به نگارش درآورده است، منصب امارت یارغو را در ردیف مناصبی ذکر می‌کند که به امرای مغول و اتباع آن‌ها اختصاص داشتند؛ بنابراین، نتیجه می‌گیریم که این شغل و منصب تا اواخر عصر ایلخانان در اختیار مغولان بود (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۱). افراد غیرمغولی به‌دلیل آشنا نبودن با یاسای چنگیزی که اساس قضاوت و صدور احکام در دادگاه یارغو بود، نمی‌توانستند این منصب را در اختیار داشته باشند.

از آنجا که یارغو دادگاهی خاص مغولان و از سنت‌های قضایی آن‌ها بود، یاسای چنگیزی مبنای صدور حکم و قضاوت یارغوچیان بود. حتی اگر محکمه‌ی یارغو برای مسلمانان ایرانی بر گزار می‌شد، در صدور حکم و نوع مجازات، یاسای چنگیزی ملاک قضاوت قرار می‌گرفت؛ برای نمونه، مجدالملک یزدی را که غیرمغولی بود و در یارغو



محکوم شده بود، طبق یاسای مغولی، به جرم سحر و جادو قطعه قطعه کردند. به نظر می‌رسد که اساس رسیدن به منصب یارغوچی، تسلط بر یاسا بوده است. هندوشاه نخجوانی آشکارا به این موضوع اشاره می‌کند و می‌نویسد:

همچنانکه اهل اسلام در اختلاف میان طوایف انام رجوع به شریعت شریفه‌ی محمدی می‌کنند، مرجوع اقوام مغول نیز در قضایا با یارغو بوده است تا غایت بر آن تیره استمرار و بر آن قانون استقرار می‌نمایند و آن قاعده‌ی ایشان را شرعی مؤکد و طریقی مسلوک است تا به وجهی در قوتاتغوبلیک چنگیز خانی دیده و خوانده و از اکابر یارغوچیان دیده به تفتیش قضایای مغول مشغول شده» (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۲ / ۳۰).

۶. شیوه‌ی محاکمه در یارغو

شیوه‌ی محاکمه در دادگاه یارغو برپایه‌ی اراده‌ی مدرک و شواهد بود و جرم شخص مجرم باید براساس ارائه‌ی سند و مدرک به شیوه‌های گوناگون ثابت می‌شد. البته، گاهی یارغو به نتیجه نمی‌رسید و جرم ثابت نمی‌شد؛ مانند یارغوی رفع اختلافات ادکوتیمور فرزند جنتمور و گرکوز (جوینی، ۱۳۸۷: ۲ / ۲۶۶-۲۶۷) و یارغوی اختلاس سعدالدین ساوجی که باوجود ثابت نشدن اتهامش، به فرمان الجایتو کشته شد (قاشانی، ۱۳۴۸: ۱۲۴-۱۲۸).

از آنجا که محکمه‌ی یارغو ابزاری در دست ایلخان بود تا با آن رقیبان و دشمنان خود را به شیوه‌ی مشروع از میان بردارد، در دوره‌ی ایلخانان مسلمان، باوجود استقرار نظام قضایی اسلامی و برقراری محاکم قضایی مبتنی بر شرع اسلام، همچنان این محکمه برای رسیدگی به موارد خاص تشکیل می‌شد. نکته‌ی مهم این است که شیوه‌ی محاکمه و روش‌های اثبات جرم در یارغوهای تشکیل شده در عصر ایلخانان مسلمان، با دوره‌ی ایلخانان اولیه تفاوتی نداشت و در کل از یاسای چنگیزی پیروی می‌کردند.

شیوه‌ی محاکمه در یارغو تاحدودی با شیوه‌ی محاکمه در محاکم شرعی و اسلامی شباهت دارد؛ هرچند این شباهت به این معنی نیست که محکمه‌ی یارغو تمامی این اصول و شیوه‌های محاکمه را از محاکم شرعی و اسلامی گرفته است. با مطالعه‌ی یارغوهای تشکیل شده در سرزمین اولیه‌ی مغولان و روش‌های محاکمه در این یارغوها، درمی‌یابیم که



شیوه‌ی اعتراف و شهادت دادن برای اثبات جرم، از همان ابتدا و قبل از آشنایی مغولان با دین اسلام نیز در محاکم یارغو وجود داشت؛ اما شیوه‌ی ارائه‌ی اسناد مکتوب برای اثبات جرم، بعد از آشنایی مغولان با محاکم شرع اسلام و پی بردن به نقش اسناد مکتوب در اثبات جرم رایج شد. با این حال، قوانین حقوقی اسلامی در اجرای بعضی از این شیوه‌ها با قوانین مغولی متفاوت است؛ برای نمونه، براساس قوانین حقوقی اسلامی، گرفتن اعتراف و اقرار از طریق شکنجه مجاز نیست؛ درحالی که مغولان در بیشتر مواقع، برای گرفتن اعتراف از متهم، او را شکنجه می‌کردند.

سه شیوه‌ی اقرار یا اعتراف، گواهی یا شهادت و ارائه‌ی سند در دادگاه یارغو، جزو روش‌های اثبات جرم در محاکم اسلامی نیز بودند؛ هرچند در محاکم اسلامی، روش‌های دیگری چون سوگند خوردن، قرائن یا آماره، کارشناسی، آگاهی قاضی و لعان نیز برای اثبات جرم وجود داشت (ساکت، ۱۳۶۵: ۲۲۹-۲۵۱).

صدور حکم در محکمه‌ی یارغو مبتنی بر اثبات جرم با ارائه‌ی سند و مدرک بود که معمولاً به سه روش زیر انجام می‌شد:

۱-۶. گواهی دادن

اقرار به‌عنوان یکی از دلایل اثبات جرم در جهان پذیرفته شده است. این کار در روم قدیم مشهور بود. اقرار اولین دلیل اثبات دعوی یا جرم است؛ چنانکه به‌عنوان «ملکه‌ی دلایل» تعبیر می‌شود. گاهی اوقات، برای اثبات جرم باید افرادی به‌عنوان شاهد جرم در محکمه‌ی یارغو حاضر می‌شدند و بر جرم فرد متهم شهادت می‌دادند. در این صورت، جرم شخص متهم ثابت و حکم نهایی درمورد او صادر می‌شد. این روش اولین و نخستین راه ممکن برای اثبات جرم متهم در یارغو بود. اگر از این طریق جرم ثابت نمی‌شد، روش‌های دیگری مثل اعتراف گرفتن با ضرب چوب و چماق به کار می‌رفت. زمانی که خواجه رشیدالدین را به جرم قتل الجایتو به یارغو کشیدند، توقای و دلقندی به اتهام خواجه شهادت دادند و به شهادت این دو نفر برای صدور رأی (قتل خواجه رشیدالدین) استناد کردند (حافظ ابرو، ۱۳۵۰: ۱۲۸). در یارغویی که غازان خان برای رسیدگی به مسئله‌ی توطئه‌ی پیر یعقوب

باغستانی تشکیل داده بود، جرم آبقوقا پسر تایتاق تنها با گواهی و شهادت شاهزاده آلافرنگک ثابت شد (همدانی، ۱۳۶۸: ۱۵۲-۱۵۳). تاج‌الدین گورسرخی که اتهام اختلاس مالی را علیه رشیدالدین و سعدالدین، وزیران العجایتو، مطرح کرده بود، برای اثبات ادعای خود شاهدانی را در محکمه حاضر کرد؛ اما شاهدان از تاج‌الدین تبری جستند و تاج‌الدین به دروغ متهم شد و جانش را ازدست داد (وصاف شیرازی، ۱۳۷۲: ۲۵۶-۲۵۷).

۲-۶. اعتراف گرفتن

چنانچه متهم در یارغو شهادت شاهدان را نمی‌پذیرفت و یا شخصی برای شهادت دادن پیدا نمی‌شد، می‌کوشیدند به ضرب چوب و چماق از شخص متهم اعتراف بگیرند و با تکیه بر این اعتراف، حکم نهایی را صادر می‌کردند. در یارغوی ایدی قوت، تکمیش غلام بلایتکچی را که حاضر به اعتراف نبود برهنه‌ی مادرزاد کردند و چوب زدند تا اینکه اعتراف کرد (جوینی، ۱۳۸۷: ۱/ ۲۲۵-۲۲۹). فاطمه خاتون که مدت زیادی مشاور اصلی توراکینا خاتون، همسر اوکتای قاآن بود، بعد از مرگ توراکینا خاتون مورد خشم پسرش کیوک قرار گرفت و به جرم سحر و جادو به یارغو کشیده شد و به ضرب چوب و چماق، به سحر و جادو اعتراف کرد (جوینی، ۱۳۸۷: ۱/ ۴۲۶). در یارغوی طوغاسنچق خاتون که به سحر ارغون متهم بود، با ضرب چوب و شکنجه از او اعتراف گرفتند (همدانی، ۱۳۳۸: ۲/ ۸۲۴). در بعضی مواقع که اعتراف حاصل نمی‌شد، فرمان شخص پادشاه تعیین‌کننده بود؛ چنانکه بهاء‌الدین محمد جوینی در یارغو اعتراف نکرد و به دستور ارغون کشته شد.

۳-۶. ارائه‌ی اسناد مکتوب

به‌دنبال استقرار مغولان در کشورهای که در سطح بالایی از تمدن قرار داشتند و اسناد کتبی نقش مهمی در قضاوت‌ها و محاکم آن‌ها داشت، به‌تدریج اسناد کتبی به‌جای شهادت شاهدان یا اعتراف، مرجع قضاوت و صدور حکم در یارغوها شدند (اشپولر، ۱۳۷۲: ۳۸۳). رکن‌الدین ابوالمظفر، حاکم قراختاییان کرمان، با توجه به استناداتی محکوم شد که قطب‌الدین، پسرعمو و رقیبش، مبنی بر تمایل او به مخالفان اوکتای قاآن در یارغو ارائه کرد (منشی کرمانی، ۱۳۶۲: ۳۵). در یارغویی که برای برادر امیر نوروز در غیاب امیر نوروز

بر گزار شد، نامه‌های امیر نوروز به مصریان را مرجع قرار دادند و با توجه به این اسناد حکم صادر کردند (یزدی، ۱۳۸۷: ۱ / ۱۸۹). در یارغوی شهاب‌الدین سهروردی در سال ۷۰۸ نیز با یافتن اسنادی در مورد ارتباط با مصریان، حکم قتل او صادر شد (قاشانی، ۱۳۴۸: ۸۴). در یارغوی مجدالملک یزدی که به جرم سحر و جادو تشکیل شد، پوست شیری را که در میان اقمشه‌ی او یافتند و چیزی به زردی و سرخی روی آن نوشته شده بود، به‌عنوان مدرک سحر و جادو تلقی کردند و فرمان قتل او را صادر کردند (همدانی، ۱۳۳۸: ۲ / ۷۸۷).

براساس گزارشات منابع عصر ایلخانی، از عصر غازان به بعد، در یارغوها صورت‌جلسه‌ای تنظیم و گزارش محاکمه به نام «یارغونامه» نوشته می‌شد. در یارغویی که در عصر غازان خان برای امرای مقصر و فراری از میدان جنگ به سرزمین‌های مصر تشکیل شد، صورت‌جلسه‌ی یارغو تحت عنوان یارغونامه را نزد غازان خان بردند و او نکته‌های لازم را تذکر داد و یارغوچیان آن نکته‌ها را رعایت می‌کردند (همدانی، ۱۳۳۸: ۱۳۴ / ۸۲۴). نگارش یارغونامه در پایان محکمه‌ی یارغو، مدرکی دال بر خاتمه یافتن دعوی بود؛ زیرا براساس این یارغونامه که به طرف‌های دعوی داده می‌شد، اگر هریک از طرفین دوباره دعوی می‌کرد، براساس یارغونامه به او پاسخ می‌دادند و دعوی‌اش اعتماد و اعتبار نداشت (نخجوانی، ۱۹۷۶: ۲ / ۳۱).

۷. نتیجه‌گیری

یارغو محکمه‌ای مربوط به سنت‌های قضایی مغولان بود که از صحراهای آسیای شرقی، همگام با هجوم مغولان، به ایران وارد شد. با وجود تغییرات کارکردی یاسا در عصر ایلخانان و کم‌رنگ شدن نقش یاسا در جامعه‌ی عصر ایلخانی، محکمه‌ی یارغو که اساس قضاوت در آن یاسا بود، به‌عنوان ابزاری در اختیار حاکمان ایلخانی قرار گرفت تا با آن، دشمنان و رقیبان خود را از عرصه حذف کنند. با این تفاسیر، این سنت قضایی همچون سایر انگاره‌های فرهنگی مغولان، در تعارض و چالش با فرهنگ و سنن ایرانی دوام نیاورد و خیلی زود و در زمانی اندک بعد از سقوط ایلخانان و در عصر تیموریان، از نظام قضایی ایران رخت بر بست. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که این محکمه بیشتر در مورد مسائل

سیاسی، مالی و گاهی اجتماعی، بسته به نظر ایلخان، وزیران و فرماندهان بلند پایه تشکیل می شد و در این محکمه، افرادی با عنوان یارگوچی قضاوت می کردند. وظیفه ی یارگوچیان فقط داوری و قضاوت در محکمه ی یارغو بود. یارگوچیان به سه شیوه به این منصب گماشته می شدند؛ نخست انتصاب از سوی پادشاه برای مدتی خاص، دوم به صورت موروثی و سوم فقط برای داوری در یک محکمه ی خاص. از آنجا که یارغو نوعی دادگاه نظامی بود، یارگوچیان نیز در بیشتر موارد از میان امرای نظامی انتخاب می شدند و پادشاه و شاهزادگانی هم که گاهی اوقات یارگوچی می شدند، به نوعی فرماندهی نظامی بودند. منصب یارگوچی مختص قوم مغول بود و افراد غیرمغولی نمی توانستند به این جایگاه منصوب شوند. یارگوچیان افرادی بودند که بدون گذراندن دوره ی خاص یا شاگردی کردن و تنها براساس تسلط بر یاسای چنگیزی، به یارغو می نشستند و حکم صادر می کردند. اثبات جرم در محکمه ی یارغو براساس شواهد بود که به سه شیوه ی شهادت شهود، اعتراف و ارائه ی اسناد نوشتاری صورت می گرفت. هرچند شیوه های اثبات جرم در محکمه ی یارغو همان شیوه ی محاکمه و اثبات ادله در محاکم شرعی اسلامی با اندکی تفاوت در عمل بود، محکمه ی یارغو این شیوه ها را از محاکم اسلامی نگرفته بود. پادشاه باید حکم های یارگوچیان در یارگوهای مهم (درمورد وزیران، شاهان و ارتباط با مصر) را تأیید می کرد.

منابع

- اشپولر، برتولد. (۱۳۷۲). *تاریخ مغول در ایران*. ترجمه ی محمود میرآفتاب. ج ۵. تهران: علمی فرهنگی.
- برفروخت، رزگار. (۱۳۹۱). «تغییرات کارکردی یاسا در دوره ی مغولان اولیه و ایلخانان». *فصلنامه ی پژوهش در تاریخ*. س ۲. ش ۶. صص ۵۱-۶۸.
- [بی نا]. (۱۳۵۵). *تاریخ شاهی کرمان قراختائیان*. تصحیح محمدابراهیم باستانی پاریزی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جوینی، علاءالدین محمدبن محمد. (۱۳۸۷). *تاریخ جهانگشای جوینی*. به کوشش احمد خاتمی. ج ۱. تهران: علم.

- حافظ ابرو. (۱۳۵۰). **ذیل جامع‌التواریخ رشیدی**. به کوشش خانابا بیانی. چ ۲. تهران: انجمن ملی.
- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۶۲). **دیوان حافظ**. تصحیح پرویز ناتل خانلری. ج ۱. چ ۲. تهران: خوارزمی.
- خاتمی، سید احمد. (۱۳۸۰). **شرح مشکلات جهانگشای جوینی**. چ ۲. تهران: پایا.
- دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۲۵). **فرهنگ و لغت دهخدا**. زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی. ج ۴۳. تهران: سیروس.
- رجب‌زاده، هاشم. (۲۵۳۵). **آیین کشورداری در عهد وزارت رشیدالدین فضل‌الله همدانی**. تهران: توس.
- سعدی، ابو محمد مصلح‌الدین بن عبدالله. (۱۳۴۰). **متن کامل دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی**. به کوشش مظاهر مصفا. تهران: کانون معرفت.
- عمید، حسن. (۱۳۶۴). **فرهنگ عمید**. ج ۲. تهران: امیرکبیر.
- فضل‌الله شیرازی، عبدالله. (۱۳۷۲). **تاریخ تحریر و صاف**. به قلم عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- قاشانی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد. (۱۳۴۸). **تاریخ الجایتو**. به کوشش مهین همبلی. [بی‌جا]: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- لمبتون، آن. (۱۳۷۲). **تداوم و تحول در تاریخ میانه‌ی ایران**. ترجمه‌ی یعقوب آژند. تهران: نشر نی.
- مدبری، محمود. (۱۳۷۶). **فرهنگ لغات نثرهای فنی و مصنوع**. ج ۱. کرمان: خدمات فرهنگی کرمان.
- منشی کرمانی، ناصرالدین. (۱۳۶۲). **سمط‌العلی للحضرة‌العلیا در تاریخ قراختایان کرمان**. تصحیح عباس اقبال کاشانی. چ ۲. تهران: اساطیر.
- میرخواند، میر محمود بن سید برهان‌الدین خواند شاه بلخی. (۱۳۷۳). **روضه‌الصفاء**. تألیف، تهذیب و تلخیص دکتر عباس زریاب خویی. تهران: علمی.
- نخجوانی، محمد بن هندوشاه. (۱۹۷۶). **دستورالکاتب فی تعیین‌المراتب**. به کوشش عبدالکریم علی‌اوغلی‌زاده. ج ۲. مسکو: دانش شعبه‌ی ادبیات خاور.

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهراء / ۱۵۷

- نطنزی، معین‌الدین. (۱۳۳۶). **منتخب‌التواریخ**. تصحیح ژان اوبن. تهران: کتابفروشی خیام.
- همدانی، رشیدالدین فضل‌الله. (۱۳۳۸). **جامع‌التواریخ**. به کوشش بهمن کریمی. تهران: شرکت نسبی حاج محمد حسین اقبال و شرکا.
- _____ . (۱۳۶۸). **تاریخ مبارک غازی**. به کوشش کارل یان. چ ۲. اصفهان: مهربان.
- یزدی، شرف‌الدین علی. (۱۳۸۷). **ظفرنامه‌ی یزدی**. تصحیح میرمحمد صادق و عبدالحسین نوایی. ج ۱. تهران: کتابخانه‌ی مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.



فصلنامه علمی- پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا
سال بیست و چهارم، دوره جدید، شماره ۲۴، پیاپی ۱۱۴، زمستان ۱۳۹۳

بررسی روابط تجاری ایران و کمپانی هند شرقی انگلستان در دوره‌ی زندیه، براساس تئوری سیستمی

محمد کریم یوسف جمالی^۱
سهیلا ترابی فارسانی^۲
هدایت بهنام‌پور^۳

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۳/۷

تاریخ تصویب: ۱۳۹۳/۴/۴

چکیده

انطباق نظریات جامعه‌شناسی با موضوعات تاریخی، با دشواری‌هایی که دارد، کاری است که تاریخ‌نگاری جدید باید برای پویایی و پرهیز از فقط نقل رویدادهای تاریخی درپیش گیرد و از نتایج مطالعات رشته‌های دیگر، به‌ویژه جامعه‌شناسی، استفاده کند. در این راستا، تئوری سیستمی جایگاه مهمی در تبیین و تحلیل مناسب

-
۱. دانشیار گروه تاریخ دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد نجف‌آباد
yousef_jamali2000@yahoo.com
 ۲. استادیار گروه تاریخ دانشکده‌ی ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد
Tfarsani@gmail.com
 ۳. دانشجوی دکتری رشته‌ی تاریخ دانشگاه آزاد اسلامی واحد نجف‌آباد. behnam48h@gmail.com

رویدادهای تاریخی دارد. در این مقاله، از نگاه تئوری سیستمی روابط تجاری ایران و کمپانی هند شرقی انگلستان در دوره‌ی زندیه را بررسی می‌کنیم تا نتایج گوناگون ارتباط این دو سیستم را ارزیابی نماییم؛ بنابراین، قراردادهای مکتوب میان طرفین را اساس ارزیابی قرار داده‌ایم. در این پژوهش، نشان می‌دهیم که دولت زند و شرکت انگلیسی در رابطه‌ی تجاری، اهداف سیاسی را دنبال می‌کردند. کریم خان امیدوار بود که از راه تجارت با شرکت هند شرقی انگلیس، ضمن رونق تجارت و کسب درآمد، ثبات و امنیت را به کرانه‌های ایرانی خلیج فارس برگرداند و در مقابل، شرکت هند شرقی بریتانیا می‌خواست منافع تجارت با خلیج فارس را به خود اختصاص دهد و سایر رقیبان اروپایی را از این منطقه بیرون کند. این بررسی، اهداف، نتایج و پیامدهای سیاسی و اقتصادی این رابطه‌ی تجاری برای طرفین را مشخص خواهیم کرد.

واژگان کلیدی: تئوری سیستمی، تجارت، دولت زند، ایران، خلیج

فارس، کمپانی هند شرقی انگلیس.

۱. مقدمه

موضوع بحث حاضر، بررسی روابط تجاری ایران و کمپانی هند شرقی انگلستان در دوره‌ی زندیه، براساس تئوری سیستمی است. ابتدا برای روشن شدن ذهن خواننده در مورد موضوع اصلی، مفاهیم تشکیل دهنده‌ی عنوان بحث را بررسی می‌کنیم. در اینجا، منظور از روابط تجاری، همه‌گونه مبادله‌ی کالا و خدمات میان طرف ایرانی و نمایندگان کمپانی هند شرقی انگلیس، اعطای امتیاز، اجازه‌ی تأسیس دفتر نمایندگی، حق کشتیرانی، اجازه‌ی عبور کالا و کاروان‌های تجاری، معافیت از پرداخت عوارض گمرکی و ... است. با آوردن قید ایران دوره‌ی زندیه و کمپانی هند شرقی انگلیس در عنوان مقاله، گذشته از محدود کردن

دایره‌ی زمانی و مکانی بحث، مصداقی عینی و معلوم برای موضوع ارائه دادیم و زمینه‌ی بررسی موضوع را فراهم کردیم.

سیستم عبارت از مجموعه اجزایی است که با هم کنش و واکنش و ارتباط متقابل دارند. نگرش سیستمی، سازمان را به صورت یک کل و یک سیستم می‌نگرد که برای درک و شناخت این کل، شناخت اجزاء و عناصر تشکیل‌دهنده‌ی آن و روابط و کنش‌های میان اجزاء و عناصر ضروری است. پیش از پرداختن به موضوع مورد مطالعه، باید به مواردی اشاره کنیم تا چگونگی سازماندهی این تحقیق را روشن نماییم.

قرن دوازدهم هجری، دوران بی‌ثباتی و آشوب در تاریخ ایران است. دولت زندیه که در نیمه‌ی دوم قرن دوازدهم بر ایران حکومت می‌کرد، هرگز نتوانست به‌طور کامل کشور را در اختیار بگیرد و ناگزیر شیوه‌ی غالب و مرسوم حکومت ایران را پذیرفت. کریم خان زند، به‌عنوان تنها حاکم مقتدر و باثبات سلسله‌ی زند، کوشید از راه تجارت، بخشی از نابسامانی‌های ایران را سامان دهد و حاکمیت ایران را بر کرانه‌های شمالی و جزایر خلیج فارس اعمال کند.

تاکنون نسبت به بررسی روابط تجاری ایران و کمپانی هند شرقی انگلستان در دوره‌ی زندیه، براساس تئوری سیستمی، تحقیق مستقلی صورت نگرفته است. نوشته‌های تاریخی مرتبط با این موضوع و دوره را به‌صورت زیر دسته‌بندی می‌کنیم:

۱. برخی از این تألیفات درمورد تاریخ سلسله‌ای ایران در دوره‌ی زند هستند که بخشی را به روابط خارجی، از جمله رابطه با کمپانی‌های اروپایی، اختصاص داده‌اند.

۲. موضوع شماری از این کتاب‌ها خلیج فارس است که مطالبی نیز درمورد روابط ایران و کمپانی‌های اروپایی در قرن دوازدهم (هجدهم) آورده‌اند.

۳. برخی از کتاب‌ها یا مقالات به بحث روابط خارجی ایران می‌پردازند. تا چند سال پیش، تاریخ‌نویسان ایرانی از نظریه‌های جامعه‌شناسان در تبیین تاریخ ایران، به‌ندرت استفاده می‌کردند؛ از این رو، تصمیم گرفتیم گوشه‌ای از تاریخ ایران در عصر حاکمیت زندیه را براساس نظریات و تئوری‌های علمی بررسی کنیم و از نتایج مطالعات علوم دیگر، در مطالعه‌ی تاریخ بهره بگیریم.

پرسش‌های پژوهش عبارت‌اند از:

۱. چرا کریم خان زند، ابتدا به ایجاد رابطه با شرکت‌های اروپایی تمایل زیادی نشان می‌داد و درمقابل نیز آن شرکت‌ها چنان رغبتی برای حضور در بازارهای ایران و خلیج فارس از خود نشان می‌دادند که حتی حاضر بودند با رقیبان اروپایی یا نیروهای محلی بجنگند؟

۲. روابط تجاری ایران با کمپانی انگلیسی چه بازده و نتایجی برای هردو طرف داشت؟ این پژوهش نشان‌دهنده‌ی تأثیر چند متغیر بر موضوع است. متغیر اول اوضاع سیاسی ایران و تأثیر ناامنی و آشوب‌های داخلی کشور بر روابط تجاری ایران است، متغیر دوم سیاست‌های دولت زند و خاندان‌های حکومتگر کرانه‌های شمالی خلیج فارس در ایجاد رابطه با شرکت‌های اروپایی است، سیاست شرکت هند شرقی انگلیس نسبت به رقیبان اروپایی، حکومت زند و حکام محلی کرانه‌های خلیج فارس متغیر سوم و وضعیت تولید داخلی و وضع مالی مردم یا به عبارتی، میزان کشش بازار مصرف ایران، متغیر چهارم است. دولت زند و نیروهای حاضر در خلیج فارس امیدوار بودند بازده‌های فعالیت سیستم اقتصادی-تجاری در منطقه به گونه‌ای باشد که به تحکیم حضور آنان در منطقه و بقای حکومتشان یاری رساند. فرضیه‌ی اصلی تحقیق این است که حکومت زند می‌کوشید از طریق روابط تجاری با کمپانی هند شرقی انگلیس، موقعیت سیاسی حکومت خود را در برابر مدعیان و حکام محلی مخالف (میرمهنا، ملاعلی شاه و ...) تثبیت و زمینه‌ی رشد تجارت را فراهم کند. کمپانی هند شرقی انگلیس نیز امیدوار بود به کمک این رابطه، امنیت تجارت خود در خلیج فارس را تضمین و انحصار تجارت منطقه را به دست گیرد. برای آزمون این فرضیه، از منابع کتابخانه‌ای استفاده کردیم.

محدوده‌ی زمانی تحقیق، دوره‌ی حکومت خاندان زند بر ایران از سال ۱۱۶۳ تا ۱۲۰۹ ه.ق (۱۷۵۰-۱۷۹۵ م) است. این تحقیق شامل دو قسمت است؛ در قسمت اول نظریه‌ی سیستمی را معرفی می‌کنیم و در قسمت دوم به مطالعه‌ی تجارت خارجی ایران با کمپانی هند شرقی انگلستان و نتایج آن می‌پردازیم.

۲. تئوری سیستمی

در جامعه‌شناسی، منظور از «سیستم»، توصیف گروهی از پدیده‌های وابسته به هم است که به انجام کار، وظیفه یا دستیابی به هدفی مشترک کمک می‌کنند. سیستم‌های پیچیده در درون خود خرده‌سیستم‌هایی دارند که به‌طور مستقل، در جهت هدف کلی نظام بزرگ‌تر عمل می‌کنند. در درون خرده‌سیستم‌ها، «اجزای سیستم» وجود دارند که با یکدیگر دارای کنش متقابل هستند و وابسته به هم هستند. کنش متقابل به این معنی است که سیستم‌ها هم بر محیط خود تأثیر می‌نهند و هم از آن تأثیر می‌پذیرند.

هر سیستم از اجزایی تشکیل شده است و هر جزء نقش خاصی را برای تحقق هدف سیستم، دنبال می‌کند:

داده (درون‌داد): داده هر چیزی است که به‌نحوی وارد سیستم می‌شود و فعالیت سیستم را امکان‌پذیر می‌سازد (رتوفی، ۱۳۸۱: ۱۰۶). بدون ورود داده‌ها، ادامه‌ی فعالیت سیستم ممکن نیست. در نظام تجاری ایران عصر زند، داده‌ها عبارت‌اند از: نیروی انسانی، کالا و سرمایه.

فرآیند: فرآیند جریان عملیات یک سیستم است که روی داده صورت می‌گیرد و بر ارزش و سودمندی آن‌ها می‌افزاید (علاقه‌بند، ۱۳۷۴: ۱۲۴).

ستاده (برون‌داد): چیزهایی که یک سیستم به محیط یا سیستم‌های مجاور خود صادر می‌کند یا چیزی که یک سیستم با هدف قبلی (طبق انتظار) و یا اتفاقی (غیر منتظره) تولید می‌کند، ستاده نام دارند (همان: ۱۲۴).

بازخور: بازخور کسب اطلاعات درمورد عملکرد خود است. در این فرآیند، بخشی از ستاده‌ها به‌عنوان اطلاعات به درون داد بازخورانده می‌شوند و سیستم را خودکنترل می‌سازند (برتالنفی، ۱۳۷۰: ۵۱).

محیط سیستم: سیستم از عوامل محیطی تأثیر می‌پذیرد و بر آن اثر می‌گذارد؛ به سخن دیگر، سیستم و عوامل محیطی (عوامل طبیعی، فرهنگی، ایدئولوژیکی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و ...) بر هم کنش و واکنش متقابل دارند. محیط سیستم شامل همه‌ی متغیرهایی است که می‌توانند در وضع سیستم مؤثر باشند یا از سیستم تأثیر پذیرند.

در نگرش سیستمی، همه‌ی پدیده‌های موجود در طبیعت و اجتماع مرتبط با هم و مؤثر بر یکدیگر هستند و روابط پایدار آن‌ها قانون‌مند تلقی می‌شود. هر پدیده علاوه بر اینکه نسبت به عناصر خود، سیستم محسوب می‌شود، نسبت به سیستم‌های بزرگ‌تر، یک «زیرسیستم» قلمداد می‌گردد (گلابی، ۱۳۶۹: ۱۶). جوامع انسانی از این دیدگاه، سیستم‌هایی باز هستند که خواصی چون سلسله‌مراتب، نظام، قانونمندی و پویایی دارند. به ارتباط میان افراد یک جامعه و کل جامعه، به‌عنوان ساخت عمقی یک سیستم، «سلسله‌مراتب» می‌گویند. نظام سیستمی انسان و جوامع انسانی نیز از پویا و تغییر بری نیست. البته تغییر و پویا انسان‌ها و جوامع انسانی تصادفی نیست و هرگونه تحولی در سیستم‌ها در اثر نیاز سیستم است.

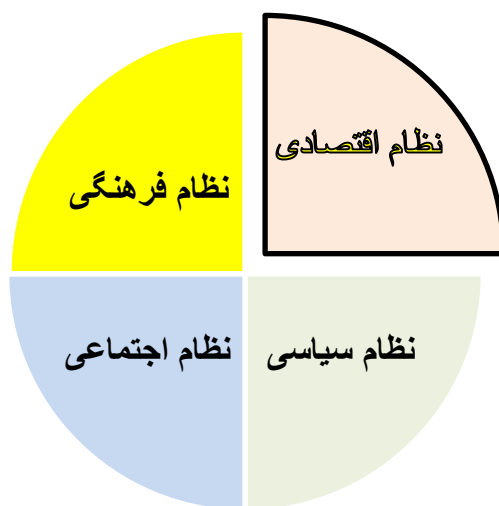
۳. تئوری سیستمی و تجارت ایران با کمپانی هند شرقی انگلیس در دوره‌ی

زندیه

در این قسمت از مقاله، می‌کوشیم تجارت ایران با کمپانی هند شرقی انگلیس را در قالب تئوری سیستمی بررسی و اهداف و نتایج آن را مشخص کنیم. در تئوری سیستمی، جامعه به‌عنوان یک نظام اجتماعی کل (سیستم بزرگ) در نظر گرفته می‌شود که چهار نظام کوچک‌تر یا خرده‌نظام دارد. این خرده‌نظام‌ها عبارت‌اند از:

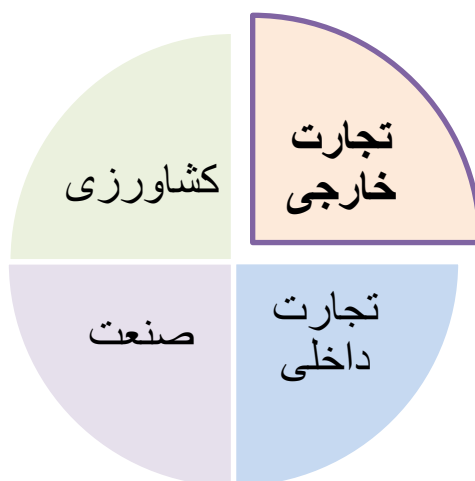
۱. خرده‌نظام اقتصادی که تدارکات لازم را برای حیات جامعه فراهم می‌کند؛
۲. خرده‌نظام اجتماعی یا قوانین و مجریان قوانین که موجب انسجام جامعه می‌شوند؛
۳. خرده‌نظام سیاسی که دستیابی و تحقق اهداف جامعه را برعهده دارد؛
۴. خرده‌نظام فرهنگی یا نظام آموزشی که حفظ الگو و تداوم آن یا به عبارتی، جامعه‌پذیر کردن افراد را برای تداوم وضع موجود برعهده دارد (ریترز، ۱۳۷۴: ۱۳۱-۱۴۱).

این تقسیم‌بندی در مورد جامعه‌ی ایران در دوره‌ی زندیه را به‌صورت نمودار زیر نشان داده‌ایم:



شکل ۱: سیستم جامعه‌ی ایران در دوره‌ی زندیه

سیستم تجارت ایران در دوره‌ی زندیه، بخشی از نظام اقتصادی این دوره است. بخش‌های مختلف سیستم اقتصادی و تجاری ایران در عهد زندیه (در اینجا بیشتر بخش تجارت خارجی آن مورد توجه است) در کنش و ارتباط متقابل با هم بودند (شکل ۲).



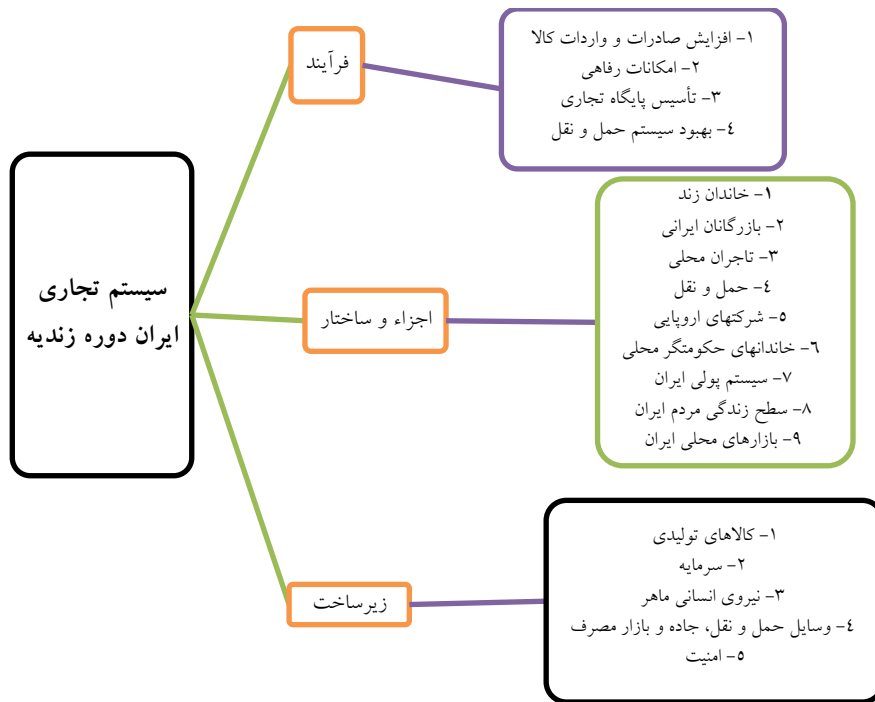
شکل ۲: سیستم اقتصادی ایران در عصر زندیه

با توجه به نمودار بالا، سیستم تجارت خارجی ایران در دوره‌ی زندیه، از لحاظ زیرساخت و تولید کالا، سرمایه، نیروی انسانی ماهر، سیستم حمل و نقل، بازار مصرف و وجود امنیت در کشور با دشواری و کمبودهایی مواجه بود. این کمبودها در رقابت با شرکت‌های اروپایی، بیشتر نمود می‌یافت.

اجزاء و ساختار سیستم تجارت خارجی ایران در این دوره، با توجه به شکل ۳ چنین دسته‌بندی می‌شوند:

۱. حاکمیت زند که با توجه به تأثیر دولت در تجارت خارجی اهمیت زیادی داشت؛
۲. تجار ایرانی شاغل در کار واردات و صادرات که با تاجران خارجی مراد شده داشتند؛
۳. تاجران محلی که بیشتر در محدوده‌ی ایالات و ولایات مشغول به کار بودند؛
۴. بخش حمل و نقل کالا که قسمت تجارت دریایی آن در اختیار کشتی‌های خارجی و قبیله‌های ساکن در کرانه‌های خلیج فارس بود و در بخش تجارت داخلی ایران و راه‌های زمینی با دشواری‌های زیادی مواجه بود؛
۵. کمپانی هند شرقی انگلیس و کشورهای اروپایی دیگر که با ایران تجارت می‌کردند؛
۶. حاکمان و خاندان‌های محلی، چون میرمهنا بندرریگی، شیخ بوشهر، بنی‌کعب، قواسم و ...؛
۷. سیستم پولی ایران و شرایط مبادله که به دلیل استفاده از سکه‌های طلا و معاملات پایاپای با کمندی مواجه بود؛
۸. سطح پایین زندگی مردم ایران از نظر مالی که بر عرضه و تقاضای کالاها تأثیر داشت؛
۹. بازارهای محلی ایران.

در ارتباط و مراد شده میان دو سیستم تجاری ایران و کمپانی هند شرقی انگلیس، اگر ایرانیان می‌توانستند مشکلات ساختار تجاری خود را برطرف کنند، افزایش حجم مبادلات بازرگانی (صادرات و واردات)، بهبود امکانات مورد نیاز تجارت، ایجاد پایگاه تجاری در بنادر ایرانی خلیج فارس، بهبود وضعیت حمل و نقل و راه‌ها و مسیرهای تجاری ایران محقق می‌شد.



شکل ۳: سیستم تجاری ایران در دوره زندیه

تجارت ایران در دوره زندیه از تحرک و پویایی چندانی برخوردار نبود و بیشتر ویژگی‌های یک سیستم ایستا را داشت. این سیستم با سیستم‌های تجاری بزرگ‌تر و توسعه‌یافته‌تر، یعنی تجارت خارجی شرکت انگلیسی و کمپانی‌های تجاری اروپایی فعال در خلیج فارس، روبه‌رو بود. طرفین تجاری ایران از امکانات بهتری، مانند حمل‌ونقل مناسب، کالا و سرمایه‌ی بیشتر، بازارهای متعدد فروش در نقاط مختلف دنیا، اطلاعات و دانش تجاری و ... برخوردار بودند.

حکومت زند و کمپانی انگلیسی در راستای منافع و تأمین نیازهای خود، در پی برقراری روابط با یکدیگر بودند؛ از این‌رو، در سال ۱۱۷۶ ه.ق (۱۷۶۳م)، یکی از کارگزاران کمپانی هند شرقی انگلیس به نام ویلیام اندرو پرایس^۱، موافقت‌نامه‌ای تجاری با شیخ سعدون (برادر

1. W.A. Price

شیخ نصر، حاکم بوشهر) امضا کرد که براساس آن انگلیسی‌ها اجازه یافتند در بندر بوشهر به تجارت مشغول شوند. شیخ سعدون برای ترغیب انگلیسی‌ها به امضای قرارداد، حاضر شد ساختمان دفتر نمایندگی کمپانی را به خرج خود احداث کند. پرایس پس از عقد این قرارداد، دورنفرود^۱ را به نمایندگی از سوی خود به شیراز فرستاد. پس از مذاکراتی چند، کریم خان فرمانی را صادر کرد که به موجب آن، انگلیسی‌ها اجازه‌ی تجارت در ایران را گرفتند و قرارداد آنان با شیخ سعدون تأیید شد (سایکس، ۱۳۶۲: ۴۳۸/۲-۴۳۹؛ محمود، ۱۳۵۳: ۵/۱-۸؛ Al-Qāsimi, 1999: 326-328). این قرارداد آغازگر مقطع جدیدی در روابط زندیه با شرکت انگلیسی بود؛ هرچند فعالیت انگلیسی‌ها در بوشهر به دلیل بروز اختلافاتی میان کریم خان و شرکت هند شرقی برای سرکوب قبایل شورشی منطقه، از سال ۱۱۸۳.ه.ق (۱۷۶۹م) تا حدود ده سال متوقف شد (برومند، ۱۳۷۸: ۳۳). برپایه‌ی این قرارداد و اهداف هریک از طرفین در این توافق، روابط تجاری میان ایران و شرکت هند شرقی انگلیس قابل بررسی است.

۴. نتایج رابطه‌ی تجاری با انگلستان برای ایران

تجارت میان دو سیستم تجاری (ایران عهد زندیه و انگلیس) با ویژگی‌های خاص هریک، نتایج متفاوتی داشت. اگر تجارت ایران را با انگلیسی‌ها به عنوان داده در نظر بگیریم، برای اقتصاد ایران نتایج و بازده‌های مختلفی داشت که می‌توانیم آن‌ها را به دو بخش داده‌های مثبت و منفی تقسیم کنیم:

۴-۱. نتایج مثبت تجارت با انگلیسی‌ها برای ایران

نتایج مثبت ایران از تجارت با انگلیسی‌ها را در دو بخش اقتصادی و سیاسی بررسی می‌کنیم:

۱-۱-۴. نتایج اقتصادی

۱. رونق بخشیدن به تجارت خارجی ایران، تأمین نیازها از طریق کالاهایی که کمپانی به ایران وارد می‌کرد و صدور کالاهای ایرانی به خارج از کشور: دولت زند کشتی کافی برای تجارت در خلیج فارس و دریای عمان نداشت؛ از این رو، به کمک کمپانی انگلیسی می‌توانست تا حدی این نقیصه را جبران کند. از سوی دیگر، کریم خان با گنجاندن ماده‌ای در قرارداد که انگلیسی‌ها را ملزم می‌کرد بخشی از بهای کالاهای خود را به صورت خرید کالا از ایران دریافت کنند، می‌کوشید صادرات ایران را افزایش دهد. این کار به افزایش تولید داخلی ایران، به ویژه کالاهای مورد توجه اروپاییان، چون ابریشم و کرک، منجر می‌شد (محمود، ۱۳۵۳: ۸/۱؛ امین، ۱۳۶۷: ۱۵۸). دولت زند برای احیای اقتصاد کشور، تسهیلاتی نیز در شیراز ایجاد کرد و درازای مبلغ اندکی اجاره‌ی ماهیانه، بازار و کاروانسرا در اختیار بازرگانان و خرده‌فروشان قرار داد (فرانکلین، ۱۳۵۸: ۵۸-۵۹). بنابر نوشته‌ی نیبور که در سال ۱۱۷۸ ه.ق (۱۷۶۵ م) از بوشهر دیدار کرده است، کمپانی هند شرقی انگلیس کالاهایی مانند پارچه‌های اروپایی و اجناس هندی را از سورات و بنگال به بوشهر می‌فرستاد و از بوشهر کالاهایی چون پارچه‌های ابریشمی یزد و کاشان، ابریشم خام گیلان، فرش، ریواس و سایر موارد دارویی ایران، پنبه، انواع میوه، گلاب و شراب شیراز صادر می‌کرد (نیبور، ۱۳۵۴: ۳۹). در پی توافق دولت زندیه و انگلیسی‌ها، تجارت در بوشهر رونق یافت و در فاصله‌ی سال‌های ۱۱۷۷ تا ۱۱۸۰ ه.ق (۱۷۶۴ تا ۱۷۶۷ م)، سالانه ۷۵۰ عدل پشم از بوشهر به خارج صادر می‌شد و صادرات ابریشم نیز احیا شده بود (پری، ۱۳۶۵: ۳۶۶).

۲. جلوگیری از تجارت کمپانی هند شرقی انگلیس با برخی حکام محلی در سواحل جنوبی ایران (میرمهنا و ملاعلی شاه): از این راه، عایدات این حکام محلی که از خان زند اطاعت نمی‌کردند، کاهش می‌یافت و در تنگنا قرار می‌گرفتند (نیبور، ۱۳۵۴: ۴۰-۴۱، ۱۷۰-۱۷۱).

۳. صادرات مجدد برخی کالاهای وارداتی به کشورهای همسایه و کسب درآمد برای ایران: پارچه و محصولات اروپایی و هندی به وسیله‌ی بازرگانان ایرانی خریداری و به کشورهای روسیه و عثمانی صادر می‌شد (اولیویه، ۱۳۷۱: ۱۸۱).

۴. توجه به ایجاد مرکز تجاری خلیج فارس در یکی از بنادر جنوبی ایران (بندر بوشهر) و دادن تسهیلات و امتیازاتی به انگلیسی‌ها (جونز، ۱۳۵۳: ۱۰-۱۱؛ ویلسن، ۱۳۴۸: ۱۹۹؛ Parsons, 1808: 185).

۲-۱-۴. نتایج سیاسی

۱. برقراری ارتباط مستقیم حکومت زند با انگلیسی‌ها: دولت زند به دلیل نداشتن نیروی دریایی، نمی‌توانست سلطه‌ی خود را در سواحل جنوبی و جزایر ایرانی خلیج فارس اعمال کند. برای رفع مشکل، کریم خان درصدد ارتباط و همکاری با قدرت‌های خارجی حاضر در خلیج فارس برآمد و سعی کرد هر نوع ارتباط و همکاری با آن‌ها از طریق دولت زند صورت گیرد؛ زیرا اقدام خودسرانه‌ی برخی حکام در کرانه‌های جنوبی ایران در دعوت بیگانگان به تجارت و استقرار در خاک ایران، به منزله‌ی اعلام استقلال و عدم اطاعت از دولت مرکزی ایران بود. اگر دولت زندیه در چنین قراردادهایی دخالت نمی‌کرد، نمی‌توانست سیاست‌های خود را در خلیج فارس پیاده کند و برای تأمین منافع سیاسی و تجاری خود اقدامی نماید؛ برای نمونه، حاکمانی چون میرمهنا، نصیر خان لاری و ملاعلی شاه بیشتر به فکر حفظ استقلال خود در برابر دولت مرکزی ایران بودند و حاضر نمی‌شدند مجری برنامه‌ها و سیاست‌های دولت زند شوند.

۲. استفاده از همکاری کشتی‌های جنگی انگلیسی برای سرکوب شورش‌ها: هدف دیگری که در قرارداد حاکم بوشهر با پرایس، نماینده‌ی کمپانی هند شرقی انگلیس گنجانده شده بود، استفاده‌ی دولت زند از توان نیروی دریایی انگلیس برای سرکوب شورش قبایل و حکام در سواحل خلیج فارس بود (سایکس، ۱۳۶۲: ۲/۴۳۸-۴۳۹؛ محمود، ۱۳۵۳: ۱/۵-۸)؛ به عبارت دیگر، وقتی کمپانی هند شرقی با دولت زند قرارداد می‌بست، موجب اشتراک منافع آنان می‌شد؛ زیرا ثبات و موقعیت مستحکم دولت زند و ایجاد آرامش در ایران می‌توانست به افزایش درآمد کمپانی از تجارت با ایران منجر شود. دولت زند امیدوار بود در مواقعی که همکاری کشتی‌های انگلیسی برای سرکوب افرادی چون میرمهنا را تقاضا می‌کند، اگر کمپانی انگلیسی به دلیل حفظ منافع خود کشتی زیادی

به کمک این دولت نمی‌فرستاد، با دشمن وی نیز همکاری نکند. همکاری محدود کشتی‌های کمپانی در جریان نبرد نیروهای زند با میرمهنّا، در راستای تحقق این هدف حکومت کریم خان بود (ویلسن، ۱۳۴۸: ۲۱۸؛ هدایتی، ۱۳۳۴: ۲۳۳؛ پری، ۱۳۶۵: ۳۶۹). همچنین، صادق خان زند از جرویس^۱، فرستاده‌ی شرکت انگلیسی، خواست که کمپانی یک کشتی جنگی برای گشت‌زنی در شمال خلیج فارس نگه دارد و سالانه مبلغ ۲۲ هزار روپیه از محل درآمدهای مالیاتی و بندری دریافت کند (Al-Qāsimi, 1999: 175).

۳. احتیاط کریم خان در ایجاد رابطه با انگلیسی‌ها: کریم خان به احتمال دخالت انگلیسی‌ها در امور ایران توجه داشت؛ بنابراین، می‌کوشید در قرارداد سال ۱۱۷۶ ه.ق (۱۷۶۳ م) با نماینده‌ی کمپانی هند شرقی انگلیس، راه این دخالت را ببندد. در قرارداد آمده بود که انگلیسی‌ها نباید به دشمنان شاه ایران پناه بدهند (سایکس، ۱۳۶۲: ۴۳۸-۴۳۹؛ محمود، ۱۳۵۳: ۵/۱-۸). کریم خان که تاحدودی از سیاست و اقدامات انگلیسی‌ها در هند آگاهی یافته بود، می‌کوشید جلوی اقدامات احتمالی انگلیس را در ایران بگیرد و مانع شورش احتمالی برخی حکام و خاندان‌های محلی کرانه‌های خلیج فارس با حمایت انگلیسی‌ها علیه دولت زند شود. در رستم‌التواریخ آمده است:

«[انگلیسی‌ها] می‌خواهند به‌ریشخند و لطایف‌الحیل پادشاهی ایران را مالک و متصرف گردند، چنانکه ممالک هندوستان را به خدعه و مکر و تزویر و نیرنگ و حيله و داستان به چنگ آورده‌اند [...]» (آصف، ۱۳۵۲: ۳۸۳).

۲-۴. نتایج منفی تجارت با انگلیسی‌ها برای ایران

۱. خروج سکه‌های طلا از ایران (به‌دلیل تراز منفی تجارت با انگلیسی‌ها): کمپانی هند شرقی انگلیس در معامله با تاجران ایرانی پول نقد دریافت می‌کرد. کریم خان که این کار را موجب خروج پول و فقیر شدن مملکت و به زیان کشور می‌دانست، برای مقابله با این مشکل و جلوگیری از خروج سکه‌های طلا، چاره‌ای اندیشید و طی فرمانی در سال

1. Jervis

۱۱۸۳.ه.ق (۱۷۶۹م)، خروج پول طلا از کشور و تجارت با خارجیان به وسیله‌ی پول طلا را ممنوع کرد:

«تجار انگلیس از امتعه‌ی ایران هرچه ممکن است ابتیاع کنند و در عوض امتعه‌ی خود ببرند و پول نقد نگیرند، چه خروج زر و نقره‌ی مملکت اسباب فقر می‌شود و عاقبت مضر تجارت است» (غفاری کاشانی، ۱۴۰۴: ۴۲۲؛ فرامرزی، ۱۳۴۶: ۹).

پس از این اقدام که برای مقابله با کمبود پول نقد در ایران صورت گرفت، تجارت کشور اندکی رو به بهبودی نهاد.

برخلاف دوره‌ی کریم خان که محدودیت‌هایی نظیر الزام تجار انگلیسی به خرید کالاهای ایرانی درازای وجه مال‌التجاره‌ی خود وجود داشت، در زمان جعفر خان زند، این محدودیت‌ها برداشته شد (محمود، ۱۳۵۳: ۱/ ۹-۱۰؛ Al-Qāsimi, 1999: 387). جعفر خان می‌کوشید حتی با دادن امتیازات تازه، کمپانی انگلیسی را به تجارت با ایران ترغیب کند؛ زیرا شرایط داخلی ایران به گونه‌ای بود که تجار خارجی تمایلی به تجارت با این کشور درگیر بحران داخلی نشان نمی‌دادند. جعفر خان لازم می‌دید که بار دیگر انگلیسی‌ها را به گسترش تجارت با ایران تشویق کند تا شاید از این طریق بخشی از مشکلات روبه‌فزونی دولت زند را کاهش دهد. نتیجه‌ی آزادی تجار در خروج بهای کالاهای خود به صورت پول نقد از کشور، دچار شدن ایران با کمبود پول بود. صادرات ایران درازای واردات کالا کاهش یافت؛ به گونه‌ای که از سال ۱۲۰۵ تا ۱۲۰۶.ه.ق (۱۷۹۰م)، ۹۰ درصد بهای کالاهای وارد شده از هند، به صورت نقدی پرداخت می‌شد (لوریمر، ۱۳۷۹: ۶۳).

۲. خروج مرکزیت تجاری خلیج فارس از خاک ایران: اوضاع ناآرام داخلی ایران و درگیری بین مدعیان قدرت پس از سقوط صفویه و حمله‌ی کشتی‌های فرانسوی به تأسیسات انگلیسی‌ها در بندرعباس در سال ۱۱۷۳.ه.ق (۱۷۵۹م)، موجب شد آن‌ها به فکر یافتن مرکز تجاری خلیج فارس در خارج از خاک ایران باشند (وادالا، ۱۳۵۶: ۴۷؛ ویلسن، ۱۳۴۸: ۲۰۷)؛ از این رو، بندر بصره مورد توجه قرار گرفت. کریم خان برای بازگرداندن این مرکز به خاک ایران، امتیازاتی به انگلیسی‌ها داد و حتی به تصرف بصره پرداخت (هدایتی،

۱۳۳۴: ۲۳۳؛ رجبی، ۱۳۵۲: ۲۲۴). گذشت زمان نشان داد که مرکزیت تجاری خلیج فارس در خاک ایران برای این کشور اهمیت زیادی دارد و نقش زیادی در رونق تجارت خواهد داشت؛ چنانکه امروزه بندر دُبی در کشور امارات متحده‌ی عربی این نقش را از آن خود کرده است.

۳. معافیت مالیاتی تجار انگلیسی و تضعیف تجار ایرانی: واردات کالاهای خارجی که به تدریج بیشتر می‌شد، توان رقابت را از کالاهای مشابه داخلی (پارچه و ظروف) می‌گرفت و آن‌ها را به ورشکستگی می‌کشاند. براساس ماده‌ی دوم قرارداد کریم خان زند با انگلیسی‌ها، نباید از مال‌التجاره‌هایی که در بوشهر یا جاهای دیگر صادر یا وارد می‌شد، حقوق گمرکی گرفته می‌شد (محمود، ۱۳۵۳: ۶/۱؛ Al-Qāsimi, 1999: 327- 328). این امتیاز باعث موقعیت بهتر تجار انگلیسی نسبت به تجار ایرانی می‌شد؛ زیرا بازرگانان ایرانی مجبور بودند عوارض و مالیاتی به دولت زند پردازند که میزان آن گاهی به پنجاه درصد قیمت کالا می‌رسید (امین، ۱۳۶۷: ۹۴). به این ترتیب، کالاهایی که توسط تجار انگلیسی به ایران وارد می‌شدند بسیار ارزان‌تر از کالاهایی بودند که به وسیله‌ی تجار ایرانی به کشور وارد می‌شدند و درعمل تجار ایرانی نمی‌توانستند با تاجران انگلیسی رقابت کنند و بازار واردات و صادرات ایران به‌دست بازرگانان وابسته به کمپانی هند شرقی و تجار انگلیسی دیگر می‌افتاد. معافیت گمرکی بازرگانان انگلیسی سبب کاهش عایدات حکام محلی و بروز اختلاف میان این حکام و دولت زندیه نیز می‌شد.

۵. نتایج رابطه‌ی تجاری با ایران برای انگلیسی‌ها

اجرای قرارداد سال ۱۱۷۶ ه.ق (۱۷۶۳ م) میان حکومت زند و کمپانی هند شرقی انگلیس، می‌توانست نتایج زیر را برای انگلیسی‌ها دربر داشته باشد:

۱. داشتن پایگاهی در سواحل ایران: انگلیسی‌ها برای ادامه‌ی مؤثر فعالیت تجاری خود در منطقه، از سواحل ایران به‌عنوان پایگاه استفاده می‌کردند.
۲. رهایی از پرداخت عوارض گمرکی: این معافیت‌های گمرکی موجب می‌شد کالاهایی که به‌وسیله‌ی کمپانی انگلیسی از ایران خارج یا به ایران وارد

می‌شدند، ارزان‌تر از کالاهایی باشند که توسط تجار دیگر به ایران وارد یا خارج می‌شدند. در زمان اجرای قرارداد، تجار انگلیسی از این معافیت‌ها برخوردار می‌شدند.

۳. انحصار تجارت پارچه‌های پشمی با ایران: نتیجه‌ی این انحصار از میدان خارج کردن رقبای انگلستان، گسترش نفوذ انگلیسی‌ها در ایران و قبضه کردن بازار ایران بود. در سال‌های اجرای قرارداد (۱۱۷۶-۱۱۸۳ ه.ق/ ۱۷۶۳-۱۷۶۹ م) و تا پیش از تعطیلی دفتر تجاری انگلیسی‌ها، هیچ کالای اروپایی جز کالاهای انگلیسی در بوشهر دیده نمی‌شد (سیوری و کلی، ۱۳۷۷: ۱۱۶).

۴. جلب حمایت و مساعدت دولت زند در تأدیه‌ی مطالبات کمپانی و بازگرداندن فراریان: یکی از دشواری‌های پیش‌روی شرکت‌های اروپایی در ایران پس از سقوط صفویان، ناتوانی از پس گرفتن مطالبات خود از حکومت مرکزی ایران یا تجار محلی بود. برای رفع این مشکل در ماده‌ی چهارم قرارداد ۱۱۷۶ ه.ق/ ۱۷۶۳ م شرکت هند شرقی انگلیس با کریم خان زند آمده بود: «قروض بازرگانان انگلیس و دیگران بایستی پرداخت شود» (محمود: ۱۳۵۳: ۵/۱). به استناد این ماده، انگلیسی‌ها امیدوار بودند مطالبات خود را در ایران پس بگیرند. همچنین، براساس ماده‌ی نهم این قرارداد، حکومت زند موظف به تسلیم کردن سربازان یا ملاحان فراری به کمپانی انگلیسی بود.

۵. تأمین امنیت تجارت‌خانه‌ی کمپانی هند شرقی انگلیس: نمایندگی کمپانی در بندرعباس در برابر تهاجم فرانسویان آسیب‌پذیر به نظر می‌رسید (پری، ۱۳۶۵: ۳۶۳). دفتر نمایندگی کمپانی در بندرریگ، توسط میرمهنا ویران شد؛ ولی در بوشهر انگلیسی‌ها توان دفاعی داشتند؛ زیرا اجازه‌ی نگهداری توپ به آنان داده شده بود (سایکس، ۱۳۶۲: ۲/۴۳۸-۴۳۹؛ محمود، ۱۳۵۳: ۵/۱-۸).

۶. مقابله با رقبای کمپانی هند شرقی انگلیس، به‌ویژه هلندیان: در شرایطی که کمپانی انگلیسی بندرعباس را ترک کرده و در بصره مستقر شده بود، هلندیان جزیره‌ی خارک را در اختیار داشتند و می‌توانستند با ایران ارتباط

تجاری داشته باشند. همچنین، آنان می‌توانستند با استفاده از موقعیت این جزیره، در تجارت کمپانی هند شرقی انگلیس در بصره اخلاص ایجاد کنند؛ در نتیجه، انگلیسی‌ها نیازمند پایگاهی در ایران بودند و بوشهر از این لحاظ جای مناسبی بود.

۷. لزوم همکاری انگلیس و ایران برای ایجاد امنیت و رونق تجارت در خلیج فارس: انگلیسی‌ها به‌خوبی می‌دانستند که در صورت دشمنی دولت ایران، تجارت و منافع آنان در خلیج فارس به‌طور جدی تهدید خواهد شد و همکاری این دو، در برقراری امنیت در خلیج فارس و تسهیل در امر تجارت ضروری به نظر می‌رسید. انگلیسی‌ها با بستن قرارداد ۱۷۶۶ ه.ق (۱۷۶۳ م)، می‌کوشیدند با ایران برای رسیدن به این هدف دوستی برقرار کنند.

۸. لزوم ایفای نقشی مؤثرتر در خلیج فارس: انگلستان پس از غلبه بر فرانسه در جنگ‌های هفت‌ساله و کنار زدن رقبا در هند، صاحب موقعیت بهتری شد. با تثبیت موقعیت کمپانی هند شرقی انگلیس در هندوستان، این کمپانی می‌توانست بخشی از نیرو و امکانات خود را برای ایفای نقشی مؤثر در خلیج فارس و دفاع از منافع تجاری خود به کار گیرد.

۶. نتیجه‌گیری

کریم خان زند می‌خواست از راه مراوده با کمپانی هند شرقی انگلیس، تجارت خارجی ایران را از رکود خارج کند و با رونق تجارت خارجی، به افزایش تولید داخلی و احیای اقتصاد ایران امیدوار باشد. با نظارت دولت و حکام متحد زند بر بندر بوشهر، به‌عنوان کانون تجارت خارجی ایران در این دوره، مخالفان حکومت کریم خان در کرانه‌های خلیج فارس از نظر اقتصادی در تنگنا قرار گرفتند؛ به‌گونه‌ای که برخی ناگزیر شدند که از دولت مرکزی اطاعت کنند. با گذشت زمان و عدم همکاری مؤثر انگلیسی‌ها در سرکوب شورشیانی چون میرمهنا، خوش‌بینی کریم خان نسبت به اعمال حاکمیت ایران بر بنادر و جزایر خلیج فارس به کمک انگلیسی‌ها، به بدبینی تبدیل شد؛ تا جایی که در مواردی از

پذیرش نمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس در دربار خود سرباز زد. با توجه به آگاهی زندیه از توان نظامی و اقتصادی و سیاست‌های مبتنی بر منافع تجاری انگلیسی‌ها و بدبینی و احتیاط کریم خان در رابطه با انگلیسی‌ها، منطقی به نظر می‌رسد که نفوذ آنان در منطقه به‌حدی نباشد که حاکمیت ایران را به چالش بکشد.

انگلیسی‌ها نیز می‌خواستند از راه تجارت با ایران، از پرداخت عوارض گمرکی معاف شوند و در کرانه‌های خلیج فارس پایگاه تجاری داشته باشند که در توافق با حاکم بوشهر برای مدتی به این خواسته رسیدند. شرکت هند شرقی انگلیس تجارت پارچه‌های پشمی را در ایران در انحصار گرفت و رقیبان دیگر، به‌ویژه هلندی‌ها را از میدان به‌در کرد. همکاری تجاری با ایران نیز تا حدودی مراکز بازرگانی آنان را در خاک ایران از حملات گروه‌های مسلح و زیاده‌خواهی حاکمان محلی در امان نگه داشت.

با توجه به گفته‌های بالا، این فرضیه که «ایران دوره‌ی زند می‌کوشید از طریق روابط تجاری با کمپانی هند شرقی انگلیس، موقعیت سیاسی حکومت خود را تثبیت و زمینه‌ی رشد تجارت را فراهم کند و کمپانی هند شرقی انگلیس نیز امیدوار بود از راه این رابطه امنیت تجارت خود در خلیج فارس را تضمین کند و انحصار تجارت خلیج فارس را به‌دست گیرد»، ثابت می‌شود؛ هرچند عدم ثبات سیاسی و آشوب‌های داخلی ایران مانع دستیابی حکومت زند به این هدف شد و فقط در برهه‌ای از دوره‌ی حکومت کریم خان، این مقصود حاصل شد.

منابع

- امین، عبدالامیر. (۱۳۶۷). *منافع انگلیسی‌ها در خلیج فارس*. ترجمه‌ی علی میرسعید قاضی. تهران: زرین.
- اولیویه، جی. آ. (۱۳۷۱). *سفرنامه‌ی اولیویه*. ترجمه‌ی محمدطاهر میرزا. تصحیح غلامرضا وره‌رام. تهران: اطلاعات.
- آصف، محمدهاشم (رستم‌الحکما). (۱۳۵۲). *رستم‌التواریخ*. چاپ محمد مشیری. تهران: امیرکبیر.



فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ اسلام و ایران دانشگاه الزهرا / ۱۷۷

- برتالنفی، لودویگ فون. (۱۳۷۰). **نظریه‌ی عمومی سیستم‌ها**. ترجمه‌ی کیومرث پریانی. تهران: تندر.
- برومند، صفورا. (۱۳۷۸). «سرکنسولگری بریتانیا در یوشهر ۱۱۷ - ۱۳۳۲ ه.ق/ ۱۷۶۳ - ۱۹۱۴ م». **فصلنامه‌ی تاریخ روابط خارجی**. س ۱. ش ۱. صص ۳۱ - ۴۸.
- پری، جان. ر. (۱۳۶۵). **کریم خان زند**. ترجمه‌ی علی محمد ساکی. تهران: فراز.
- جونز، سرهارفورد. (۱۳۵۳). **آخرین روزهای لطفعلی خان زند**. ترجمه‌ی هما ناطق و جان گرنی. تهران: امیرکبیر.
- رجبی، پرویز. (۱۳۵۲). **کریم خان زند و زمان او**. تهران: گروه فرهنگی مرجان.
- ریتزر، جورج. (۱۳۷۴). **نظریه‌ی جامعه‌شناسی در دوران معاصر**. ترجمه‌ی محسن ثلاثی. تهران: علمی.
- رئوفی، محمدحسین. (۱۳۸۱). **مدیریت عمومی و آموزشی**. مشهد: روانمهر.
- سایکس، سرپرسی. (۱۳۶۲). **تاریخ ایران**. ترجمه‌ی سید محمدتقی فخرداعی گیلانی. ج ۲. تهران: علمی.
- سیوری، راجر و کلی، جی.بی. (۱۳۷۷). **خلیج فارس از دوران باستان تا اواخر قرن ۱۸ میلادی**. ترجمه‌ی حسن زنگنه. قم: همسایه.
- غفاری کاشانی، قاضی احمد. (۱۴۰۴). **تاریخ نگارستان**. تصحیح، مقدمه و تزیین آقا مرتضی مدرس گیلانی. تهران: حافظ.
- فرامرزی، احمد. (۱۳۴۶). **کریم خان زند و خلیج فارس**. چاپ حسن فرامرزی. تهران: ابن سینا.
- فرانکلین، ویلیام. (۱۳۵۸). **مشاهدات سفر از بنگال به ایران**. ترجمه‌ی محسن جاویدان. تهران: مرکز ایرانی تحقیقات تاریخی.
- گلابی، سیاوش. (۱۳۶۹). **توسعه‌ی منابع انسانی ایران: جامعه‌شناسی توسعه‌ی ایران**. تهران: فردوس.
- لوریمر، جان گوردن. (۱۳۷۹). **راهنمای خلیج فارس، تاریخ و جغرافیای استان بوشهر**. ترجمه‌ی سید حسن نبوی. شیراز: نوید.
- محمود، محمود. (۱۳۵۳). **تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن ۱۹**. ج ۱. تهران: اقبال.



۱۷۸ / بررسی روابط تجاری ایران و کمپانی هند شرقی انگلستان در دوره‌ی زندیه، براساس تئوری سیستمی

- نیبور، کارستن. (۱۳۵۴). *سفرنامه‌ی نیبور*. ترجمه‌ی پرویز رجبی. تهران: توکا.
- وادالا، ر. (۱۳۵۶). *خلیج فارس در عصر استعمار*. ترجمه‌ی شفیع جوادی. تهران: کتاب‌سحاب.
- ویلسن، آرنولد. (۱۳۴۸). *خلیج فارس*. ترجمه‌ی محمد سعیدی. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- هدایتی، هادی. (۱۳۳۴). *تاریخ زندیه*. تهران: دانشگاه تهران.
- Al-Qāsimī, Sultān ibn Muḥammad. (1999). *Power Struggles and Trade in the Gulf: 1620-1820*. Great Britain: Forest Row.
- Parsons, Abraham. (1808). *Travels in Asia and Africa*. London: Longman.

eliminate other rivals. In line with this review, objectives, political and economic outcomes this business relationship for both, be determined.

Keywords: *System theory, tradition, Zand government, Iran, Persian Gulf, British East India Company*

Study of Iran's traditional relations and British East India Company in Zand era based on System Theory

Mohammad Karim YousefJamali¹
Soheila Torabi Farsani²
Hedayat Behnampour³

Received: 28/5/2014

Accepted: 25/6/2014

Abstract

The adaptation of sociological theories to historical subjects, despite the problems it encounters, is something that new historiography should start to do for dynamism and to avoid pure quotation of historical events and it should enjoy the results of other fields studies, especially sociology. In this case, System Theory has an important position in appropriate analysis and explanation of historical events. This essay studies Iran's traditional relations and British East India Company in Zand era based on System Theory in order to analyze the various results of these two system's relation. For this purpose, written contracts between them, have been the basis of assessment.

Karim Khan expected to flourish commerce and return security to Iranian coast of Persian Gulf, via commercial relations with British East India Company. On the other hand British East India Company aimed to self allocate the benefits of trade with Persian Gulf and

¹ Associated Professor, Department of History, Faculty of Human Sciences, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch. yousef_jamali2000@yahoo.com

² Assistant Professor, Department of History, Faculty of Human Sciences, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch. Tfarsani@yahoo.com

³ PhD Candidate in History, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch. behnampour48h@gmail.com

Yarghv Court: Research on Judicial Court of the Mongol

Jafar Noori¹
Ali Akbar Kajbaf²
Fereidoon Allahyari³

Received: 23/4/2014

Accepted: 25/6/2014

Abstract

Yarghv was the exclusive mongol jurisdiction court to resolve claims and disputes in various fields and was formed in most areas of the mongol Empire, including the patriarch of Iran (654-750 AH). The court mostly took place for political and some economical and social crimes, in Mongol military camps. In this court, some methods similar to Islamic courts were used, such as testimony, forced confession by torture, and presentation of written documents; and criminals were judged based on Yassa.

As Yarghvchy people were at the top of this Court. Yarghvchys, who were mostly Mongolian princes and commanders, judged based on Mongolian laws which rooted in Yassa. Dominance on yassa was the condition of becoming Yarghvchy.

In this paper we notice this court, its manner and trial style, via study of Ilkhanid Texts; and by this means throw light on history of judicial system in Iran.

Keywords: *Yarghv, Yarghvchy, Mongols, Yassa, Ilkhans, court, judgment*

¹ PhD in History of Islamic Iran, University of Isfahan. nouri.jafar21@yahoo.com

² Associated Professor, Department of History, University of Isfahan.
aliakbarkajbaf@yahoo.co.uk

³ Associated Professor, Department of History, University of Isfahan. f.allahyari@ltr.ui.ac.ir

Analysis of the Spread of Plague in Iran, Interval and Timurid Period (1336 - 1506 A.C)

Masood Kasiri¹
Razieh Afshar²

Received: 4/2/2014
Accepted: 20/5/2014

Abstract

Timurid era in Iran is equivalent to starting the Renaissance. Black Death plague epidemic that is to say, at this time has happened. In one and a half-century Timurid rule, several large outbreaks of plague in Iran has emerged. The adverse effects of changes in population structure caused many historians point out these conditions in their works.

The literature review shows that, unlike physicians, historians of the time, they did not differentiate between the plague and cholera, and sometimes in their writings used the two diseases as equivalent. A study in Time and place of the epidemics shows that diseases have been traveling along the Silk Road route, and especially in northern Iran, from east toward west.

Keywords: *Plague, Timurids, cholera, Herat*

¹ Assistant Professor, Department of History, University of Isfahan. masoodkasiri@gmail.com

² M.A. in History of Islamic Culture and Civilization. Afshar90@yahoo.com

government in Iran, inappropriate policies of some Ardalan rulers, absence of appropriate relationships between the Zand dynasty and the Ardalan dynasty, and the rivalry among Baban Pashas for the domination over Kurdistan.

Keywords: *Kurdistan, Ardalans, Zandiah, Babans, Hassan Ali Khan, Khosrow Khan, Karim Khan Zand*

Political Conditions of Kurdistan from Death of Nader to End of Zandiah (1747-1786)

Jahanbakhsh Savagheb¹
Parastoo Mozafari²

Received: 29/10/2013

Accepted: 25/6/2014

Abstract

Following the death of Nader Shah Afshar, the province of Kurdistan, with Sanandaj being the capital, ruled by the local influential dynasty of Ardalan, underwent a severe power struggle triggered by pretenders to the government of Iran, just as many other provinces experienced a similar power struggle. In addition, the strategic location of Kurdistan as the closest neighboring province of Ottoman paved the way for frequent interventions of Sublime Porte by means of the border guards, Babans. The absence of a centrally integrated government in Iran led to the spread of Ottoman influence to such an extent that the government of Kurdistan repeatedly slipped out of the hands of Ardalan dynasty into the hands of Pashas of Shahrzur and Solaymaniah. Therefore, the time span between the death of Nader and the late years of the Zandiah government (years 1747 to 1786) was one of the eventful periods in the history of Kurdistan. The present study analyzes the political developments in Kurdistan, the roles of Ardalan rulers in these developments, their relationships with the powerful and influential people, and the reasons of turbulence in this period.

Findings of the present study show that the main reasons for turmoil in Kurdistan in this period include the crisis of power vacuum after the death of Nader and the absence of a powerful and integrated

¹ Associate Professor of History, University of Lorestan. Jahan_savagheb@yahoo.com

² M.A. in History of Islamic Iran, University of Lorestan

research seeks to answer the question that the activities of the Baladieh resulted in which changes in the public health? In order to answer this question, firstly Iran's sanitations in late Qajars and Pahlavi I is described and then the Baladieh's sanitary tasks and attempts in public health is studied.

Keywords: *Baladieh, Public Health, Reza Shah, the health police*

Baladieh and Public Health During the Pahlavi I

Soheila Torabi Farsani¹
Morteza Ebrahimi²

Received: 5/11/2013
Accepted: 30/8/2014

Abstract

Baladieh as a new administration, has started its operation from the constitutional era, and in Reza Shah's reign continued its undertakings more seriously in the field of urban planning, cleaning, and supply needs of the citizens. Part of the Baladieh actions was in the field of public health. documents clearly indicate the Baladieh's attempt to reorganize community's health status. Supervising baths and deli shops, doctors and pharmacies, attempt to expand hospitals, monitoring guilds that directly or indirectly were in contact with public health, noticing women's health and public health, and culturalization in these cases were some of Baladieh's attempts. However Baladieh made up the health police of Baladieh, health inspectors, and their judicial actions for executing its administrative instructions and circulars.

This study, using descriptive and analytical method, and benefiting archival documents and books and magazines has investigated the activities of Baladieh administration in public health during the Pahlavi I. Purpose of this paper is to study the activities of the new Baladieh in Pahlavi I period in the context of its social functions. This

¹¹ Assistant Professor, Department of History, Faculty of Human Sciences, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch. Tfarsani@yahoo.com

¹² PhD Candidate in History, Islamic Azad University, Najaf Abad Branch. morteza_ebrahimi1360@yahoo.com

period of Timurid and placed in behind of court mall princes in this organization. They were responsible for various administrative and military functions including: maintain order in areas under their control, providing welfare and security, departure to campaigns, participation in construction and agricultural activities, regarding floating responsibilities in the period that were resulted from The origins of tribal government.

Keywords: *Darugha, Timurids, Timur, Shahrukh, Abu Said, Bāyqarā*

Position and Function of the Office of Darugha in the Timurid Era

Saleh Pargari¹
Hossein Moftakhari²
Akbar Sabouri³

Received: 3/6/2014

Accepted: 16/9/2014

Abstract

One of the consequences of Mongol invasion was the prevalence of phrases and comments in conquered lands, that one of them is Darugha. This office is seen in the whole of Mongol government successors, continued its existence in Timurids age. In the study, we are going to study position and function of this office in the bureaucratic empire structure of Timurids especially by emphasizing on the period of governance of Timur, Shahrukh, Abu Said, Sultan Hussein Bāyqarā, by the use of existing data in resources. Therefore, the main question in this study is that, what has been position and function of Darugha in bureaucratic hierarchy in the period of Timurids and What was the abonnement of Darugha with governor? This research applies the method of historical analysis and is based upon the original and first-hand scripts and documents .The result of the study show that Darugha is used often synonymous with governor. It has been one of state offices in the bureaucratic hierarchy in the

¹ Associated Professor, Department of History, Kharazmi University .
pargarisaleh@yahoo.com

² Associated Professor, Department of History, Kharazmi University. moftakhari@khu.ac.ir

³ PhD Candidate in History of Islamic Iran, Kharazmi University.
Akbar_sabouri_tarih@yahoo.com

Malkum and Playing Role in Ottoman Tanzimat

Gholamali Pashazadeh¹

Received: 1/2/2014

Accepted: 25/6/2014

Abstract

Mirza Malkum Khan Nazem al-Dowleh, the famous Iranian thinker and politician of the nineteenth century, spent about ten years in the Ottoman Empire during the period of Tanzimat and was associated with important figures in Tanzimat and the First Ottoman Constitutional Era such as Foad Pasha, Aali Pasha and Medhat Pasha. Later, he claimed that he had written the important Tanzimat figure, Foad Pasha's will and had proposed a plan to the Ottoman court which the constitution of the First Ottoman Constitutional Era had been written based on that plan. Also, writing Aali Pasha's will has been ascribed to him. The compliance of these claims with reality is the issue which is studied in this research using descriptive and analytic method as well as Malkum's writings and documents and credible historical sources. And this fundamental question is answered whether his claims comply with the available facts in this regard.

Keywords: *Malkum, Ottoman Tanzimat, the constitution of the First Ottoman Constitutional Era, Foad Pasha, Aali Pasha, Medhat Pasha*

¹ Assistant Professor, Department of History, University of Tabriz.
gh_pashazadeh@yahoo.com

Who Is the First Mythical Doctor of Iran?

Alireza Bazhdan¹
Mohsen Abolqasemi²
Mahshid Mirfakhraee³

Received: 26/10/2013

Accepted: 16/3/2014

Abstract

In this article first of all we invest the name of Therita in Avesta and then the frequency of this name in middle Persian texts, after that introduce the first doctor in the historical books of Islamic Iran that some of them say he is Fereidoon and some say he is Jamshid. These three Iranian mythical characters somehow have connections with medicine, and in order to define the first doctor all three should be studied and differences in their characteristics in sources should be noticed.

By a way it is thought that Ferdosi, in first four verses of Jamshid's introduction describes Therita adjectives for Jamshid.

Keywords: *Avesta, Vandidad, Therita, Jamshid, Fereidoon, Shahnameh*

¹ PhD Candidate in Ancient Culture and Languages, Islamic Azad University, Tehran Science and Research Branch. Alireza.bazhdan2010@gmail.com

² Professor in Ancient Culture and Languages, Islamic Azad University, Tehran Science and Research Branch

³ Professor in Ancient Culture and Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies



Contents

Who Is the First Mythical Doctor of Iran? <i>Alireza Bazhdan, Mohsen Abolqasemi, Mahshid Mirfakhraee</i>	5 - 23
Malkum and Playing Role in Ottoman Tanzimat <i>Gholamali Pashazadeh</i>	25 - 40
Position and Function of the Office of Darugha in the Timurid Era <i>Saleh Pargari, Hossein Moftakhari, Akbar Sabouri</i>	41 - 78
Baladieh and Public Health During the Pahlavi I <i>Soheila Torabi Farsani, Morteza Ebrahimi</i>	79 - 96
Political Conditions of Kurdistan from Death of Nader to End of Zandiah (1747-1786) <i>Jahanbakhsh Savagheb, Parastoo Mozafari</i>	97 - 120
Analysis of the Spread of Plague in Iran, Interval and Timurid Period (1336 - 1506 A.C) <i>Masood Kasiri, Razieh Afshar</i>	121 - 138
Yarghv Court: Research on Judicial Court of the Mongol <i>Jafar Noori, Ali Akbar Kajbaf, Fereidoon Allahyari</i>	139 - 157
Study of Iran's traditional relations and British East India Company in Zand era based on System Theory <i>Mohammad Karim YousefJamali, Soheila Torabi Farsani, Hedayat Behnampour</i>	159 - 178
Abstracts of Papers in English	



History of Islam and Iran

Vol. 24, No. 24 / 114, 2014 - 2015

EDITOR -IN- CHIEF: **A.M. Valavi, Ph. D.**

EXECUTIVE DIRECTOR: **S. Ghahremani Ghajar, Ph. D.**

THE EDITORIAL BOARD

J. Azadegan, Associate Professor of History, Shahid Beheshti University.

A. Ejtehad, Retired Professor of History, Alzahra University.

E. Eshraghi, Professor of History, University of Tehran.

M. Emami Khoei, Associate Professor of Azad University at Shahre Rey.

E. Hasan Zadeh, Associate Professor of History, Alzahra University.

A. Khalatbari, Professor of History, Shahid Beheshti University.

M.T. Rashed Mohasel, Professor of Ancient Languages, Institute for Humanities and Cultural Studies.

M. Sarvar Molaei, Professor Alzahra University.

A.M. Valavi, Professor of History, Alzahra University.

SH. Yusefi Far, Professor of History, Institute for Humanities and Cultural Studies.

Printing & Binding: Fargahi Publication



University of Alzahra Publications

Address: Alzahra University, Vanak, Tehran, Iran.

Postal Code: 1993891176

<http://journals.alzahra.ac.ir/hii>

ISSN: 2008-885X